

روشهای تحقیق کیفی

از نظریه تا عمل

جلد دوم



مصطفی از کیا

عضو هیأت علمی واحد علوم تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی و دانشگاه تهران

رشید احمد رش

عضو هیأت علمی دانشگاه فرهنگیان

کامبیز پارتازیان



فصل بیست و چهارم

رهیافت نظریه زمینه‌ای

مفهوم‌شناسی

نظریه زمینه‌ای^۱ (که با نام های نظریه برخاسته از داده‌ها، نظریه زمینه‌ای و نظریه داده بنیاد نیز شناخته می‌شود)، روش پژوهشی عام، استقرایی و تفسیری است که در سال ۱۹۶۷، توسط بارنی گلیزر^۲ و انسلم اشتراوس^۳ به وجود آمد. (گلیزر و اشتراوس، ۱۹۶۷)؛ هرچند، نظریه زمینه‌ای با الگوهای پیشین روش‌های پژوهش مرتبط بوده و به صورت ناگهانی و بدون مقدمه به وجود نیامده است.

1 Grounded Theory Approach

2 Glazer

3 Strauss

نظریه برخاسته از داده‌ها (نظریه زمینه‌ای)، روش پژوهشی استقرایی و اکتشافی است که به پژوهشگر در حوزه‌های موضوعی گوناگون امکان می‌دهد تا به عوض الگای نظریه‌های موجود و از پیش تدوین شده، خود به تدوین نظریه‌ها و گزاره‌ها اقدام نماید که به شکلی نظام‌مند و بر اساس داده‌های واقعی تدوین می‌شوند. واژه گراند(زمینه‌ای)، در این عبارت، نشانگر آن است که هر نظریه و گزاره‌ای که

بر اساس این روش تدوین می‌شود بر زمینه‌ای مستند از داده‌های واقعی بنیان نهاده شده است؛ در واقع نظریه بنیانی روشی است برای کسب شناخت درباره موضوع مورد مطالعه و موضوع یا موضوعاتی که پیش‌تر در مورد آن‌ها پژوهش جامع و عمیقی صورت نگرفته و دانش ما در آن زمینه محدود است.

گلیزر و اشتراوس در سال ۱۹۶۷ برای نخستین بار این راهبرد اجرایی پژوهش کیفی را در کتاب خود مطرح کردند: «موضوع اصلی کتاب ما، کشف نظریه بر اساس گردآوری نظام‌مند داده‌ها در پژوهش‌های علوم اجتماعی است. هر فصل این کتاب به مراحل می‌پردازد که ما در فرآیند تولید نظریه پشت سر گذاشته‌ایم. الگوبره اصلی از معرفی این نظریه رسیدن به مرحله‌ای از شناخت در خصوص موضوع مورد مطالعه است که ما را قادر می‌سازد نظریه‌ای را که ساخته‌ایم بر اساس داده‌های واقعی استحکام بخشیم». (ازکیا، ۱۳۹۰).

گلیزر (۱۹۹۲)، نظریه بنیانی را این‌گونه تعریف می‌کند: نظریه بنیانی، بر اساس تولید نظام‌مند نظریه از داده‌ها بنا شده است، که خود آن به صورت نظام‌مند از پژوهش اجتماعی بدست آمده است.

اشتراوس و کوربین در سال ۱۹۹۴ در تعریفی مشابه، نظریه بنیانی را این‌گونه تبیین کرده‌اند: منظور از نظریه بنیانی، نظریه برگرفته از داده‌هایی است که طی فرآیند پژوهش به صورت نظام‌مند گردآوری و تحلیل شده‌اند. در این راهبرد، گردآوری و

تحلیل داده‌ها و نظریه‌ای که در نهایت از داده‌ها استخراج می‌شود، در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار دارند. پژوهشگر به جای این که مطالعه خود را با نظریه از پیش تصور شده‌ای آغاز کند، کار را با یک حوزه مطالعاتی خاص آغاز کرده و اجازه می‌دهد تا نظریه از دل داده‌ها پدیدار شود. نظریه برگرفته از داده‌ها نسبت به نظریه‌ای که حاصل گرد آمدن یک سلسله مفاهیم بر اساس تجربه یا تأملات صرف است، با احتمال بیشتری می‌تواند نمایانگر واقعیت باشد و از آن‌جا که نظریه‌های بنیانی از داده‌ها استخراج می‌شوند، می‌توانند با ایجاد بصیرت و ادراک عمیق‌تر، رهنمود مطمئنی برای عمل باشند.

پاول نیز در این خصوص اظهار می‌کند: نظریه بنیانی، روشی است که نظریه‌ها، مفاهیم، فرضیه‌ها و قضایا را به جای استخراج از پیش فرض‌های پیشین، سایر پژوهش‌ها یا چارچوب‌های نظری موجود، به‌طور مستقیم از داده‌ها کشف می‌کند. زمانی که گردآوری و تحلیل داده‌ها متوقف شد، نظریه حاصل، درک عمیقی در ارتباط با موجودیت‌های مورد مطالعه فراهم می‌کند. این کار، نظریه را به عنوان یک فرآیند، مورد تأکید قرار می‌دهد، یعنی به جای یک فرآورده تکمیل شده، آن را موجودیتی پیوسته در حال تکوین تلقی می‌کند. قابلیت تعمیم در این جا عامل مؤثری نیست زیرا هدف، درک پدیده است نه کنترل آن و منظور ادراک شرایط در محیطی خاص و به همان شکل موجود است، نه پیش بینی آنچه که ممکن است در محیط‌های مشابه اتفاق بیفتد و این پژوهش در واقع بر آن است که چرایی رفتارهای افراد را درک کند (همان: ۲۰).

با توجه به تعاریفی از این دست می‌توان این‌گونه برداشت نمود که نظریه زمینه‌ای عبارت است از آنچه که به‌طور استقرایی (از جزء به کل) از مطالعه پدیده‌ها بدست می‌آید و نمایانگر آن پدیده است. به عبارت دیگر آن را باید کشف کرد، کامل نمود و

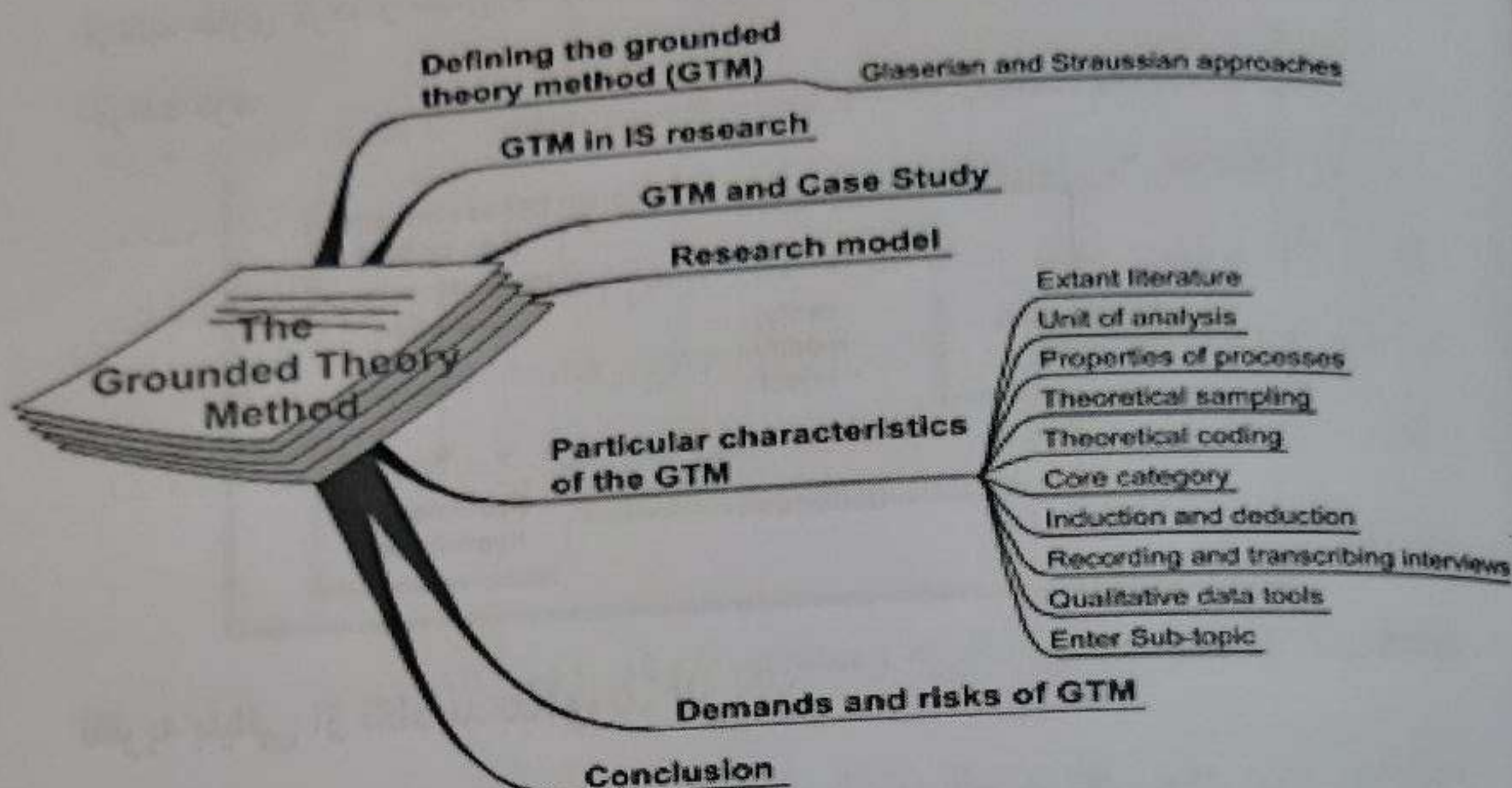
به طور آزمایشی از طریق گردآوری منظم اطلاعات و تجزیه و تحلیل داده‌هایی که از آن پدیده نشأت گرفته‌اند، اثبات نمود. از این رو، گردآوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل آن‌ها، در یک رابطه متقابل با یکدیگر قرار دارند.

از منظر دیگر می‌توان این گونه اذعان داشت که نظریه زمینه‌ای، روش پژوهش کیفی است که یک سلسله رویه‌های نظام‌مند را به کار می‌گیرد تا نظریه‌ای مبتنی بر استقراء درباره پدیده‌ها ایجاد کند. روش‌ها و رویه‌های منظم و نظام‌مند این روش، پژوهشگر را قادر می‌سازد تا به نظریه‌ای مستقل بپردازد؛ نظریه‌ای که با معیارهای علمی مطابقت کند (همان: ۲۵-۲۲).

به طور کلی می‌توان تعریف نظریه زمینه‌ای را به شرح زیر خلاصه نمود:

- روش پژوهش استقرایی و اکتشافی، که پژوهشگر در آن به جای آزمودن نظریه‌های موجود خود به تدوین نظریه می‌پردازد.

- این نظریه به شکل منظم و بر اساس داده‌های واقعی شکل می‌گیرد.
- برای موقعیتی مناسب است که دانش پژوهشگر در خصوص مسأله مورد پژوهش، محدود است و نظریه قابل اعتناء برای آن موجود نیست که بتوان بر اساس آن فرضیه‌ای برای آزمون تدوین کرد.

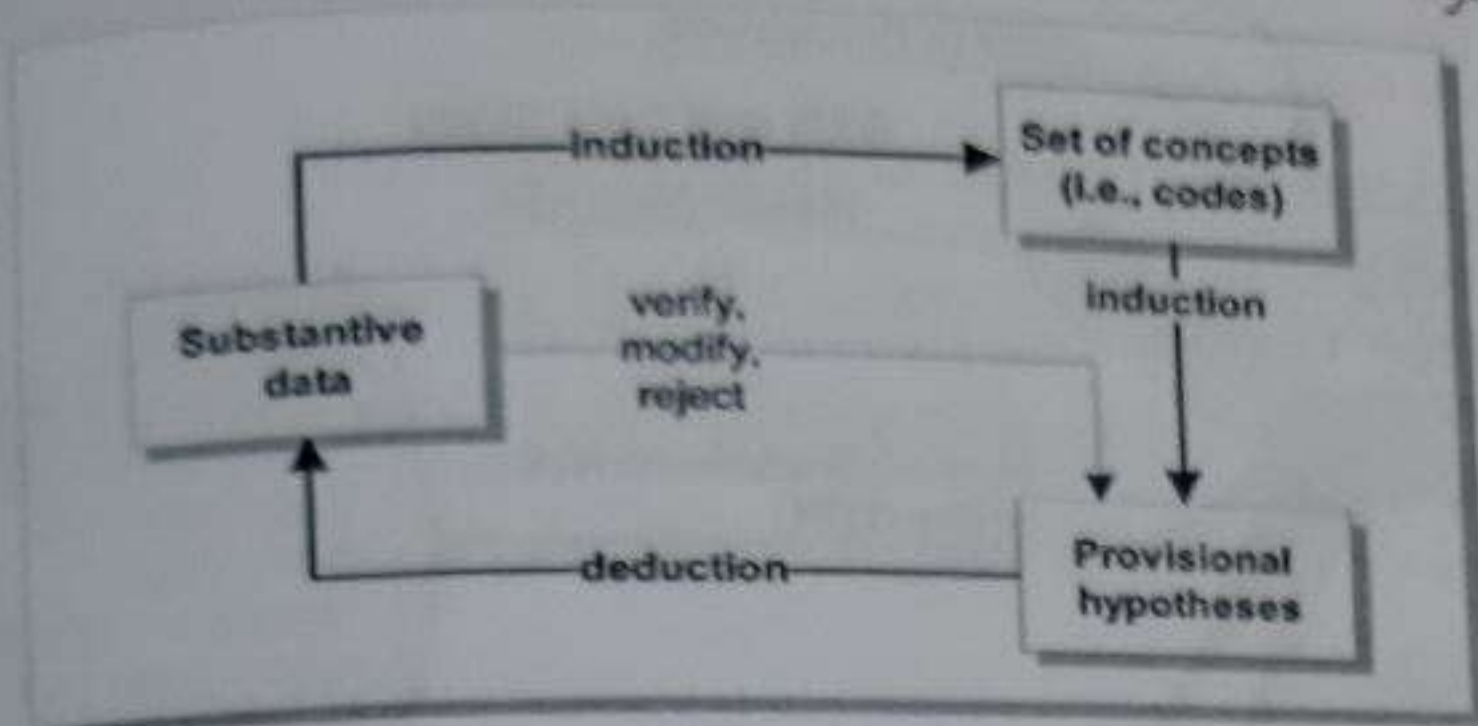


استقراء و استنتاج

طبق نظر گلیزر، مفهوم استقراء^۱، در نقطه مقابل استنتاج^۲، مفهوم بسیار ساده شده‌ای از الگوهای پیچیده‌ای از افکار و ایده‌های حاضر در نظریه زمینه‌ای است. در حالی که نظریه زمینه‌ای به عنوان روش استقرائی طبقه‌بندی می‌شود، نمونه نظری آن نوعی از استنتاج می‌باشد که به مقولات استقرایی یا فرضیات متصل می‌شود که به عنوان سیکل ارتباطی میان استقراء و استنتاج مطرح می‌باشد. در صورتی که پژوهشگر در ابتدا به داده‌ها متوسل و سپس به فرضیه سازی متوسل گردد (استقراء) و چنانچه در ابتدا

1 Induction
2 Deduction

فرضیه سازی کرده و سپس به جست‌وجو و گردآوری داده‌ها مبادرت نماید (استنتاج) خواهد کرد.



نظریه بنیانی از نگاه پدیدآورندگان آن

گلایزر و اشتراوس درباره نظریه بنیانی بر این باورند که: کشف نظریه در پژوهش‌های علوم اجتماعی بر اساس گردآوری نظام‌مند داده‌ها، برای رسیدن به مرحله‌ای از شناخت از موضوع مورد مطالعه است که ما را قادر می‌سازد نظریه‌ای را که بر اساس داده‌های واقعی ساخته‌ایم با نظریه‌های موجود مقایسه کنیم. به کمک نظریه ساخته شده می‌توان فرضیه‌هایی تدوین کرد که پژوهش‌های بعدی به آزمون آن‌ها بپردازند؛ از این رو نظریه بنیانی، نه برای آزمون فرضیه که روشی برای تولید آن است (Glazer and Strauss, 1967).

کوربین نیز معتقد است، نظریه بنیانی روشی است که هدف آن شناخت و درک تجارب افراد از رویدادها و وقایع در بستری خاص است. در این روش با استفاده از داده‌ها، نظریه‌ای تکوین می‌یابد که این نظریه، یک فرآیند یا پدیده را تبیین می‌کند (کوربین، ۱۹۹۸).

اختلاف نظرهای میان گلیزر و اشتراوس

با وجود نقاط اشتراک بسیاری که گلیزر، اشتراوس و کوربین، به عنوان مبدعین نظریه بنیانی در خصوص این شیوه از پژوهش کیفی دارند، در جهاتی با یکدیگر اختلاف نظر نیز دارند؛ گلیزر معتقد است نظریه بنیانی نوعی رهیافت ظاهرشنونده^۱ است و این در حالی است که اشتراوس و کوربین، آن را نوعی رهیافت نظام‌مند^۲ برای تدوین نظریه در رابطه با یک پدیده می‌دانند که، مجموعه‌ای نظام‌مند از رویه‌ها را به کار می‌گیرد (مداحی، ۱۳۹۲).

شباهت‌ها و تفاوت‌های نظریه زمینه‌ای با سایر روش‌ها

مطالعاتی که با راهبرد نظریه بنیانی انجام می‌گیرند، با سایر راهبردهای پژوهش کیفی، از برخی جنبه‌ها دارای شباهت یا تفاوت هستند:

• شباهت‌ها:

- منبع گردآوری داده‌ها مشابه‌اند؛ مصاحبه‌ها و مشاهدات میدانی، مستندات نظیر یادداشت‌های روزانه، نامه‌ها، بیوگرافی‌ها و خود زندگی نامه‌ها^۳، دست نوشته‌ها، گزارش‌های تاریخی، مطالب روزنامه‌ها، دیگر رسانه‌ها و نوارهای ویدیویی.

- نظریه زمینه‌ای می‌تواند مانند پژوهشگران کیفی از داده‌های کمی یا ترکیب فنون تحلیلی کیفی و کمی بهره‌برداری کند.

- نظریه‌پردازان نظریه زمینه‌ای مانند دیگر پژوهشگران کیفی، کانون‌های معمولی را به هدف مطالعه رفتار انسان تعریف مجدد می‌کنند.

1 Emergent
2 systematic

۳. اتوبیوگرافی‌ها.

- مانند سایر روش‌شناسی‌ها، نظریه‌پردازان نظریه زمینه‌ای بر تفسیر آن چه مشاهده شده و یا خوانده می‌شود، تأکید دارند.

- پژوهشگرانی که از راهبرد نظریه بنیانی استفاده می‌کنند، مانند سایر پژوهشگران کیفی، مسئولیت و نقشی را که در تفسیر داده‌ها بر عهده دارند، به خوبی می‌پذیرند و تنها به گزارش و بیان دیدگاه افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مورد مطالعه خود اکتفا نمی‌کنند، بلکه مسئولیت تفسیر دیده‌ها، شنیده‌ها و خوانده‌های خود را نیز بر عهده می‌گیرند. (مورس و ریچاردز، ۲۰۰۲).

• تفاوت‌ها

- تفاوت عمده میان این روش‌شناسی و دیگر رویکردهای پژوهش کیفی، تأکید آن بر شکل‌دهی یا تدوین نظریه است. پژوهشگران می‌توانند در اجرای نظریه بنیانی، در جهت تکوین نظریه قائم به ذات^۱ باشند، از این رو، به دلیل همین زمینه‌ای بودن و تکوین آن از طریق میان‌کنش با داده‌های گردآوری شده در یک موقعیت مشخص، متفاوت از نظریه‌های عمومی‌تر، قیاسی‌اند (شاه حسینی، ۱۳۸۸).

- تفاوت دیگر در این نکته نهفته است که پژوهشگرانی که از نظریه بنیانی به عنوان روش پژوهش خود استفاده می‌کنند، دست به آزمایش یا اعتبار سنجی هیچ فرضیه از پیش تعیین شده‌ای نمی‌زنند. از این رو، می‌توان اذعان نمود که نظریه بنیانی، روشی برای توسعه نظریه‌های جدید بر اساس انجام تحلیل بر روی داده‌های گردآوری شده به صورت نظام‌مند است. در این روش، پژوهشگر به عوض داشتن فرضیه‌هایی برای آزمایش، پرسش‌های پژوهشی دارد که به دنبال پاسخ گویی به آن‌هاست. (منصوریان، ۲۰۰۶).

^۱ Substantive Theory

- علاوه بر این، در نظریه بنیانی، یک پژوهشگر باید ذهن خود را به روی هر نشانه‌ای که ممکن است در مجموعه داده‌ها وجود داشته باشد باز نگه دارد. در این رابطه گلیر (۱۹۹۲) می‌گوید: تحلیل کیفی یعنی هر نوع تحلیلی که یافته‌ها یا مفاهیم و فرضیاتی را، مانند آنچه در نظریه بنیانی است، تولید می‌کند که توسط روش‌های آماری بدست نیامده‌اند (ازکیا، ۱۳۹۰: ۳۷). گلیر و اشتراوس نیز رویه‌های نظریه بنیانی را مختص یک زمینه علمی نمی‌دانند و پژوهشگران را به استفاده از این رویه‌ها برای مقاصد مربوط به زمینه علمی خود توصیه می‌کنند. با وجود این که نظریه بنیانی، روش پژوهش جا افتاده است، بیشتر رویکردی به پژوهش است تا این که یک شیوه پژوهش مفصل باشد. هدف کلی نظریه بنیانی، ساخت نظریه‌ها به منظور درک پدیده‌های مورد مطالعه است. از این رو، با وجود این که نظریه بنیانی، در زمینه جامعه‌شناسی توسعه یافته و عمدتاً مورد استفاده قرار گرفته است، می‌تواند به شکلی موفق توسط افراد در زمینه‌های گوناگون علمی به کار گرفته شود. (منصوریان، ۲۰۰۶).

نهایت امر آن که نظریه بنیانی، فرآیندی استقرایی است؛ زیرا نظریه از دل مجموعه داده‌ها به صورت استقرایی بیرون می‌آید. هرچند، پس از ظهور، نظریه می‌تواند به صورت استنتاجی با دیگر نظریه‌های موجود در ادبیات آزموده شود تا مشخص گردد که نظریه بدست آمده تا چه اندازه با بدنه ادبیات سازگار یا متفاوت است.

خاستگاه تاریخی

گلیر و اشتراوس، به عنوان پدیدآورندگان اصلی نظریه زمینه‌ای در توصیف چگونگی شکل‌گیری این رویکرد به گذشته علمی خود و تأثیر آن بر این فرآیند اشاره کرده‌اند.

قویاً بر تأثیر گروه علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی) دانشگاه کلمبیا^۱ بر شکل‌گیری نظریه بنیانی تأکید می‌کند (گلنزر، ۱۹۹۲: ۷). تأثیر نظریه کنش متقابل نمادین^۲ بر شکل‌گیری نظریه بنیانی حتی برای مبتدیان در این حوزه نیز آشکار است.^۳ به ویژه ارتباط شخصی بلومر و اشتراوس نیز در این زمینه، پیش‌تر در منابع مرتبط مطرح شده است (استار، ۱۹۹۷). زمان ارائه و انتشار نخستین کتاب گلنزر و اشتراوس در زمینه نظریه بنیانی سال ۱۹۶۷ بوده و این زمان خود از جهانی قابل توجه است. در اوایل این دهه، یعنی ۱۹۶۱، طرفداران مکتب فکری فرانکفورت و حامیان نظریه انتقادی مخالفت‌ها و انتقادهای خود علیه رویکرد اثبات‌گرایی یا همان پوزیتیویسم را آغاز کرده بودند. علی‌رغم مخالفت‌های فراوان طرفداران رویکرد حاکم اثبات‌گرایی در آن زمان گلنزر و اشتراوس نیز به جمع مستقدان آن پیوستند. در مجموع و با توجه به تأثیر نظریه کنش متقابل نمادین، دو نتیجه از این روند قابل استنباط است: (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸).

- نظریه کنش متقابل نمادین از اجزاء اصلی سازنده نظریه بنیانی است؛

- نظریه بنیانی بر دوام و بقاء نظریه کنش متقابل نمادین افزوده است؛

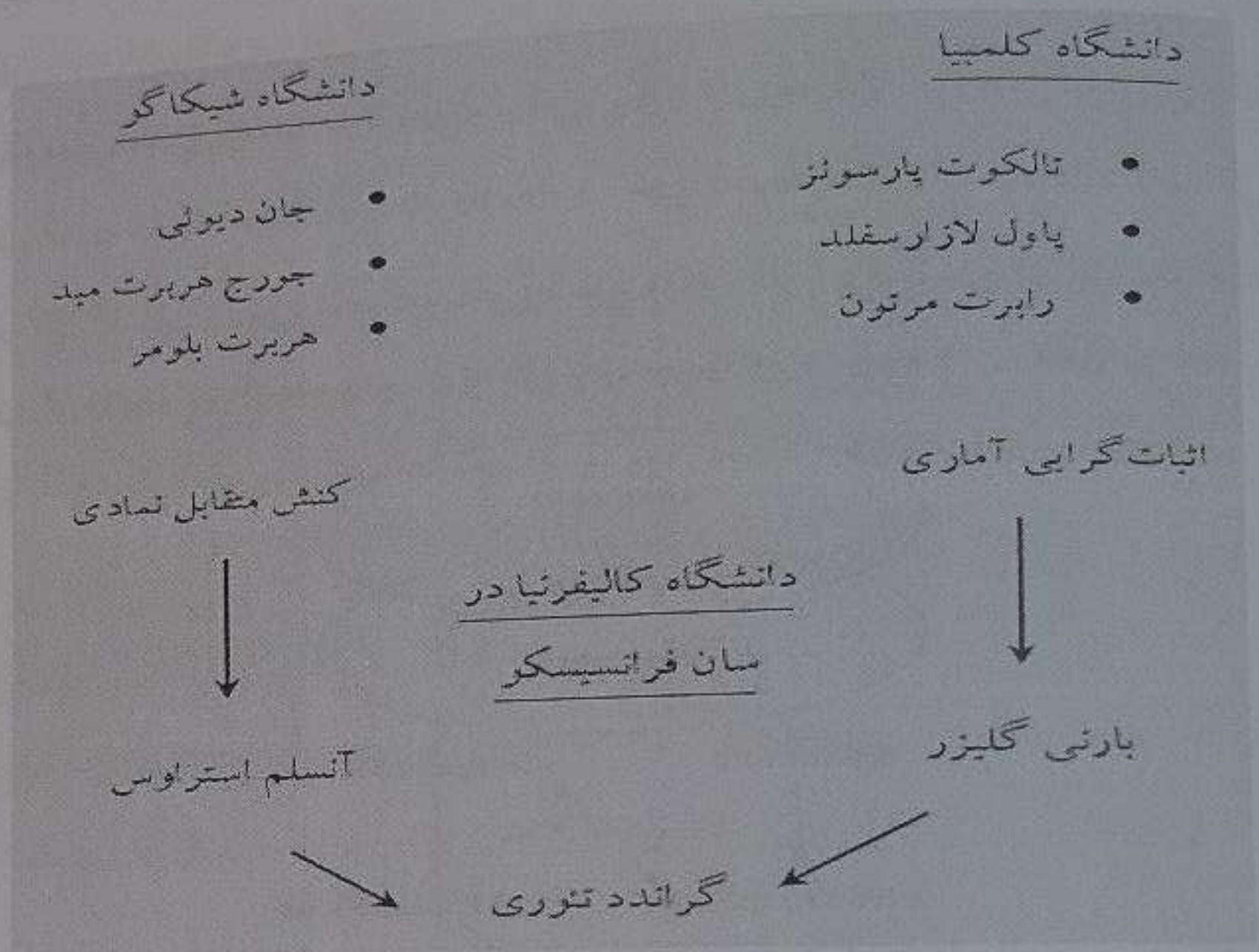
نمودار صفحه بعد، تأثیر نظریه‌ها و رویکردهای پژوهشی پیشین را بر اندیشه گلنزر و اشتراوس به عنوان پدیدآورندگان نظریه بنیانی نشان می‌دهد. همان‌گونه که در این نمودار دیده می‌شود، آراء نظریه‌پردازان معروفی چون جان دیویی، جرج هربرت مید

1 Sociology Department of Columbia University

2 Symbolic Interactionism

۳. برای مطالعه بیشتر در خصوص نظریه کنش متقابل نمادین به آثار حوزه ارتباط شناسی مراجعه کنید مثلاً کتاب ارتباط شناسی: ارتباطات انسانی (میان فردی، گروهی و جمعی) اثر مهدی محسین‌زاد از انتشارات سروش ۱۳۶۹.

هربرت بلومر از دانشگاه شیکاگو و تالکوت پارسونز، پاول لازارسفلد و رابرت مرتون از دانشگاه کلمبیا در شکل‌گیری نظریه بنیانی مؤثر بوده است (همان).



نمودار تأثیر نظریه‌ها و رویکردهای پژوهش پیش از دهه ۶۰ بر اندیشه گلیزر و اشتراوس

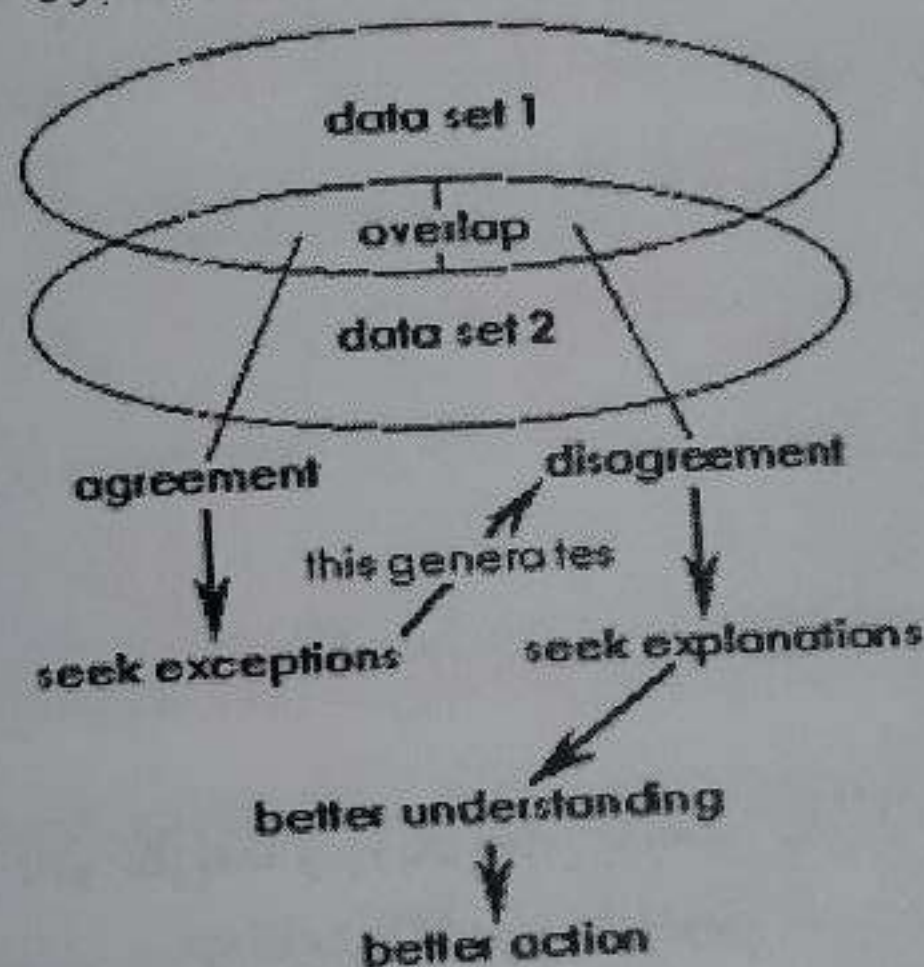
ماهیت رهیافت نظریه بنیانی

گلیزر و اشتراوس، به توسعه شیوه‌ای نظام‌مند برای گردآوری و تحلیل داده‌های کیفی پرداختند. شیوه‌ای که آن‌ها به وجود آوردند (نظریه زمینه‌ای)^۱ نام گرفت. نیومن معتقد است: نظریه بنیادی، مجموعه‌ای از شیوه‌ها برای توسعه دادن نظریه‌ای استقرایی در مورد یک پدیده است (نیومن، ۱۹۹۷: ۲۳۴).

1 Grounded Theory (GT)

نظریه بنیانی یا نظریه برخاسته از داده‌ها را می‌توان به عنوان رویکردی پژوهشی معرفی کرد که در آن بر اساس داده‌های واقعی و از طریق روشی علمی، نظریه‌های بنیادین^۱ جدیدی تدوین می‌گردد.

نظریه برخاسته از داده‌ها یا نظریه بنیانی، یکی از روش‌های پژوهش کیفی در علوم انسانی است که به ایجاد نظریه از داده‌ها، در حین پژوهش، اشاره دارد (مارتین و تونر، ۱۹۸۶). این روش، با موقعیت پژوهشی ویژه آغاز می‌شود و در این موقعیت، پژوهشگر با نقش فعال خود، در شکل‌گیری و نتیجه‌گیری پژوهش مداخله می‌کند.



قلب پروسه نظریه زمینه‌ای، مقایسه‌های هم‌زمانی است که در آن صورت می‌پذیرد (دیک، ۲۰۰۵). این بدین معنی است که در هنگام پژوهش و با توجه به ابزاری نظیر مصاحبه و مشاهده و مانند آن، داده‌ها به‌طور مستمر در ذهن پژوهشگر و یا از طریق کدگذاری، تحلیل و بازتحلیل می‌شوند؛ تا آن‌جا که داده‌ها با نظریه مورد نظر همگونی پیدا کنند. به بیان دیگر، در نظریه زمینه‌ای، تدوین گزاره‌های پژوهش، در درون پژوهش و در هنگام انجام پژوهش صورت می‌پذیرد، حال آن‌که در بیشتر روش‌های

^۱ Substantive Theory

پژوهش دیگر در علوم انسانی، تدوین فرضیه بخشی از اقدامات اولیه در پژوهش‌ها می‌باشد (Holton, 2009). این جا هم بسیاری از روش‌های کیفی، کدگذاری نقش مهمی در عملیات این شیوه از پژوهش ایفا می‌کند؛ کدگذاری می‌تواند پروسه‌ای برای اندازه‌گیری، تکرار و یا طبقه‌بندی داده‌ها در چند قسم باشد (این تصور اشتباه است که اعداد، صرفاً در پژوهش‌های کمی مورد استفاده قرار می‌گیرند). نظریه برخاسته از داده‌ها به پدیده‌ها، هم‌چون یک مورد^۱ و نه متغیرهای آن مورد می‌نگرد؛ بدین معنی که در این رویکرد در تمام طول پژوهش، نگرش کیفی و استنباطی اعمال شده و بحثی از آزمون‌های واریانس و کوواریانس مورد استفاده در روش‌های کمی نمی‌شود (اشتراوس و کوربین، ۱۹۹۰: ۲۲).

در دهه ۱۹۶۰، گلیزر و اشتراوس، در جریان مطالعه مفهوم مرگ در بیماران و چگونگی نگرش آنان و نزدیکان‌شان نسبت به این موضوع، موفق به انتشار کتابی با عنوان «کشف نظریه زمینه‌ای»^۲ شده و به این ترتیب رویکرد تازه‌ای در روش‌های پژوهش ارائه کردند (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸).

بعدها کوربین، نظریه زمینه‌ای را چنین معرفی کرد: نظریه زمینه‌ای که منشأ استقرایی دارد، از مطالعه پدیده‌های روزمره زندگی ناشی می‌شود. نظریه بنیانی، از مجموعه منظمی از شیوه‌ها برای توسعه دادن نظریه در مورد یک پدیده استفاده می‌کند و بر مبنای یافته‌های پژوهش، فرمولی نظری از واقعیت را می‌سازد (کوربین، ۱۹۹۰: ۲۴).

در همین زمان، گلیزر به نقش توسعه نظریه و اهمیت آن در حساس کردن پژوهشگر در برابر معنی مفهومی بدست آمده از مفاهیم و طبقه‌بندی‌ها تأکید نمود. (گلیزر، ۱۹۷۸). بعدها به دنبال پژوهش‌ها گسترده مشخص شد که در این روش،

1 Case

2 The Discovery of Grounded Theory

نظریه به دنبال کنش میان داده‌ها و تحلیل به وجود می‌آید. (گلیزر و اشتراوس، ۱۹۶۷؛ اشتراوس و کوربین، ۱۹۹۰؛ گلیزر، ۱۹۷۸؛ اشتراوس، ۱۹۸۷؛ چارمز، ۱۹۸۳).

با تکمیل‌تر شدن مطالعات، همچنین مشخص شد که نظریه توسعه یافته باید:

- قادر به پیش‌بینی و تبیین رفتار افراد باشد،
- در پیشرفت‌های نظری جامعه‌شناسی مفید باشد؛
- کاربردی باشد؛
- راهنما و فراهم‌کننده یک روش پژوهش در زمینه‌های رفتاری باشد؛
- فراهم‌کننده یک دیدگاه^۱ برای انجام رفتار باشد؛
- سبب ایجاد طبقات و فرضیاتی شوند که در پژوهش‌های آتی نیز تأیید شوند (گلیزر و اشتراوس، ۱۹۶۷).

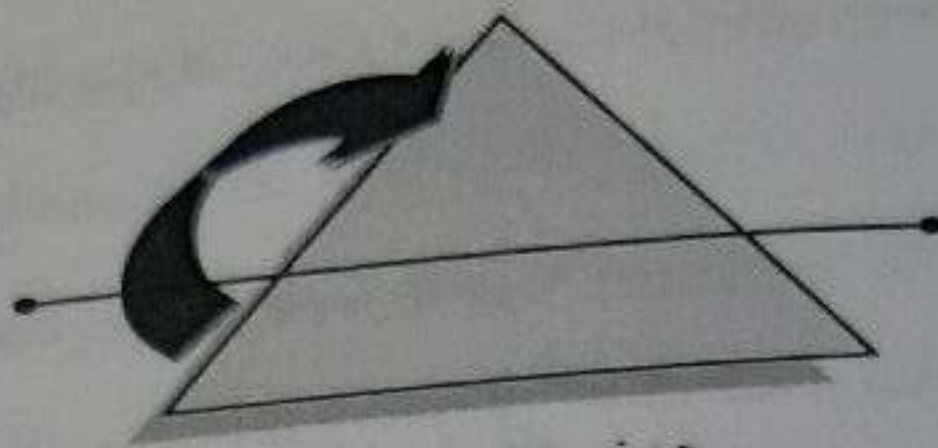
بر این اساس، به‌طور کلی می‌توان اذعان داشت که نظریه بنیادی به‌طور معمول، بر سطح خرد (نه کلان) متمرکز و بر تفسیر مداوم میان تحلیل و داده‌ها تأکید دارد (اشتراوس و کوربین، ۱۹۹۴: ۲۷۳)؛ زیرا هدف، استخراج نظریه‌ای بر مبنای داده‌های گردآوری شده است. این فرآیند، در برگیرنده یک طرح هدایت شده به وسیله داده‌هاست (نمونه‌گیری نظری) و هدف اصلی، ایجاد مفاهیم نظری از داده‌ها و جست‌وجوی مفاهیم مرکزی^۲ (اشتراوس، ۱۹۸۷)، یا آن چیزی است که گلیزر آن را فرآیند اجتماعی اصلی^۳ یا فرآیند روان‌شناختی اجتماعی اصلی^۴ می‌نامد (گلیزر، ۱۹۷۸).

1 Perspective

2 Core Concepts

3 Basic Social Process

4 Basic Social Psychological process



هدف: نظریه سازی
روش: استقرایی

کدگذاری
ثبت اندیشه‌ها و تفسیر از داده‌ها
نگارش و تدوین تئوری

مسیر خلق تئوری

نمودار روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای

ویژگی‌های نظریه زمینه‌ای

- نظریه بنیانی، نظریه‌ای متمرکز بر سطح خرد و نه کلان است که بر تفسیر مداوم میان گردآوری و تحلیل داده‌ها تأکید داشته و استخراج نظریه در آن، بر مبنای داده‌های گردآوری شده صورت می‌گیرد.
- روش پژوهش بنیانی در واقع روش عمومی برای تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای و تطبیقی داده‌هاست. به دیگر سخن روش‌شناسی عمومی نظریه زمینه‌ای، مبتنی بر تجزیه و تحلیل داده‌ها از طریق گردآوری داده‌هاست. در این نظریه، از مجموعه‌ای از روش‌ها برای ایجاد نظریه استقرایی یا نظریه از جزء به کل^۱ و نظریه استتاجی یا از کل به جزء^۲ استفاده می‌شود. روش پژوهش بنیانی همچنین روش خود اصلاح‌گر^۳ است؛

1 Inductive Theory

2 Deductive Theory

3 Self-Corrective Method

بدین مفهوم که در جریان پژوهش، پژوهشگر از توانایی اصلاح داده‌ها و مفاهیم تولیدی برخوردار می‌باشد.

- در روش پژوهش بنیانی، مجموعه‌ای به هم پیوسته از فرضیات مفهومی^۱ را داریم. این روش، در واقع مدل مفهوم محوری^۲ است که ارتباط مستقیم با کدهای مفهومی دارد. در روش پژوهش بنیانی پژوهشگر به دنبال آن است تا بگوید که زندگی اجتماعی، امری اتفاقی نیست بلکه در قالب مجموعه‌ای از تشابهات رفتاری^۳ است که بارها و بارها قابلیت تکرار می‌یابد. در پژوهش بنیانی، به این نتیجه می‌رسیم که جهان به طور تجربی به هم پیوسته و یکپارچه است، اما به طور منطقی مدل سازی نشده است. به عبارت دیگر، نظریه زمینه‌ای، امروز مفهومی است اما می‌تواند توصیفی برای فردا باشد. در نظریه زمینه‌ای، مردم با مفاهیم و مقولات آشنا می‌شوند و آن‌ها را برای توصیف خودشان به کار می‌گیرند. به طور کلی می‌توان اذعان نمود که نظریه زمینه‌ای، روش ایجاد نظام‌مند نظریه از داده‌هاست و عناصر شکل دهنده آن عبارت از: مفاهیم^۴، گروه‌های مفهومی (مقوله‌ها)^۵ و شبکه‌های مفهومی (قضیه‌ها)^۶ است.

از دیگر ویژگی‌های اساسی نظریه زمینه‌ای، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- از نوعی رویکرد استقرایی بهره می‌گیرد؛ یعنی روند شکل‌گیری نظریه در این روش حرکت از جزء به کل است.

- این روش یک سلسله رویه‌های نظام‌مند را به کار می‌گیرد تا نظریه‌ای مبتنی بر استقراء درباره پدیده مورد نظر ایجاد کند.

1 Integrated Set of Conceptual Hypothesis

2 Concept- Indicator Model

3 Behavioral Uniformities

4 Concepts

5 Categories

6 Proposition

- یافته‌های پژوهش بنیانی، در برگیرنده تنظیم نظری واقعیت مورد بررسی است نه یک سلسله ارقام یا مجموعه‌ای از مطالب که به یکدیگر متصل شده باشند.
- هدف آن ساختن و پرداختن نظریه‌ای است که در زمینه مورد مطالعه، صادق و روشن‌گر باشد.
- بر سه عنصر: مفاهیم، مقوله‌ها و گزاره‌ها استوار است.
- هدف عمده این نوع نظریه‌پردازی، تبیین یک پدیده از طریق مشخص کردن عناصر کلیدی (مفاهیم، مقوله‌ها و گزاره‌های) آن پدیده و سپس طبقه‌بندی روابط این عناصر درون بستر و فرآیند آن پدیده است (Corbin and Strauss, 1990).
- تولید نظریه جدید بر اساس داده‌های واقعی و پرهیز از تعمیم بخشیدن و آزمودن نظریه تازه متولد شده است. در رویکرد استقرایی که بیشترین کاربرد را در روش‌های پژوهش کیفی از جمله در نظریه زمینه‌ای دارد، تأکید پژوهشگران بر روش استقرایی در تحلیل داده‌ها است. به دیگر سخن، استقراء، محور اصلی نظریه زمینه‌ای است. در یک توصیف ساده می‌توان اظهار داشت که گلیزر و اشتراوس به رویکرد اثبات‌گرایی و قیاسی رایج زمان خود به شکلی وارونه نگریستند. به بیان دیگر، آن‌ها تحلیل کیفی را مقدم بر تحلیل کمی و تولید نظریه را مقدم بر آزمون آن دانستند. رویکرد کیفی این دو پژوهشگر، فرصتی برای آن‌ها فراهم آورد تا به مطالعه پدیده‌های پیچیده‌ای که با روش‌های کمی قابل بررسی نبودند بپردازند. در تبیین این رویکرد، گلیزر و اشتراوس نوشته‌اند: پژوهش‌های کیفی به‌طور معمول در پایان مطالعات حوزه‌هایی توصیه می‌شوند که پژوهشگران به هر دلیل تمایلی به غور عمیق‌تر در آن حوزه‌ها را ندارند. در این شرایط است که پژوهش‌های کیفی فرصت‌های خوبی برای کسب شناخت دقیق‌تر برای پژوهشگران فراهم می‌آورند (ازکیا، ۱۳۹۰: ۳۶).

• میان نظریه ذاتی^۱ و نظریه صوری^۲ تفاوت وجود دارد. به‌طور معمول، نظریه‌های ذاتی در حوزه‌های اصلی و نظریه‌های صوری در مورد حوزه‌های مفهومی مطرح می‌شوند. شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی تولید نظریه در نظریه زمینه‌ای را به این واقعیت مرتبط دانست که در این رویکرد، فرآیند تدوین نظریه، مبتنی بر یافتن مفاهیم و ویژگی‌های هر یک از آن‌ها، بر اساس داده‌های گردآوری شده است (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸).

• در سال ۱۹۶۷، توجه گلیر و اشتراوس به این نکته جلب شد که در سنت لازرسفلد^۳ دانشگاه کلمبیا تأکید بیش از حدی بر آزمون نظریه شده است. البته آنان با بنیاد نهادن نظریه زمینه‌ای آزمون نظریه‌ها را کاملاً نفی نکرده و تنها معتقد بودند آزمون نظریه نسبت به تولید آن اهمیت ثانویه دارد. گلیر و اشتراوس بر این باور بودند که اولویت بخشیدن به آزمون نظریه که در آن زمان رواج کامل داشت، سبب شده بود که متخصصان جامعه‌شناسی در محدودیت‌هایی که خود در زمینه منابع اصلی داده در پژوهش‌ها ایجاد کرده‌اند گرفتار شوند.

بر اساس دیدگاه گلیر و اشتراوس علاوه بر روش‌های معمول گردآوری داده‌ها در پژوهش‌های علوم اجتماعی آن زمان، پژوهشگران باید به منابع دیگر نظیر کتابخانه‌ها و آرشیوها بیشتر توجه کنند. از سویی دیگر، با توجه به اهمیتی که در آن زمان متخصصان علوم اجتماعی دانشگاه کلمبیا برای آزمون‌های آماری در فرآیند پژوهش قائل بودند، تأکید نظریه زمینه‌ای بر روش‌های غیر آماری جای بحث فراوان داشت.

1 Substantive Theory

2 Formal Theory

3 Lazarsfeld

در ادامه تکامل نظریه زمینه‌ای در سال ۱۹۹۲ گلیزر تفاوت بین تحلیل کیفی و پژوهش کیفی را تبیین می‌کند: تحلیل کیفی ممکن است بر اساس داده‌های کیفی یا کمی باشد. البته به‌طور معمول بر اساس داده‌های کیفی است. در حالی که در پژوهش کیفی از داده‌های کمی به ندرت استفاده می‌شود. چنانچه در پژوهش‌های کیفی از داده‌های کمی استفاده شود این کاربرد به بخش‌های مقدماتی و کم اهمیت‌تر پژوهش محدود می‌شود، چرا که در این پژوهش‌ها، هدف گذر از مرز کمیت برای کسب شناخت عمیق‌تر از پدیده مورد مطالعه است. بنابراین، در چنین شرایطی پژوهشگر به داده‌های آماری و نقش آن در پژوهش خود با تردید خواهد نگریست. هر چند تحلیل کمی داده‌های کیفی به اشکال گوناگونی میسر است اما این امر در نظریه زمینه‌ای اولویتی ندارد (همان).

- از سویی دیگر، یکی دیگر از اهداف پژوهشگران در دهه ۱۹۶۰ که نظریه زمینه‌ای مطرح شد یافتن مصادیق واقعی برای نظریه‌های موجود بود و هدف آزمون آن‌ها، تعیین درجه کاربرد پذیری هر یک بود. با این حال در پژوهش‌هایی که از نظریه زمینه‌ای بهره می‌برند قرار نیست که پژوهشگر تنها متکی بر نظریه‌های موجود باشد و چنانچه بتواند مبانی نظریه زمینه‌ای را به خوبی اجرا کند می‌تواند پیشنهاد دهنده نظریه یا نظریه‌های جدید باشد. البته از آن‌جا که نظریه زمینه‌ای، کاربردپذیری نظریه تدوین شده را دارد، لذا اهمیت دارد پژوهشگرانی که در صدد تدوین چنین نظریه‌هایی هستند نسبت به کاربردپذیری و سودمندی محصول پژوهش خود توجه داشته باشند. علاوه بر این، آن‌ها باید نسبت به رعایت کامل اصول علمی و قابل اتکا در فرآیند تولید نظریه التزام داشته و از حصول آن در تمام مراحل کار اطمینان حاصل کنند؛ این اطمینان زمانی حاصل می‌شود که پژوهشگر به دقت مراحل اجرای پژوهش را بر اساس مبانی نظریه زمینه‌ای طرح‌ریزی کرده و در تمام طول مسیر تحلیل‌ها و یافته‌های

خود را بر اساس داده‌های واقعی بنا نهد. در این خصوص گلیزر و اشتراوس چنین اظهار داشته‌اند: یک نظریه بنیادی باید بتواند در شرایط واقعی مورد استفاده افراد قرار گیرد و ویژگی‌های آن باید به گونه‌ای باشد که سودمندی آن را در زمینه‌های مرتبط نشان دهد؛ چنین نظریه‌ای باید تطابق خود با واقعیت‌های موجود را هم برای کاربران معمولی و هم متخصصین نشان دهد. تنها در چنین شرایطی است که نظریه‌های تدوین شده از طریق نظریه زمینه‌ای می‌تواند برای تدوین‌کننده و کاربران آن مفید واقع شود. (ازکیا، ۱۳۹۰: ۵۲).

- ویژگی دیگر تأثیر دانسته‌ها و دانش پیشین پژوهشگر بر فرآیند استقراء و رویکرد اکتشافی در این روش است. در نظریه زمینه‌ای پژوهشگر دانسته‌های پیشین خود را در تحلیل داده‌ها دخالت نمی‌دهد و صرفاً بر اساس رویکرد استقرایی به داده‌های گردآوری شده تکیه می‌کند. از این رو، همواره این تناقض در نظریه زمینه‌ای وجود دارد که در عمل این امر چگونه اتفاق می‌افتد و پژوهشگر چگونه می‌تواند با اطمینان از تأثیر نگذاشتن دانش پیشین خود بر تحلیل داده‌ها سخن گوید؟

این امر در نخستین نوشته‌های مشترک گلیزر و اشتراوس مطرح شد، اما گلیزر در مجادلات آتی خود با اشتراوس درباره جوهره نظریه زمینه‌ای با تأکید بیشتر بر این موضوع تلاش می‌کرد نشان دهد که اشتراوس از مسیر اولیه دور شده است (همان: ۵۵).

در بیان ویژگی‌های نظریه زمینه‌ای علاوه بر موضوع پیوند مستمر پژوهشگر با واقعیت‌های موجود در محیط پژوهش، ویژگی‌های دیگری هم قابل اشاره هستند: (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸).

- ترجیح پژوهشگر به داده‌های گردآوری شده از محیط واقعی نسبت به اطلاعات موجود در منابع علمی که الزاماً در شرایط مشابه با محیط پژوهش فعلی

گردآوری نشده‌اند؛ این ویژگی نظریه زمینه‌ای، پژوهشگران را به کسب شناخت دقیق‌تر از موضوع مورد بررسی و به مطالعه عمیق‌تر جامعه پژوهش ترغیب می‌کند. از این‌رو، پژوهشگرانی که از نظریه زمینه‌ای استفاده می‌کنند در فرآیند کدگذاری داده‌ها و تحلیل استقرایی خود حساسیت زیادی نسبت به مفاهیم مستتر در درون داده‌های خام دارند و به جای آن که خود را با تعاریف از پیش تعیین‌شده محدود کنند، آمادگی لازم برای کشف مفاهیم جدید را دارند. مفاهیم و مقوله‌ها^۱ سازنده نظریه در جریان فرآیند طولانی کدگذاری، از درون داده‌ها به دست می‌آیند. هر مفهوم و هر مقوله، ویژگی‌هایی دارد که آن را از سایر مفاهیم متمایز می‌سازد. مفاهیم مورد نیاز برای تدوین نظریه در جریان تعامل پژوهشگر با مجموعه داده‌ها به تدریج آشکار می‌شوند. تداوم آشکارسازی مفاهیم، تنها زمانی میسر خواهد بود که پژوهشگر از نزدیک با جامعه و موضوع مورد بررسی ارتباط داشته و تعاملی مستمر با داده‌های گردآوری شده برقرار کند. به‌طور معمول این مجاورت پژوهشگر با جامعه پژوهش، در دو مرحله منجر به موفقیت فرآیند استقراء در تحلیل داده‌ها خواهد شد:

الف) در گام نخست، پژوهشگر بررسی عمیقی از بخش کوچکی از داده به عمل می‌آورد؛

ب) در مرحله بعد بر اساس یافته‌های حاصل از مرحله نخست می‌تواند به مقایسه یافته‌ها در سطح گسترده‌تر و نمونه‌های مشابه بپردازد؛

در طی این فرآیند، کدگذاری و مفهوم‌یابی بسیار دقیق و موشکافانه‌ای ضروری است. در اثر مشترک اشتراوس و کوربین در ۱۹۹۰، حتی این فرآیند به مراحل جزئی‌تر و دقیق‌تری تقسیم می‌شود.

نظریه‌ای که طی روندی تدریجی و به شکل مستندی تولید می‌شود، به‌طور معمول انتزاعی و فارغ از بستر پژوهش نبوده و با تمام اجزاء و مؤلفه‌هایی که با موضوع مورد مطالعه در ارتباط هستند پیوندی در هم تنیده خواهد داشت. نقطه عطف و مرحله کلیدی در تدوین یک نظریه، یافتن مفهومی محوری است که سایر مفاهیم مرتبط با نظریه مذکور به نحوی حول آن قرار داشته و به شکلی به آن مربوط می‌شوند. به‌طور معمول، این محور اصلی، اجزایی فرعی‌تر دارد که در ویژگی‌های اصلی با یکدیگر مشترک‌اند؛ مؤلفه‌های اصلی مرتبط با نظریه زمینه‌ای که پیوندی ناگسستگی با مؤلفه‌های نظریه کنش متقابل نمادین دارند عبارتند از: عمل‌گرایی (اصالت عمل)^۱، پژوهش کیفی، پژوهش اکتشافی، مفهوم‌یابی، پیوند پژوهش با بستری که در آن قرار دارد، نمادهای مفهومی، پیوند با داده‌های واقعی و تحلیل استقرایی گام به گام از داده‌های تجربی.

ویژگی‌های نظریه‌های تولید شده از نظریه زمینه‌ای

در وهله نخست، نظریه زمینه‌ای به دست آمده از مجموع داده‌ها و مفاهیم پژوهشگر را قادر به توضیح و تشریح موضوع مورد مطالعه می‌سازد و امکان پیش‌گویی در خصوص رخدادهای ممکن در زمینه مورد پژوهش را فراهم می‌سازد. دومین ویژگی یک نظریه زمینه‌ای، آن است که مورد پژوهش و نظریه به دست آمده در پیشرفت مبانی نظری موضوع مورد مطالعه مؤثر باشد و در آن مشارکت کند. علاوه بر مبانی نظری، در زمینه‌های عملی موضوع مورد مطالعه نیز کاربرد داشته باشد. سومین ویژگی نظریه زمینه‌ای آن است که می‌تواند رویکرد جدیدی برای نگرش به موضوع مورد مطالعه فراهم آورده و پژوهشگر را به مرحله‌ای از شناخت نسبت به داده‌ها برساند که بتواند به داده‌های خام گردآوری شده معنا و مفهوم ببخشد.

علاوه بر این، به کمک نظریه زمینه‌ای می‌توان شیوه‌ای نوین برای هدایت پژوهش‌های آتی در زمینه موضوع مورد مطالعه فراهم آورد (گلنزر، ۱۹۷۸).

اهداف نظریه زمینه‌ای

هدف اصلی نظریه زمینه‌ای، قضیه‌سازی براساس عقاید و ایده‌های مفهومی است. در نظریه زمینه‌ای، همچنین پژوهشگر به دنبال آن است تا برای مسائل اصلی درباره مردم و چگونگی حل کردن آن‌ها راه حلی بیابد.

علاوه بر این، در نظریه زمینه‌ای پژوهشگر به دنبال پاسخگویی به پرسش اساسی چه چیز باعث ایجاد و تداوم یک پدیده می‌شود؟^۱ است. از منظر دیگر می‌توان اذعان نمود که هدف اساسی نظریه زمینه‌ای، یافتن حقیقت نیست بلکه هدف، مفهوم‌سازی وقایع و رخدادها به کمک داده‌های تجربی است. در نظریه زمینه‌ای همچنین، هدف فرمول‌بندی فرضیه‌های پیچیده نیست، چرا که این روش، روشی توصیفی نیست. دیگر هدف اصلی نظریه زمینه‌ای، تولید مفاهیم^۲ از اعمال و رفتار و حرکات افراد بدون در نظر گرفتن زمان و مکان است. در اغلب پژوهش‌های رفتاری، اشخاص و افراد واحد تحلیل‌اند و اما در نظریه زمینه‌ای واحد تحلیل خود وقایع و رخدادهای اطراف افرادند.

کاربردهای نظریه زمینه‌ای

در موارد متعددی، از روش نظریه بنیادی استفاده می‌شود:

- اگر هدف، درک محیطی باشد که شناخت کم‌تری از آن وجود دارد یا در گذشته، چندان به وضوح بررسی نشده است، فرد علاقه‌مند به پژوهش در این زمینه، به

1 What is going on?
2 Generating concepts

شیوه‌های خاص پژوهشی برای مطالعه آن موضوع نیاز دارد و استفاده از روش نظریه بنیادی در این زمینه سودمند است.

- گاهی که پژوهشگر نمی‌داند دقیقاً چه چیزی می‌خواهد یا در پی چیست، با استفاده از این روش می‌تواند به مسأله موجود در آن زمینه پی ببرد.

- اگر هدف از بررسی دست‌یابی به پیچیدگی‌های یک پدیده و درک آن، در زمینه‌های متعدد^۱ باشد، پژوهشگر به نظریه زمینه‌ای ساده کردن و مدیریت داده نیاز دارد، بدون آن که این پیچیدگی و زمینه دست کاری شود.

- اگر هدف، درک فرآیند و شیوه تجربه افراد باشد و این که این افراد چگونه تجربیات خود را تفسیر می‌کنند، پژوهشگر نیاز به شیوه‌هایی برای کشف و درک پیچیدگی آن‌ها دارد؛ روش‌های کیفی، به خصوص نظریه بنیادی در پی کشف این پیچیدگی‌ها هستند (مورس و ریچاردز، ۲۰۰۲).

- از این روش، در بررسی‌ای بسیاری استفاده شده است؛ در ابتدا، نظریه بنیادی یک روش مورد استفاده در جامعه‌شناسی توسعه یافته بود؛ اما اخیراً در رشته‌هایی مانند روان‌شناسی، مردم‌شناسی، پرستاری، تعلیم و تربیت و مدیریت استفاده می‌شود؛ هرچند ممکن است در برخی اصول، کاملاً شبیه هم عمل نکند (گلدینگ، ۲۰۰۰).

- کالووی^۲ و آریاو^۳ (۱۹۹۵)، مطرح کرده‌اند که در زمینه پژوهش‌های سیستم‌های اطلاعاتی مدیریتی^۴ (MIS) نیاز به شیوه‌های جدید کشف دانش درباره آن افزایش یافته و به نظر می‌رسد رویکردهای کیفی از جمله نظریه بنیادی می‌توانند در این زمینه کمک

1 Multi Context

2 Callowey

3 Ariav

4 Management Information Systems

کنند؛ سیلی^۱، تارگت^۲ و کینگ^۳ این بحث‌ها را تقویت کرده و بیان داشتند که پژوهش کیفی باید به عنوان یک مکمل در کنار روش‌های کمی قرار گیرد؛ به دیگر سخن، آن‌ها معتقدند که پژوهش‌ها کیفی مانند چراغی در زمینه مسائل سازمانی و انسانی عمل می‌کنند که بر توسعه سازمان‌ها بسیار اثر می‌گذارند. (کینگ، ۱۹۹۶؛ سیلی و تارگت، ۱۹۹۷).

- در زمینه‌های فرهنگی نیز می‌توان از نظریه بنیادی استفاده کرد؛ به ویژه زمانی که سعی بر آن است تا به بررسی فرهنگ بیگانه و نا آشنا پرداخته شود. کار ترنر (۱۹۸۸-۱۹۸۱) را می‌توان بهترین کار در این زمینه دانست.

- استفاده از روش‌شناسی نظریه بنیادی برای مواردی مانند تجربه‌ها، در موقعیت‌هایی که تغییر آنها احتمال می‌رود، مناسب است.

- در زمینه‌های گوناگونی که درک کردن تغییر و فرآیند آن اساسی است؛ مانند مطالعات مربوط به تندرستی، مدیریت و تجارت استفاده از این روش مناسب به نظر می‌رسد (مورس و ریچاردز، ۲۰۰۲).

مراحل روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای

به‌طور کلی اگر بخواهیم روش‌شناسی پژوهش بنیانی را مرحله بندی کنیم، مرحله یک (مرحله طراح) این پژوهش خود شامل دوگام است:

- مرور متون تخصصی پژوهش شامل؛ پرسش‌های پژوهش و تعریف سازه‌های از پیش تعیین شده (حساسیت نظری)؛

1 Seeley
2 Targett
3 King

- انتخاب پژوهش‌موردی که از طریق نمونه‌گیری نظری (نه تصادفی) صورت می‌پذیرد.

تدوین پرسش‌های درباره نظریه بنیادی

برای انجام هر نوع بررسی و پژوهشی، مسأله‌ای پیش می‌آید و سپس پرسش‌هایی در آن مورد مطرح می‌شوند؛ به واسطه ماهیت پژوهش‌های مبتنی بر نظریه بنیادی، طرح پرسش‌های کلی، نقطه آغازین پژوهش است. این پرسش‌های به تدریج و در جریان گردآوری و تحلیل داده‌ها، دقت بیشتر یافته و مشخص می‌گردد که چه چیزی باید مطالعه شود (اشتراوس و کورین، ۱۳۸۵: ۳۵).

کورین و اشتراوس (۲۰۰۸) منابعی را که مسأله پژوهش از آن‌ها نشأت می‌گیرد، چنین بیان می‌کنند:

- فردی آگاه به موضوع و متخصص می‌تواند مسأله پژوهش را بیان کند.
 - مسأله پژوهش ممکن است پس از بررسی ادبیات حوزه‌ای خاص عارض شود.
 - مسأله پژوهش ممکن است از تجربه شخصی و حرفه‌ای پژوهشگر ناشی شود.
 - مسأله پژوهش ممکن است از خود پژوهش نشأت بگیرد.
- پرسش پژوهش اهمیت خاصی دارد؛ چرا که به نوعی، سبب می‌شود تا موضوع مورد بررسی محدود شود چرا که در بررسی‌ها و پژوهش‌ها نمی‌توان تمامی جوانب یک موضوع را بررسی کرد. (اشتراوس و کورین، ۱۹۹۰). پرسش‌های پژوهش بنیادی عبارت است از:

الف) پرسش اصلی: مسأله ذهنی پژوهشگر که قصد دارد طی مراحل نظریه زمینه‌ای برای آن نظریه‌پردازی کند طی چه فرآیند یا فرآیندهایی شکل می‌گیرد؟

ب) پرسش‌های فرعی:

- علت‌ها و عوامل رخداد مسأله یا موضوع مورد پژوهش چیست؟
- پیامدهای بعدی آنچه هستند؟
- چه ایده‌هایی برای بهبود شرایط یا موقعیت ... وجود دارد؟

مورس و ریچاردز (۲۰۰۲)، نیز نظر خود در خصوص پرسش‌هایی که در روش‌شناسی نظریه بنیادی مطرح هستند را این‌گونه بیان می‌کنند: پرسش‌های پژوهش در نظریه بنیادی منعکس‌کننده این الزام در درک شیوه‌هایی هستند که به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شوند و به دلیل فرآیندهای تغییر و اجتماعی بودن سازه است که پژوهشگر مراحل و دوره‌های تغییر و تحول را بررسی و وصف می‌کند. پرسش‌ها عموماً درباره تغییر تجربه، در طول زمان یا مراحل آن تغییر پرسیده می‌شوند؛ برای مثال، فرآیند... شدن چگونه است؟ آن‌ها همچنین معتقدند که این روش، به پرسش‌های تفهیمی نیز پاسخ می‌دهد. مثلاً ابعاد این تجربه چه هستند؟ در کل می‌توان چنین اذعان داشت که مطالعات نظریه بنیادی با پرسش اینجا چه می‌گذرد؟^۱ آغاز می‌شوند؛ و این شیوه‌ای است که به پژوهشگر کمک می‌کند تا یک فرآیند یا یک موقعیت را درک کند.

گردآوری داده^۲

پس از تدوین پرسش‌های متناسب با موضوع پژوهش و پیش از آغاز کد گذاری، پژوهشگر باید به گردآوری داده‌های متناسب و مرتبط با موضوع مورد پژوهش بپردازد. نکته مهم این است که از داده‌های عددی برای توصیف استفاده می‌شود و

1 What going on here?

2 Data collecting

اعداد در خدمت سنجش به معنای آماری، یا بررسی روابط میان متغیرها نیستند، بلکه برداشتی کیفی از کمیات، مدنظر است.

منع گردآوری داده در پژوهش بنیانی عبارت است از: مصاحبه، مشاهده میدانی، پرسشنامه و مستندات نظیر یادداشت‌های روزانه، نامه‌ها، دست نوشته‌ها، گزارش‌های تاریخی، گزارش‌های علمی، مطالب روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها.

گردآوری داده در پژوهش بنیادی به صورت موضوعی و عمدتاً بر چهار دسته از مفاهیم اساسی تمرکز دارد که عبارت‌اند از:

- بررسی پژوهش موردی شامل؛ طرح‌ها، یا پروژه‌هایی که باعث بروز و یا تقویت ایجاد موضوع مورد پژوهش می‌گردد.

- علت‌های وقوع مسأله یا موضوع مورد پژوهش؛

- پیامدهای ناشی از بروز پدیده یا مسأله و موضوع مورد پژوهش؛

- چگونگی کنترل و یافتن راه حل برای موضوع مورد پژوهش.

به‌طور کلی می‌توان اذعان داشت که در نظریه زمینه‌ای، پس از طرح پرسش‌های پژوهش، در واقع با گردآوری اولیه داده‌ها، سعی در شکل‌گیری مفاهیم اولیه بدست آمده از داده‌ها داریم. در وهله بعد، از به‌هم پیوستن گروه‌هایی از مفاهیم، به مقوله‌ها دست یافته و نهایتاً با ادغام و ترکیب شبکه‌هایی از مفاهیم (مقولات) به قضایا می‌رسیم که محصول نهایی برای استخراج نظریه می‌باشند. (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵: ۶۵).

فرآیند گردآوری داده

فرآیند گردآوری داده‌ها در نظریه زمینه‌ای، با توصیف موقعیت آغاز می‌شود. این کار چنان انجام می‌گیرد که گویی اساساً پرسشی در کار نیست و تنها شناخت وضعیت پیش رو اهمیت دارد. باید داده‌های غنی درباره افراد، مکان‌ها، کنش‌ها و رخدادها را

گردآوری کنیم، بدون آن که درون آن‌ها به دنبال الگویی باشیم و درباره شان قضاوت کنیم (مرحله توصیف غنی) و باید توصیف‌های خود را با انبوه مصاحبه‌ها، فیلم‌ها و عکس‌ها، اسناد، آمار و ارقام مرتبط کامل کنیم (همان: ۶۶).

تکنیک گردآوری داده

در این روش، به منظور گردآوری داده‌ها از تکنیک مصاحبه عمیق استفاده می‌شود. مصاحبه عمیق، تکیه‌گاه اصلی نظریه بنیانی است و مصاحبه‌ای است که در آن به آزمودنی مورد مصاحبه برای هدایت جریان گفت‌وگو، آزادی بیشتری داده می‌شود (یبی، ۱۳۸۵: ۵۸۴).

منابع گردآوری داده

منابع گردآوری اطلاعات، در روش نظریه زمینه‌ای، در دو دسته طبقه‌بندی می‌شوند:

- منابع اولیه که شامل مصاحبه‌ها (که اغلب ضبط می‌شوند)، مشاهده مشارکتی و غیرمشارکتی، ثبت مصاحبه‌ها از زمینه مورد مطالعه و دفترچه خاطرات است؛
- منابع ثانویه که تجارب شخصی، ادبیات موجود و مقایسه آن‌ها را در برمی‌گیرد (همان: ۵۸۷).

در این خصوص، کوربین و اشتراوس (۲۰۰۸)، از دو نوع ادبیات (ادبیات فنی و غیرفنی) برای استفاده در پروسه گردآوری داده در نظریه زمینه‌ای یاد می‌کنند. ادبیات فنی، گزارشات مطالعات پژوهشی و مقالات فلسفی و نظری را در بر می‌گیرد؛ این‌ها ابزاری هستند که پژوهشگر می‌تواند یافته‌های خود را با آن مقایسه کند.

ادبیات غیرفنی عبارت است از: بیوگرافی‌ها، خاطرات روزانه، مدارک، مطالب ضبط شده، گزارشات و کاتالوگ‌ها. از این موارد می‌توان به عنوان داده‌های ابتدایی، در نظریه زمینه‌ای استفاده کرد. (کوربین و اشتراوس، ۱۹۹۰).

از ادبیات فنی و غیرفنی، پیش از آغاز به گردآوری داده استفاده می‌شود؛ البته بعدها دوباره این ادبیات مرور شده، یافته‌ها با آن‌ها مقایسه می‌شوند. پس از دستیابی به منابعی که می‌توان از آن‌ها داده‌ها را گردآوری نمود، مانند هر پژوهشی، فرآیند پژوهش برای کشف بیشتر واقعیت، با علاقه به یک موضوع آغاز می‌شود. به طور معمول پژوهشگران زمانی از نظریه زمینه‌ای استفاده می‌کنند که موضوع مورد علاقه آنان، در بخش مروری بر ادبیات پژوهش، تا حدودی نادیده گرفته شده باشد؛ در نتیجه، پژوهشگر نظریه خود را از زمینه مورد مطالعه بیرون می‌کشد.

با وجود این، بیشتر پژوهشگران، در زمینه تخصص خود به بررسی و پژوهش می‌پردازند تا این زمینه یک نگرش کلی نسبت به مسأله مورد بررسی را فراهم کند؛ لذا، هیچ پژوهشگری با ذهنی خالی از اطلاعات به بررسی در مورد موضوع مورد مطالعه نمی‌پردازد. یک جامعه شناس، تحت تأثیر نگرش‌های جامعه شناختی خود خواهد بود و یک روان شناس، درکی کلی از نگرش اجتماعی، رفتاری یا شناختی از پدیده در اختیار دارد.

این نظریه‌ها حساسیتی را فراهم می‌آورند که در تفسیر داده‌های گردآوری شده کمک فراوانی می‌کنند. زمانی در این روش مشکل پیش می‌آید که در خصوص موضوع مورد مطالعه، پژوهش‌های تجربی و موثق موجود باشد. در این موارد، نظریه زمینه‌ای باز هم می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد؛ اما باید از پیش داوری یا تحت تأثیر قرار گرفتن پژوهشگر از آن اطلاعات، با استفاده از تکنیک‌هایی مانند در پرائتز گذاشتن ایده‌های خود جلوگیری کند. خطر این روش، امکان ورود پژوهشگر به زمینه‌ای از

پژوهش است که به‌طور آگاهانه یا ناآگاهانه، اطلاعاتی در آن مورد دارد. برای جلوگیری از این حالت، پیشنهاد می‌شود که پژوهشگر، از همان مراحل اولیه، وارد زمینه مورد مطالعه شده و از نزدیک، فرآیند گردآوری داده‌ها را آغاز نماید.

برخلاف دیگر روش‌های کیفی که تنها یک دسته از داده‌ها را به رسمیت می‌شناسند (مثلاً در پدیدارشناسی، تنها به کلماتی که در مورد موضوع مورد مطالعه وجود دارند، اکتفا می‌شود)، در نظریه بنیادی داده‌ها می‌توانند از منابع گوناگونی مانند داده‌های دست دوم^۱، تاریخچه زندگی^۲، مصاحبه‌ها^۳، مشاهدات درون نگری^۴، داده‌های مشاهده‌ای^۵ و یادداشت‌های کوتاه^۶ گردآوری شوند (گلدینگ، ۲۰۰۰).

در مرحله گردآوری داده، نمونه‌گیری^۷ هدفمند نظری انجام می‌گیرد. نمونه‌گیری نظری^۸ شیوه‌ای از گردآوری داده بر مبنای مفاهیم و موضوعات است که از داده نشأت می‌گیرد. هدف از نمونه‌گیری نظری، گردآوری داده از مکان‌ها، افراد و حوادث است؛ با این که امکان توسعه مفاهیم بر مبنای ابعاد و تشخیص روابط میان مفاهیم وجود دارد؛ با این حال در نمونه‌گیری نظری، پژوهشگر باید اجازه دهد که تحلیل، فرآیند پژوهش را هدایت کند. نمونه‌گیری تا زمانی ادامه خواهد یافت که به اشباع داده‌ای برسیم (کوربین و اشتراوس، ۲۰۰۸: ۱۴۶). اغلب تصور بر این است که اشباع نظری زمانی رخ می‌دهد که دیگر طبقه جدیدی از داده‌ها استخراج نمی‌شود؛ اما در اصل، اشباع نظری چیزی ورای این موضوع است (همان: ۱۴۸). به بیان دیگر، هدف از این نوع بررسی،

1 Secondary Data

2 Life History

3 Interviews

4 Introspection

5 Observational Data

6 Memos

7 Sampling

8 Theoretical Sampling

صرفاً رسیدن به مجموعه‌ای از طبقاتی از داده‌ها نیست؛ بلکه اشباع نظری به توسعه طبقه‌بندی‌هایی از داده‌ها بر مبنای ویژگی‌ها و ابعادشان اشاره دارد که شامل تنوعات و روابط ممکن‌شان با دیگر مفاهیم است.

یادداشت‌برداری: ثبت اندیشه‌ها و تفسیر از داده‌ها

هم‌زمان با گردآوری داده‌ها، پژوهشگر پیوسته به ثبت اندیشه‌ها و تفاسیر خود از تعامل با داده‌ها می‌پردازد. در یادداشت‌برداری، باید فیش‌های تهیه شده دارای تاریخ و عنوان مشخص باشند تا پژوهشگر در مقابل انبوهی از فیش‌ها دچار سردرگمی نشود. یادداشت‌ها، نقش مهمی در پیشرفت پژوهش دارند و تجربه نشان داده است که استمرار در تهیه چنین یادداشت‌هایی در جریان انجام نظریه زمینه‌ای، نقش به سزایی در موفقیت پژوهش دارد.

حساسیت نظری

در جریان مرحله گردآوری داده و رسیدن به اشباع نظری، پژوهشگر باید از ویژگی برخوردار باشد که اصطلاحاً حساسیت نظری^۱ نامیده می‌شود. حساسیت نظری باید در دو مرحله (انتخاب موضوع و کدگذاری) حفظ شود. ایده حساسیت نظری را گلبر (۱۹۷۸) ارائه کرد که به کیفیت شخصیتی پژوهشگر اشاره دارد؛ منظور، آگاهی و باریک بینی پژوهشگر در مورد معنی داده‌ها؛ و داشتن بصیرت و توانایی معنی دادن به داده‌هاست.

پژوهشگر با درجات گوناگونی از حساسیت نظری می‌تواند بسته به مطالعات پیشین و تجارب خود وارد عرصه‌ای از پژوهش شود. حساسیت نظری، همچنین سبب

^۱Theoretical Sensitivity

می‌شود تا نظریه‌ای توسعه یابد که بنیادی و به لحاظ مفهومی غنی و با انسجام بالا باشد. (اشتراوس و کوربین، ۱۹۹۰). منبع حساسیت نظری، ادبیات پژوهش است که شامل مطالعات انجام گرفته در خصوص موضوع مورد مطالعه و مدارکی مانند بیوگرافی‌ها و اسناد، تجربه‌های حرفه‌ای و تجربه شخصی پژوهشگر می‌شود. پس از ایجاد پرسش در ذهن پژوهشگر و برخورداری او از حساسیت نظری لازم، او به گردآوری اطلاعات می‌پردازد.

به‌طور کل می‌توان این‌گونه اذعان داشت که حساسیت نظری به این خصوصیات اطلاق می‌شود:

- بصیرت داشتن و مهارت داشتن در معنی‌دار نمودن داده‌ها، و استعداد درک و قدرت تجزیه و تحلیل عناصر.
- این حساسیت نظری است که پژوهشگر را قادر می‌سازد تا نظریه بنیانی ارائه دهد، که از نظر مفهومی غنی بوده و از انسجام مناسبی برخوردار باشد.
- حساسیت نظری از چند منبع نشأت می‌گیرد:
- متون و مطالب نوشته شده
- تجارب حرفه‌ای
- تجارب شخصی
- روند تحلیل

حساسیت نظری جنبه مهمی از خلاقیت در نظریه بنیانی است؛ چنین حساسیتی نشانگر آن است که پژوهشگر می‌تواند نه تنها از تجربه‌های شخصی و حرفه‌ای، بلکه از متون نیز به‌طور خلاق استفاده کند. در واقع با حساسیت نظری، پژوهشگر توازن و هماهنگی میان واقعیت و خلاقیت برقرار می‌سازد و می‌تواند به‌طور متناوب به عقب برگشته و از خود بپرسد که چه اتفاقی می‌افتد؟ (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵: ۳۵).

مرور ادبیات

بسیاری تصور می‌کنند الزام پژوهشگر بر نداشتن هیچ‌گونه پیش‌فرض نظری به معنای صرف‌نظر کردن از مرور ادبیات موجود درباره موضوع پژوهش است، اما مسأله این است که در جریان کدگذاری داده‌ها، ادبیات پیشین پژوهشگر محدود نشود. مسأله این است که مفاهیم را از پژوهش‌های و متون دیگر بر داده‌ها تحمیل نکنیم، بلکه اجازه دهیم تا داده‌ها خود به مفاهیم منجر شوند. مرور ادبیات، حداقل بر صورت‌بندی پرسش اصلی آغازین پژوهش بسیار تأثیرگذار است (همان: ۴۸).

استفاده از متون در نظریه بنیانی

از متون به طرق گوناگون در نظریه بنیانی استفاده می‌شود؛ متون می‌توانند حاسبت نظری پژوهشگر را افزایش دهند، همچنین می‌توانند منبع داده‌های ثانویه درباره موضوع پژوهش باشند، و این که می‌توانند منبع ایجاد پرسش باشند. همچنین می‌توانند به ما بگویند که داده‌های لازم را از کجا گردآوری کنیم و نهایتاً آن که می‌توانند نقش داده مکمل را ایفا کرده و اعتبار پژوهش را بیشتر کنند (همان: ۵۰).

مشخص نمودن عناصر بنیادین نظریه زمینه‌ای

نظریه بنیانی از سه عنصر اصلی ساخته شده که عبارت‌اند از:

- مفاهیم: که واحدهای اصلی تحلیل هستند، چرا که توسعه نظریه، محصور داده‌های گردآوری شده نیست، بلکه دست یافتن به نظریه، نتیجه مفهوم‌سازی از داده‌هاست. به عقیده کوربین و اشتراوس، نمی‌توان با استفاده از رویدادها یا فعالیت‌های واقعی، یعنی بر اساس داده‌های خام، به نظریه‌سازی دست زد. رویدادها، وقایع و

اتفاقات، به عنوان معرف‌های بالقوه پدیده‌ها در نظر گرفته شده و در مرحله بعدی، پژوهشگر به آن‌ها برحسب مفهومی می‌زند. نظریه پرداز تنها با مقایسه وقایع و نام‌گذاری پدیده‌های همانند، با اصطلاحات یکسان می‌تواند واحدهای اصلی را برای نظریه فراهم آورد (ذکایی، ۱۳۸۱، ۵۵).

- مقوله‌ها: عنصر دوم تشکیل دهنده نظریه بنیانی، مقولات هستند. به عقیده کوربین و اشتراوس، مقولات در مقایسه با مفاهیمی که بیانگر آن‌ها هستند، سطح بالاتری دارند و انتزاعی‌تر هستند. شناختن مقولات هم به مانند مفاهیم سطح پایین‌تر، از راه همان فرآیند تحلیلی مقایسه برای نشان دادن همانندی‌ها و تفاوت‌ها صورت می‌گیرد. مقولات، سنگ بنای نظریه‌سازی هستند و ابزارهایی را فراهم می‌آورند که به کمک آن‌ها می‌توان نظریه‌ها را ادغام کرد. مقولات در حقیقت، نتیجه گروه‌بندی مفاهیم می‌باشند.

- گزاره‌ها: سومین عنصر تشکیل دهنده نظریه بنیانی‌اند. گزاره‌ها نشان‌دهنده روابط تعمیم یافته میان یک مقوله و مفاهیم آن و همچنین روابط میان مقولات ناپیوسته هستند. گلنزر و اشتراوس، گزاره‌ها را نوعی فرضیه دانسته‌اند. با این وجود، استفاده از اصطلاح گزاره، رواج بیشتری یافته است. گزاره‌ها در برگزیده روابط مفهومی هستند، اما فرضیه‌ها، مستلزم روابط اندازه‌گیری هستند.

آنچه در خصوص این عناصر حائز اهمیت است آن که باید به یاد داشت که ساخت و تدوین مفاهیم، مقولات و گزاره‌ها در نظریه بنیانی، فرآیندی گردشگری می‌باشد. به سخن دیگر، پژوهشگر در انجام پژوهش دائماً برای اصلاح، تغییر و دست یافتن به نظریه‌ای مناسب که به کمک آن، تبیینی از روابط مشاهده شده بدست دهد، به مراحل پیشین باز می‌گردد (همان: ۵۶-۵۷).

جایگاه مفاهیم در نظریه زمینه‌ای

نظریه زمینه‌ای، نظریه‌ای کیفی است که به ارتباط میان مفاهیم توجه دارد. مفهوم‌سازی^۱ و خلاصه نویسی^۲ در آن از اهمیت بسزایی برخوردار است. آنچه پژوهش اجتماعی بنیادی ناگزیر به ارائه آن است، تنها مفهوم‌سازی رویکردی است که در حال وقوع است و جریان دارد (نقطه مقابل سایر پژوهش‌های که عمدتاً به توصیف وقایع مبادرت دارند).^۳ مثال عملکرد رسانه‌های گروهی و سازمان‌های سیاسی و ...

همان گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد، سطوح سه گانه نظریه زمینه‌ای عبارتند از: گردآوری اطلاعات و داده‌ها، مفهوم‌سازی داده‌ها به مقولات و شاخص‌ها و تجزیه و تحلیل مفاهیم.

در این میان، مفهوم‌سازی یکی از اصلی‌ترین مراحل ساخت و شکل‌گیری نظریه زمینه‌ای است. به عبارت دیگر، بدون مفهوم‌سازی از داده‌های گردآوری شده، نظریه زمینه‌ای هم تولید نخواهد شد. در این چنین موقعیتی، پژوهشگر به عوض آن که فرصت کشف تفاوت‌ها و شباهت‌ها را به حداکثر برساند، قادر به کشف تفاوت‌های ظریفی می‌شود که در غیر این صورت ممکن نبود. این کار تداوم انسجام بیشتر در گردآوری داده‌ها را فراهم می‌آورد. مثال: در مطالعه نقش سازمان بهزیستی در تداوم جریان کار مراکز تحت پوشش این سازمان، می‌توان از روش مفهوم‌سازی استفاده کرد از آنجا که پژوهشگر اطلاعات اندکی از مراکز تحت پوشش بهزیستی که به آن مراجعه می‌کند، دارد، لذا ناگزیر از واحدی به واحد دیگر رفته و مدتی را با مسئولین و مدیران مراکز مربوطه که حاضرند در مطالعه شرکت کنند، می‌گذراند. نهایت امر آن که

1 Conceptualization

2 Summarizing

3 Descriptive

او در می‌یابد که هر مرکزی از نظر سازمانی متفاوت است، بدین ترتیب، او زمینه معناداری برای مقایسه کار مراکز تحت پوشش سازمان به‌زیستی می‌یابد.

ویژگی‌های مفاهیم در نظریه زمینه‌ای

- مفاهیم ساخته شده در جریان پژوهش بنیانی توسط پژوهشگر ویژگی‌هایی دارند:
 - مرتبط و منسجم بودن^۱: مطالعه دقیق باید با گرایش واقعی افراد مورد مطالعه در ارتباط بوده و به‌واقع و در حقیقت پدید آمده باشد نه آن که تنها برآمده از دیدگاه‌های علمی^۲ باشد.
 - تناسب داشتن^۳: مفاهیم باید به‌طور نزدیک و به‌هم پیوسته با وقایعی که رخ می‌دهند تناسب داشته باشند که این خود به این بستگی دارد که مقایسه رخدادها با مفاهیم مربوطه چگونه انجام گیرد.
 - قابلیت کارایی^۴: نظریه زمانی درست عمل می‌کند که مفاهیم بتوانند شرح دهند که چگونه مسأله یا مشکلی با متغیرهای گوناگون قابل حل و رفع است؟
 - قابلیت اصلاح^۵: نظریه زمانی قابل تعدیل و بهبود و اصلاح است که داده‌های جدید بدست آمده در روال پژوهش با داده‌های موجود مورد مقایسه قرار گیرد.
- نکته: یک پژوهش بنیانی هرگز نادرست یا درست نیست، بلکه مفاهیم آن تنها از تناسب، انسجام، قابلیت کارایی و قابلیت اصلاح کم‌تر یا بیشتری برخوردار می‌باشد.

1 Relevance

2 Academic Interests

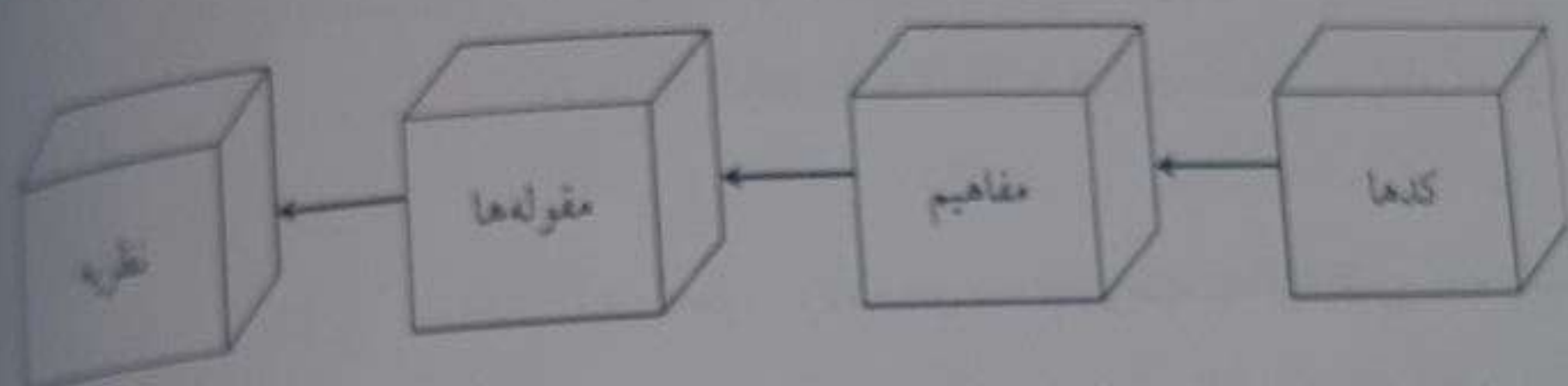
3 Fit

4 Workability

5 Modifiability

مفهوم‌سازی در نظریه زمینه‌ای

در روش نظریه زمینه‌ای، برای رسیدن به نظریه و استخراج آن از داده‌های گردآوری شده، باید مراحل گوناگونی طی شوند. راهبرد مفهوم‌سازی نظریه زمینه‌ای با استفاده از رویکرد استقرایی به شکل زیر قابل ترسیم است:



- کدها: (یافتن ویژگی پشتیبان کننده برای وحدت بخشیدن به داده‌های گردآوری شده).
- مفاهیم: (مجموعه‌ای از کدها با محتوای یکسان که اجازه می‌دهند داده‌ها در دسته‌های گوناگون گروه‌بندی شوند).
- مقولات: (گروه‌های وسیعی از مفاهیم مشترک که در راستای ایجاد یک نظریه واحد به کار می‌روند).
- نظریه: (مجموعه‌ای از تئیس‌ها که موضوع پژوهش را تشریح می‌کنند) (آزکیه، ۱۳۹۰).

طبقه‌بندی مفاهیم و کشف مقوله‌ها

زمانی که مفاهیم با یکدیگر مقایسه می‌شوند و به نظر می‌رسد که به پدیده‌های مشابه مربوط هستند و این مقولات هستند که کشف می‌شوند. بدین ترتیب مفاهیم در سطح بالاتر دسته‌بندی می‌شوند.

مقوله، مفهومی است که از سایر مفاهیم انتزاعی‌تر است. در ضمن پژوهش ممکن است به ده‌ها و حتی صدها برجسب مفهومی دست بیابیم که باید در قالب مفاهیم مشابه با یکدیگر طبقه‌بندی شوند، در غیر این صورت سر در گم شده و نمی‌دانیم با این همه مفاهیم چه کنیم. زمانی که در داده‌ها پدیده خاصی را مشخص کردیم، آن گاه می‌توانیم مفاهیم را بر محور آن‌ها گروه‌بندی کنیم. این کار تعداد واحد‌هایی که باید با آن‌ها کار کنیم را کاهش می‌دهد. روند طبقه‌بندی مفاهیم را که به نظر می‌رسد با پدیده‌های مشابه ارتباط پیدا می‌کند مقوله پردازی نامیده و آن گاه به مقوله‌ای که پدیده‌ها را شامل می‌شود یک اسم مفهومی می‌دهیم.

راه‌های متفاوتی برای پژوهشگر جهت برخورد با روند مقوله پردازی وجود دارد:

- پرسش از خود در ضمن کار؛
 - پرسش از خود با فاصله گرفتن از مشاهدات؛
 - برای این کار درباره هر یک از آن‌ها پرسش‌هایی مطرح می‌شود. مثلاً این چیست؟ و نمایانگر چه چیزی است؟ و ...
 - پرسش‌هایی که به بسط و گسترش مقولات و خصوصیات و ابعاد آن‌ها می‌انجامند: از قبیل چه کسی؟ چه زمانی؟ کجا؟ چه چیزی؟ چگونه؟ چرا؟ چه میزان؟
- بر این مبنا، پژوهشگر حوادث را ضمن کار مقایسه کرده و به موارد مشابه‌اند یک اسم مشترک می‌دهد. در غیر این صورت، با اسامی بیش از اندازه‌ای روبرو می‌شود که باعث سر در گمی می‌شوند.
- نام‌گذاری کدها نیز یا توسط خود پژوهشگر یا از ذخیره مفاهیم در اطلاعات حرفه‌ای و یا از اصطلاحات مصاحبه‌شوندگان صورت می‌گیرد (همان).

گسترش مقولات با توجه به خصوصیات و ابعاد آن‌ها

- با افزایش تعداد گروه‌ها و طبقه‌های مفهومی (مقولات)، پژوهشگر ناگزیر به دسته‌بندی آن‌ها با توجه به خصوصیات و ابعاد مفاهیم خواهد بود که موارد زیر را شامل می‌شود:
- خصوصیات: ویژگی‌ها یا خصایصی هستند که به هر مقوله مربوط می‌شوند.
 - ابعاد: محل خصوصیات در طول یک طیف پیوسته؛
 - بعد پردازی: روند خرد کردن خصیصه‌ای و مشخص کردن ابعاد آن.

زمانی که پژوهشگر، مقوله‌ای را ساخته و پرداخته می‌کند، این کار را با توجه به خصوصیات آن انجام می‌دهد که بعداً می‌تواند بعدپردازی شود. روند کدگذاری باز تنها به کشف مقوله می‌پردازد، بلکه خصوصیات و ابعاد آن را نیز مشخص می‌نماید. شناسایی خصوصیات و ابعاد و گسترش آن‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا آن‌ها پایه ایجاد روابط میان مقوله‌ها و خرده مقوله‌ها را تشکیل می‌دهند. حال پژوهشگر می‌تواند مقولات بدست آمده را بسط و گسترش دهد. به این منظور خصوصیت هر مقوله نام‌گذاری و صاحب بعد می‌شود یعنی به منظور تعریف دقیق‌تر مقوله بر اساس محتویات آن، در یک پیوستار جای داده می‌شود.

استخراج مقوله‌ها

به منظور تشکیل مقوله‌ها، هر یک از این مفاهیم با یکدیگر مقایسه می‌شوند تا شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان مشخص شود. برای نمونه با مقایسه مفاهیم گوناگون در یک پژوهش، اشتراوس و کوربین به این نتیجه رسیدند که مفاهیم «مربوط بودن تجربه»، «پویایی تجربه» و «نوع تربیت حرفه‌ای» که در مصاحبه‌های گوناگون مطرح شده بود، همگی اشاره به یک موضوع واحد دارند که پس از انجام مقایسه‌های مداوم و در مفهوم پردازی در سطح بالاتری از انتزاع، برچسب کیفیت تجربه به آن تخصیص یافت (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۷).

تعیین ویژگی‌ها و ابعاد مقوله‌ها

ویژگی‌ها، نوعی مقوله فرعی برای کدگذاری هستند که توضیح بیشتری درباره هر مقوله به دست می‌دهند و ابعاد هر ویژگی، آن ویژگی را بر پیوستاری قرار داده و با استفاده از داده‌ها مثال‌هایی از دو انتهای پیوستار به دست می‌دهد.

مقوله	ویژگی‌ها	ابعاد
توسعه بافتگی و جایگاه حرفه حسابرسی در کشور	• سابقه حرفه حسابرسی در کشور	• زیاد
	• وضعیت نظارت بر حرفه حسابرسی	• نظارت اثربخش
	• علت وجودی حسابرسی شرکت‌ها	• نیاز ذی‌نفعان
	• سطح کیفیت حسابرسی مورد تقاضای صاحب کاران و افراد ذینفع	• بالا
	• میزان توجه و اعتقاد به گزارشگری مالی قابل اتکاء و اظهارنظر حسابرس:	• زیاد
	○ تعداد گزارش‌های تعدیل نشده (مقبول)	○ زیاد
	• شرکت‌ها در بازار سرمایه	○ کم
	○ تعداد گزارش‌های مشروط یا مردود	○ کم
	• به دلیل عدم توافق	○ زیاد
	○ تعداد گزارش‌های تعدیل شده به دلیل محدودیت در دامنه رسیدگی	○ کم
مالی	○ تکرار بندهای گزارش در چند سال مالی	○ زیاد
	○ تعداد موارد تجدید ارائه صورت‌های مالی	○ زیاد
		○ زیاد

منبع: (مداحی، ۱۳۹۲).

نمونه‌گیری در نظریه زمینه‌ای

نمونه‌گیری در مطالعات کمی، انتخاب گزینه‌هایی است که بتوانند نماینده کل جمعیت باشند، اما نمونه‌گیری در مطالعات کیفی، معرف انتخاب گزینه‌هایی است که بتوانند بیشترین کمک را در فهم یک پدیده انجام دهند. نظریه بنیانی، مانند انواع دیگر پژوهش‌های کیفی متکی بر تصورات معرف بودن نمونه آماری برای تعمیم‌پذیری داده‌ها و اصالت یافته‌ها نیست و عموماً نمونه‌ها به صورت هدف‌مند انتخاب می‌شوند. از این رو در طی فرآیند پژوهش از فرآیند نمونه‌گیری نظری^۱ استفاده می‌شود. نمونه‌گیری نظری، به عنوان فرآیندی تعریف می‌شود که در برگزیده گردآوری داده‌های مداوم برای خلق نظریه است، به گونه‌ای که تحلیل پیشین بر نحوه تصمیم‌گیری پژوهشگر در خصوص این که چه داده‌هایی باید گردآوری شوند اثر می‌گذارد. این روش نظری است، چرا که از طریق الگوی در حال تکوین، راهنمایی می‌شود. نمونه‌گیری نظری در واقع یکی از ویژگی‌های اساسی نظریه بنیانی است. اگر در بسیاری از روش‌های پژوهشی دیگر، نمونه‌گیری از نخستین گام‌ها در فرآیند پژوهش است، تعیین نمونه در نظریه زمینه‌ای، هم‌زمان با دیگر ابعاد پژوهش صورت می‌گیرد.

در نمونه‌گیری نظری، انتخاب نمونه‌ها (نه تنها افراد بلکه داده‌های مورد نیاز بعدی) با توجه به تحلیل داده‌های گردآوری شده پیشین شناسایی می‌شوند. با گذشت زمان به عمق و تمرکز نمونه‌گیری افزوده می‌شود، زیرا در مراحل اولیه، بیشتر کشف مفاهیم و مقولات جدید و در مراحل بعد عمق و غنا بخشیدن به این مقولات، مدنظر قرار می‌گیرند. نمونه‌گیری زمانی به پایان می‌رسد که پژوهشگر به اشباع نظری رسیده باشد.

اشباع نظری نیز زمانی حاصل می‌شود که داده‌های اضافی، کمکی به تکمیل و مشخص کردن یک مقوله نظری نکرده و نمونه‌ها از آن پس مشابه به نظر می‌رسند. (ازکیا، ۱۳۹۰: ۵۹-۶۸).

منطق انتخاب موارد در نمونه‌گیری نظری، یکی از سه حالات زیر، امکان وقوع دارد:

- انتخاب یک مورد برای تکمیل مقولات نظری و بسط نظریه ظاهر شده.
- انتخاب یک مورد برای تکرار موارد پیشین در جهت آزمودن نظریه ظاهر شده.
- انتخاب یک مورد که قطب متضاد نظریه ظاهر شده است، به قصد بسط دادن نظریه. (همان: ۶۹).

مواردی از نمونه‌گیری وجود دارد که پژوهشگر باید هنگام آغاز به پژوهش، درباره آن‌ها خوب اندیشیده و تصمیم‌گیری کند؛ این چنین تصمیم‌های اولیه درباره نمونه‌گیری ممکن است ضمن انجام طرح پژوهشی تغییر کند، اما آن‌ها این احساس را به پژوهشگر می‌دهند که پژوهش او جهتی دارد و می‌داند از کجا باید آن را آغاز کند. آنچه پس از آغاز گردآوری داده‌ها در عمل رخ می‌دهد، بستگی به این دارد که تصمیم‌های اولیه، تا چه میزان با واقعیت داده‌ها منطبق باشد و این که گروه و محل مورد بررسی باید انتخاب شود. البته این امر با پرسش اساسی پژوهش تعیین می‌گردد. مثلاً اگر به مطالعه تصمیم‌گیری به وسیله هیأت مدیره می‌پردازیم، باید به جایی برویم که در آن هیأت مدیره تصمیم‌گیری می‌کند، برای این کار، باید از منابع مناسب اجازه حضور در آن محل را بگیریم. همچنین باید درباره روش گردآوری داده‌ها تصمیم بگیریم و این که آیا می‌خواهیم از کدام یک از تکنیک‌های مشاهده، مصاحبه، اسناد، نوار ویدئو و ضبط یا مجموعه‌ای از این‌ها استفاده کنیم؟

در این جا انتخاب، بر مبنای متناسب بودن روش گردآوری داده با کسب نوع داده‌های مورد نیاز، صورت می‌گیرد. باید مشخص کنیم که آیا می‌خواهیم افراد خاصی را در طول زمان بررسی کنیم یا افراد متفاوتی را در نقاط گوناگون؟ تصمیم‌های مربوط به تعداد مکان‌ها و مشاهدات و مصاحبه‌ها بستگی به قابلیت دسترسی، میزان منابع موجود، اهداف پژوهش، اضافه وقت و انرژی ما به عنوان پژوهشگر بستگی دارد. بعدها این تصمیم‌ها ممکن است با توجه به نظریه‌ای که تکوین می‌یابد، تغییر یابد (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

در پروسه نمونه‌گیری نظری باید توجه داشته باشیم که از حوادث نمونه می‌گیریم نه الزاماً از افراد. گردآوری اطلاعات درباره افراد تنها به خاطر کارهایی است که آن‌ها در ارتباط با کنش متقابل انجام می‌دهند و طیفی از شرایط که باعث بروز کنش متقابل می‌شوند و این که شرایط چگونه تغییر می‌کند یا به همان حال می‌ماند و چه اثراتی دارد؟ (ایمانی جاجرمی، ۱۳۸۴).

فرآیند نمونه‌گیری

نمونه‌گیری در نظریه زمینه‌ای، با منطق و هدف سه نوع کدگذاری اساسی تعیین می‌شود. در این زمینه پژوهشگر هرچه بیشتر نسبت به ارتباط نظری مفاهیم خاص حساس باشد، به همان نسبت بیشتر شاخص‌های آن‌ها را در میدان پژوهش و داده‌ها تشخیص می‌دهد. این حساسیت به‌طور معمول در طول طرح پژوهشی رشد می‌کند و به پژوهشگر کمک می‌کند که: در پی چه مفاهیمی باشد؟ کجاها ممکن است شواهدی برای آن‌ها بیابد؟ و چگونه شاخص بودن آن‌ها را تشخیص دهد؟

از آن‌جا که حساسیت با گذشت زمان فزونی می‌یابد، از این رو یک ویژگی جالب و مهم نظریه زمینه‌ای این است که پژوهشگر هم می‌تواند از داده‌هایی که پیش‌تر

گردآوری کرده نمونه‌گیری کند و هم از داده‌هایی که قرار است گردآوری کند. در مراحل اولیه پژوهش، بسیار معمول است که پژوهشگر اهمیت یا معنی برخی حوادث و رخدادها را به علت فقدان حساسیت نظری نبیند و یا به آن‌ها کم بها بدهد. این در حالی است که بعدها، با کسب بصیرت‌های جدید، به داده‌های پیشین رجوع کرده و آن‌ها را در سایه شناخت بیشتری که پیدا کرده از نو کدگذاری کند (ازکیا، ۱۳۹۰: ۸۶-۸۱).

انواع نمونه‌گیری

نمونه‌گیری در نظریه زمینه‌ای شامل نمونه‌گیری نظری، نمونه‌گیری باز، نمونه‌گیری نسبی و نمونه‌گیری گزینشی می‌شود (همان: ۵۹-۶۹).

- نمونه‌گیری نظری^۱: چنانچه پژوهشگر قصد استفاده از روش نمونه‌گیری نظری را داشته باشد، دو گام اساسی در پیش خواهد داشت: (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸). الف) در گام نخست باید به حداقل تفاوت‌ها میان نمونه‌های مأخوذه توجه کند. ب) در گام بعدی باید در جست‌وجوی نمونه‌هایی با حداکثر تفاوت‌ها باشد تا بدین ترتیب بتواند تصویر روشن‌تری از جامعه مورد بررسی خود ترسیم کند. در واقع در نخستین گام پژوهشگر با مطالعه برشی از وجوه همگن جامعه مورد مطالعه به شناسایی شباهت‌ها می‌پردازد و در دومین گام در جست‌وجوی تفاوت‌های موجود در وجوه ناهمگن است. این رویکرد به دسته‌بندی مفاهیم و مطالعه دقیق‌تر ویژگی‌های آن‌ها کمک کرده و مقایسه مداوم داده‌ها و رخدادهای مشاهده شده در آن ضروری است (اشتراوس، ۱۹۸۷: ۳۸).

گلنزر (۱۹۶۷)، این فرآیند را این چنین توصیف می‌کند: نمونه‌گیری نظری، ابزاری در اختیار پژوهشگر محسوب می‌شود که او را قادر می‌سازد در مورد این که کجا و چگونه باید داده‌های مورد نیاز خود را گردآوری کند تصمیم موثری بگیرد. پرسش اساسی در این روش نمونه‌گیری این است که کدام گروه‌ها یا زیرگروه‌ها از جامعه پژوهش، رخدادها و فعالیت‌ها باید در فرآیند گردآوری داده‌ها لحاظ شوند تا حداکثر تنوع در داده‌ها ایجاد گردد؟ ضمناً پژوهشگر باید بداند که این امر با چه هدفی انجام می‌گیرد؟ از این رو، فرآیند گردآوری و تحلیل داده‌ها بر اساس چگونگی توسعه نظریه در حال شکل‌گیری کنترل می‌شود.

نمونه‌گیری نظری بر مبنای مفاهیمی انجام می‌گیرد که ارتباط نظری آن‌ها با نظریه به اثبات رسیده است. واژه ارتباط نظری اثبات شده نشانگر این است که به نظر می‌رسد برخی مفاهیم معنی‌دار باشند، زیرا آن‌ها در ضمن مقایسه پی‌درپی حوادث به‌طور مکرر حضور دارند و این که ضمن انجام کدگذاری، مقام مقوله به خود گرفته‌اند (ازکیا، ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰: ۶۹-۵۹).

گلنزر و اشتراوس، این راهبرد را این گونه شرح می‌دهند: نمونه‌گیری نظری عبارت است از فرآیند گردآوری داده‌ها برای نظریه‌پردازی که از این طریق تحلیل گر به‌طور هم‌زمان داده‌های خود را گردآوری کدگذاری و تحلیل کرده و تصمیم می‌گیرد که چه داده‌هایی را در مرحله بعدی گردآوری و آن‌ها را از کجا پیدا کند، تا بدین وسیله نظریه خود را در حین شکل‌گیری، تدوین کند (اووه، ۱۳۸۷: ۱۳۸). به‌طور کل می‌توان اذعان نمود که هدف نمونه‌گیری نظری، نمونه گرفتن از حوادث، رخدادها و امثال آن‌هاست که نشانگر مقولات و خصوصیات و ابعاد آن‌هاست، لذا می‌توان آن‌ها را به‌طور مفهومی گسترش داد.

راهنمای نمونه‌گیری نظری پرسش‌ها و مقایسه‌هایی هستند که در ضمن تجزیه و تحلیل بروز کرده و به پژوهشگر کمک می‌کنند تا مقولات مناسب و خصوصیات و ابعاد آن‌ها را کشف کند. تصمیم‌گیری درباره روش نمونه‌گیری نیز در یکی از این دو سطح انجام می‌گیرد؛ در سطح گروه‌هایی که قرار است با یکدیگر مقایسه شوند یا مستقیماً در سطح اشخاص معین. در هر دو حالت، نمونه‌گیری بر پایه معیارهای معمول روش‌های آماری نمونه‌گیری قرار ندارند، بلکه پژوهشگر افراد و گروه‌ها را بر اساس میزان روشنایی بخشی (احتمالی شان) برای نظریه‌ای که تا آن لحظه تدوین شده است، انتخاب می‌کند.

پژوهشگر در اتخاذ تصمیم‌های مربوط به نمونه‌گیری، آن دسته از اطلاعاتی را هدف می‌گیرد که در پرتو اطلاعاتی که پیش‌تر مورد استفاده قرار گرفته و دانشی که از آن‌ها استخراج شده بود، بیشترین آگاهی بخشی را به‌همراه دارند (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۷: ۱۷۷-۱۷۶).

پرسش اصلی در گزینش داده‌ها عبارت است از این که در مرحله بعدی به سراغ کدام گروه یا خرده گروه باید رفت؟ بی نهایت امکان برای مقایسه‌های چندتایی وجود دارد، بنابراین گروه‌ها باید بر اساس معیارهای نظری انتخاب شوند. به‌همین دلیل ضروریست تا معیاری برای تجدید نمونه‌گیری به شکلی موجه، تعریف شود. در نمونه‌گیری نظری، این معیارها بر مبنای نظریه تعریف شده‌اند؛ نظریه در حال شکل‌گیری از دل داده‌های تجربی، مبنا و معیار نمونه‌گیری است (اووه، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

ویژگی‌های نمونه‌گیری نظری

نمونه‌گیری نظری، فزاینده است؛ یعنی انباشته شده و رو به فزونی می‌نهد. این امر به دلیل تأثیر متقابل گردآوری داده‌ها و تجزیه و تحلیل آن‌هاست و ضمن آن، عمق و تمرکز نمونه‌گیری نیز افزایش می‌یابد.

در نمونه‌گیری هدفمند، پژوهشگر به ایجاد هرچه بیشتر مقولات علاقه‌مند است. لذا او در طیف وسیعی از زمینه‌های مربوطه، به گردآوری اطلاعات می‌پردازد. بعدها توجه او به گسترش، غنا بخشیدن و تراکم مقولات متمرکز می‌شود. در این نمونه‌گیری، گردآوری اطلاعات بیشتر روی زمینه خاصی متمرکز است، همچنین برخورداری از انسجام در کار حائز اهمیت است. انسجام در این جا به معنی گردآوری داده‌ها به‌طور منظم درباره مقوله است. نمونه‌گیری نظری توجه به تنوع و تراکم مقولات را فراهم می‌کند، از این رو درجه‌ای از انعطاف‌پذیری نیز لازم است، زیرا پژوهشگر باید به داده‌ها در شرایط مناسبی که ضمن حضور در میدان پژوهش بروز می‌کند واکنش نشان داده و بیشترین استفاده را ببرد. منظور از انعطاف‌پذیری، قابلیت تعقیب زمینه‌های پژوهش است که احیاناً پیش‌بینی یا برنامه‌ریزی نشده اما به نظر می‌رسد که روشنگر زمینه مورد پژوهش بوده و یا نگرش جدیدی به پژوهشگر می‌دهد. انعطاف‌پذیری همچنین در مواقعی که پژوهشگر به بررسی زمینه‌های نو و دست‌نخورده مبادرت دارد، بسیار مهم است، زیرا به او فرصت می‌دهد که در نمونه‌گیری راه‌ها و مکان‌هایی را انتخاب کند که بیشترین سود را به نظریه‌پردازی می‌رسانند.

نمونه‌گیری نظری باید در اکثر موارد خوب برنامه‌ریزی شده و درباره آن تعمقانی صورت گیرد، نه این که به صورت اتفاقی باشد. برای این منظور، میزانی از

انعطاف‌پذیری را باید حفظ نمود. سخت‌گیری و انعطاف‌ناپذیری در نمونه‌گیری از زایش نظریه جلوگیری می‌کند؛ چیزی که در نهایت هدف اصلی نظریه زمینه‌ای است. نمونه‌گیری و تجزیه و تحلیل باید پشت سرهم صورت گیرد و تجزیه و تحلیل راهنمای گردآوری اطلاعات باشند. در غیر این صورت پژوهشگر اساسی‌ترین قانون و پایه روش نظریه زمینه‌ای را زیر پا می‌گذارد؛ یعنی نمونه‌گیری بر مبنای بستگی و ارتباط نظری مفاهیمی که در حال تحول اند (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۷: ۱۷۸-۱۷۷).

مراحل تحلیل داده‌ها در نظریه زمینه‌ای

در فرآیند تحلیل داده‌ها در نظریه زمینه‌ای، داده‌ها باید به ترتیب زمانی، بر اساس زمان انجام مصاحبه‌ها یا توالی رخدادها مرتب شوند. ممکن است مرتب کردن بر اساس متغیرهای دیگری نیز صورت گیرد. به هر حال، مرتب کردن داده‌ها باید امکان مشاهده توالی رخدادها و حتی منطق زنجیره ارتباط آن‌ها با یکدیگر را در خود داشته باشد. در تحلیل داده‌هایی که در روش نظریه بنیانی گردآوری شده‌اند از فرآیند کدگذاری استفاده می‌شود. آنچه حائز اهمیت است آن که تحلیل داده‌ها در این روند، جدا از گردآوری و نمونه‌گیری صورت نمی‌گیرد. در هر مرحله، تحلیل داده‌های پیشین، راهی است برای این که پژوهشگر تصمیم بگیرد تا در ادامه کدام گروه از داده‌ها را مورد توجه قرار داده و یا چه نمونه‌ای را جست‌وجو کند.

طی فرآیند کدگذاری، داده‌ها تجزیه و مفهوم‌سازی شده و در نهایت به شکل تازه‌ای در کنار یکدیگر قرار داده می‌شوند. (اووه، ۱۳۸۷: ۳۲۹). اشتراوس و کوربین، فرآیند کدگذاری را به سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی تقسیم کرده‌اند. این سه مرحله لزوماً از یکدیگر مجزا نبوده و در فرآیند پژوهش به تکمیل یکدیگر یاری می‌رسانند. با این وجود، در یک نگاه کلی می‌توان این گونه بیان کرد که فرآیند تحلیل

از کدگذاری باز آغاز شده و در حالت ایده‌آل به کدگذاری انتخابی ختم خواهد شد. رسیدن به کدگذاری انتخابی و تدوین نظریه برای تمامی پژوهش‌هایی که به این شیوه انجام می‌گیرند ضروری و یا ممکن نیست و می‌توان کار را در مرحله ارائه مفاهیم و تجزیه و تحلیل آن‌ها به پایان رساند. (ازکیا و ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰: ۱۸۵-۱۲۹).

کدگذاری داده‌ها^۱

فرآیند کدگذاری یا روند تجزیه و تحلیل داده‌ها نشانگر عملیاتی است که طی آن داده‌ها خرد شده، مفهوم پردازی می‌شوند و آن‌گاه به روش‌های جدید دوباره به یکدیگر متصل می‌شوند که این همان فرآیند اصلی است که طی آن نظریه بر اساس یافته‌ها تدوین می‌شود. کدگذاری، روند اصلی ساختن و پرداختن نظریه از داده‌هاست. روش کدگذاری را گلنزر و اشتراوس مطرح کرده و بعدها توسط اشتراوس و کوربین بسط پیدا کرد. در این جا باید تأکید شود که حد فاصل میان انواع کدگذاری‌ها تصنعی و غیرواقعی است. بنابراین نباید این روش‌ها را به کلی متمایز از یکدیگر یا مراحل به لحاظ زمانی مجزا در فرآیند تفسیر به شمار آورد، بلکه باید اذعان داشت که روش‌های کدگذاری برای کار با یافته‌هایی هستند که پژوهشگر در صورت نیاز آن‌ها را جابجا کرده و یا با یکدیگر تلفیق می‌کند. با این حال فرآیند کدگذاری با کدگذاری باز آغاز و با نزدیک شدن به مراحل پایانی فرآیند تحلیل کدگذاری انتخابی بیشتر مطرح می‌گردد. به دیگر سخن، فرآیند کدگذاری از داده‌ها آغاز و طی فرآیند انتزاع به تدوین نظریه منتهی می‌شود.

انواع کدگذاری

در پروسه تحلیل داده‌ها در جریان پژوهش بنیانی، سه فرآیند همپوش مشخص وجود دارد که روش‌های نمونه‌گیری نیز براساس آن‌ها انتخاب می‌شود. این سه فرآیند عبارت است از: کدگذاری انتخابی^۱، کدگذاری باز یا آزاد^۲، کدگذاری محوری^۳.

• **کدگذاری باز^۴:** این نوع از کدگذاری، عبارت از روند خرد کردن، مقایسه کردن، مفهوم پردازی و مقوله‌بندی داده‌ها است. روش کدگذاری باز، نه تنها به کشف مقوله‌ها می‌انجامد، بلکه خصوصیات و ابعاد آن‌ها را نیز روشن می‌سازد. گلیر و اشتراوس، نخستین مرحله تجزیه و تحلیل داده‌ها را در نظریه زمینه‌ای کدگذاری باز نامیده‌اند. کدگذاری باز بخشی از تجزیه و تحلیل است که به صورت مشخص به نام‌گذاری و مقوله‌بندی پدیده‌ها از راه بررسی دقیق داده‌ها می‌پردازد. کدگذاری باز به فرآیند اولیه شکسته شدن، بررسی کردن مقایسه کردن، مفهوم‌سازی و مقوله‌بندی داده‌ها بر می‌گردد. در این روش، داده‌ها به بخش‌های مجزا خرد شده و برای بدست آوردن شباهت‌ها و تفاوت‌ها، با دقت بررسی می‌شوند و طی آن پرسش‌هایی درباره پدیده‌ها که داده‌ها حاکی از آن هستند مطرح می‌گردد. (ازکیا و ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰: ۱۸۴-۱۲۹).

مفهوم پردازی از داده‌ها نخستین گام در فرآیند تجزیه و تحلیل به شمار می‌رود. به این منظور داده‌های مصاحبه‌ها به دقت مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و داده‌های مشابهی که بار معنایی یکسانی دارند تحت کدهای مشترکی دسته‌بندی شده و سپس مفاهیم متناسبی به هر یک اختصاص می‌یابد. برای نمونه کسی که اخلاق ندارد چرا

1 Selective Coding

2 Open Coding

3 Axial Coding

4 Open Coding

باید با کیفیت خوب کار کند (پایبندی به اخلاقیات) چنین کسی دنبال این است که با کمترین کار بیشترین سود را کسب کند. به همین دلیل نیرو هم اگر می‌گیرد ارزانترین نیرو را از سر کوچه پیدا می‌کند و سر کار می‌برد. این طور نیست که نیروی با کیفیتی را بگیرد (صلاحیت کارکنان حرفه‌ای) و طولانی نگه دارد تا در دوران کم‌کاری و پرکاری همیشه باشند. (ماندگاری کارکنان حرفه‌ای)... (مداحی، ۱۳۹۲).

کدگذاری باز قصد دارد تا داده‌ها و پدیده‌ها را در قالب مفاهیم در آورد. به این منظور ابتدا داده‌ها از یکدیگر تفکیک شده و عبارت‌ها بر اساس واحدهای معنایی دسته‌بندی می‌شوند تا مفاهیم (کدها) به آن‌ها ضمیمه شوند که اصطلاحاً بدان برچسب زدن به پدیده‌ها اطلاق می‌شود؛ مفاهیم (برچسب‌های ذهنی جداگانه به وقایع، حوادث و دیگر موارد پدیده‌ها) عناصر اصلی نظریه‌اند. بنابراین همان‌گونه که گفته شد، مفهوم پردازی از داده‌ها نخستین قدم در تجزیه و تحلیل به شمار می‌آید. منظور از مفهوم پردازی و خرد کردن این است که مورد مشاهده‌ای، جمله‌ای و پاراگرافی را بر می‌داریم و به اجزایی تقسیم می‌کنیم و به هر یک از حوادث، ایده‌ها یا رخدادها برچسبی می‌زنیم؛ برچسبی که نشانگر آن پدیده است یا به جای آن می‌نشیند (ازکیا و ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰: ۱۸۵). برای این کار، پژوهشگر درباره هر یک از آن‌ها پرسش‌هایی مطرح می‌کند مثلاً این چیست؟ نمایانگر چه چیزی است؟... بنابراین حوادث را ضمن کار مقایسه کرده و به آن‌ها که مشابه‌اند یک اسم می‌دهد. در غیر این صورت با اسامی بیش از اندازه‌ای روبرو خواهد شد که باعث سر در گمی می‌شوند. به‌طور کلی باید توجه داشت که در جریان کدگذاری باز پژوهشگر از یک سری داده به یک سری مفهوم می‌رسد و از طریق کدگذاری آن‌ها را دسته‌بندی می‌کند. مبنای کدگذاری آزاد در پژوهش بنیادی، شکل‌گیری مفاهیم در ذهن^۱ است. در

مرحله‌ی کدبندی آزاد، یک سری از مفاهیم به عنوان علل و سری مفاهیم دیگر بدست آمده از داده‌ها به عنوان پیامدهای وقوع موضوع مورد پژوهش شناسایی می‌شوند.

روند کدگذاری باز

- طرح پرسش‌های فراوان: بهتر است نخستین متن یا داده‌ای را که پژوهشگر بدست آورده، کدگذاری کند. به این ترتیب به چند مفهوم و شاید یکی دو مقوله هم دست پیدا کند. تعداد مفاهیم و مقولات به حجم و غنای داده‌ها بستگی دارد. برای این کار پژوهشگر باید دائماً از متن پیش رو بپرسد چه چیز، چگونه، چه زمانی، کجا، با چه هدفی و... رخ می‌دهد؟ مجموعه‌ای از این پرسش‌های، راهنمای کدگذاری باز هستند. حال وقت آن است که پژوهشگر درباره این مفاهیم و مقولات پرسش‌هایی بپرسد، چرا که پرسش‌هایی از این دست راهنمای ادامه پژوهش، انتخاب نمونه‌های بعدی و تشخیص داده‌هایی است که او بدان نیازمند است (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵: ۷۶).

- خردکردن و مفهوم پردازی: خردکردن و مفهوم پردازی، یعنی این که پژوهشگر یک جمله، عبارت، مضمون یا تصویری را گرفته و به چند عنصر محتوایی تقسیم می‌کند. سپس برای هر یک از عناصر محتوایی، یک نام اختصاص می‌دهد. خرد کردن، اساس مفهوم پردازی و مرحله کدگذاری باز است (همان: ۶۳).

- جمع کردن و مقوله پردازی: مفاهیم زیادی در جریان خرد کردن و مفهوم پردازی به دست می‌آیند. در این حالت، پژوهشگر به طور معمول فهرستی طولانی پیش رو خواهد داشت که دست و پاگیر می‌شود. از این رو بهتر است او مفاهیم مشابه را ذیل هم جمع کرده و مقوله سازی کند.

کدگذاری باز به کشف خصوصیات و ابعاد یک مقوله نیز می‌انجامد. خصوصیات ماهیت یک مقوله را تعریف می‌کنند. ابعاد نیز، یک ماهیت را در طول یک طیف طبقه‌بندی می‌کنند (همان: ۶۶).

- گسترش مقولات با توجه به خصوصیات و ابعاد آن‌ها: (همان: ۷۲).

- مقایسه مداوم: فرآیندی است که طی آن دائماً داده‌ها با مفاهیم و مقولات ایجاد شده مقایسه می‌شوند تا ارتباط میان مفاهیم، مقولات و شاخص‌های آن‌ها با داده‌های واقعی قطع نشود. مقایسه مداوم با طرح سلسله‌ای از پرسش‌های تحقیق می‌یابد. (همان: ۶۲). مثال: مصاحبه با یک کشاورز درباره کانال آبیاری (رنجیر، ۱۳۸۹). برای روش‌تر شدن هر چه بیشتر مفهوم و عملکرد کدگذاری باز به مثال زیر توجه کنید:

پیمانکاری که کانال را ساخته، زمین را تسطیح کرده و از گل کنار کانال برای ساخت کانال استفاده کرده است. بعد هم کنار کانال را پر نکرده است. کانال داریم ریزش می‌کند. همین جا که ریزش می‌کند آب جمع شده و نیاز می‌شود و زمین‌ها را هم به شوره‌زار بدل می‌کند. جاده سرویس کانال هم وضعیت نابسامانی دارد. حال می‌خواهیم ببینیم چه مفاهیمی را می‌توان از این عبارت استخراج کرد؟

پیمانکاری، ساخت کانال، شوری زمین، جاده سرویس. اگر به سه مفهوم ساخت کانال، ریزش کانال و جاده سرویس دقت کنیم می‌بینیم که همگی در یک چیز با هم اشتراک دارند و آن این که هر سه مفهوم، با ویژگی‌های فنی کانال‌ها ارتباط دارند بنابراین در همین یک پاراگراف - که برگرفته از مصاحبه با یک کشاورز است - می‌توان پنج مفهوم و حداقل یک مقوله (ساختار فنی کانال‌ها) را مورد شناسایی قرار داد.

همین مقوله راهنمای پرسش‌های ما در مراحل بعدی پژوهش است. حال می‌دانیم که باید درباره ساختار فنی کانال‌ها پرسش کنیم. همین جا می‌توانیم ماهیت استقرایی و

نمونه‌گیری نظری را درک کنیم. همین که می‌دانیم باید درباره ساختار فنی، پرسش‌هایی بپرسیم، یعنی این که باید با مهندسان ساخت کانال‌ها بحث کنیم، باید کتبی درباره فناوری ساخت کانال‌ها بخوانیم، باید نظر کشاورزان بیشتری را درباره کیفیات ساختار فنی کانال‌ها بپرسیم، باید تصاویر بیشتری از کانال‌ها و به ویژه نقاط خاص و آسیب دیده آن‌ها تهیه کنیم و نهایتاً این که باید بدانیم که ساختار فنی کانال‌ها در بردارنده چه ابعادی است؟

نمونه‌گیری در کدگذاری باز

هدف کدگذاری باز، کشف، نام‌گذاری، شناسایی پدیده‌ها و گسترش مقولات با توجه به خصوصیات و ابعاد آن‌هاست. هدف نمونه‌گیری در این جا، کشف هرچه بیشتر مقولات به همراه خصوصیات و ابعاد آن‌هاست. در نتیجه نمونه‌گیری نیز در این مرحله از پژوهش، باز است.

در کدگذاری باز، انتخاب مصاحبه‌شوندگان و مکان‌های مورد مشاهده بدون توجه به تفاوت‌ها صورت می‌گیرد. بدین معنی که مثلاً از هر سه نفری که از در وارد می‌شوند، یا به‌طور منظم می‌توان از فهرستی، نام افراد برای مصاحبه را انتخاب کرد. از آن‌جا که ما هنوز مطمئن نیستیم که کدام مفاهیم از دیدگاه نظری مناسب‌اند، لذا ممکن است در این مرحله مکان‌ها افراد و اسناد بجا و مفید را که باید جهت یافتن شواهد مفاهیم به آن‌ها روی آوریم، تشخیص ندهیم. ابتدا نسبت به تمامی امکانات باز برخورد می‌کنیم و همین باز بودن، به عوض سخت‌گیری و خاص‌نگری است که راهنمای انتخاب ما در مراحل اولیه نمونه‌گیری است.

ما ضمن مشاهده، مصاحبه و قرائت اسناد باید سعی کنیم که داده‌های بالقوه مناسب را کشف و جذب کنیم. بنابراین بهترین کار این است که مشاهدات و مصاحبه‌ها و

اسناد قرائت شده را خیلی سفت و سخت برنامه‌ریزی نکنیم. بلکه باید فضایی کافی برای پدیدار شدن مفاهیم مناسب بالقوه باقی بگذاریم؛ در ضمن ضروری است تا به زمینه‌های مفهومی که با خود به پژوهش آورده‌ایم، یا در ضمن روند پژوهش کشف کرده‌ایم، فکر کنیم. این گونه نمونه‌گیری باز، نیازمند میزان قابل ملاحظه‌ای مصاحبه و مشاهده است.

در این نمونه‌گیری همچنین به پژوهشگری نیازمند است که بتواند بدون آن که افراد را در حالت دفاعی قرار دهد، به کندوکاو بپردازد. در نمونه‌گیری باز، برقراری موازنه میان انسجام و ثبات (یعنی به‌طور منظم اطلاعات مربوط به مقولات گردآوری شوند) و دست زدن به کشفیات (پرده برداری از مقولات یا خصوصیات و ابعاد جدید) بسیار مهم است. دانستن این که چگونه باید به مصاحبه‌شوندگان نزدیک شویم، چگونه از آن‌ها پرسش کنیم، چگونه مشاهده کنیم، و این که چگونه اسناد را مورد بررسی قرار دهیم؛ عناصر مهم در روند پژوهش و از خصوصیات پژوهشگر است که دستیابی به این موازنه را ممکن می‌سازد. برای انجام گردآوری اطلاعات از طریق نمونه‌گیری نظری، هر پژوهشگری (چه انفرادی کار کند یا از یک گروه پژوهش باشد) باید در روش‌های مصاحبه و مشاهده، مهارت داشته باشد. (ازکیا و ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰: ۱۸۵-۱۲۹).

انواع نمونه‌گیری باز

نمونه‌گیری باز را می‌توان به راه‌های گوناگون انجام داد، اما از آن‌جا که هر یک دارای معایب و محاسنی است، شاید تلفیقی از تمامی روش‌ها سودمندترین شیوه انجام آن باشد:

- نمونه‌گیری نظام‌مند یا منظم: در این روش بنا بر فهرستی که تهیه کرده‌ایم (یا هر فردی که از در وارد می‌شود، یا مایل به مصاحبه است) به سراغ افراد و مکان‌ها

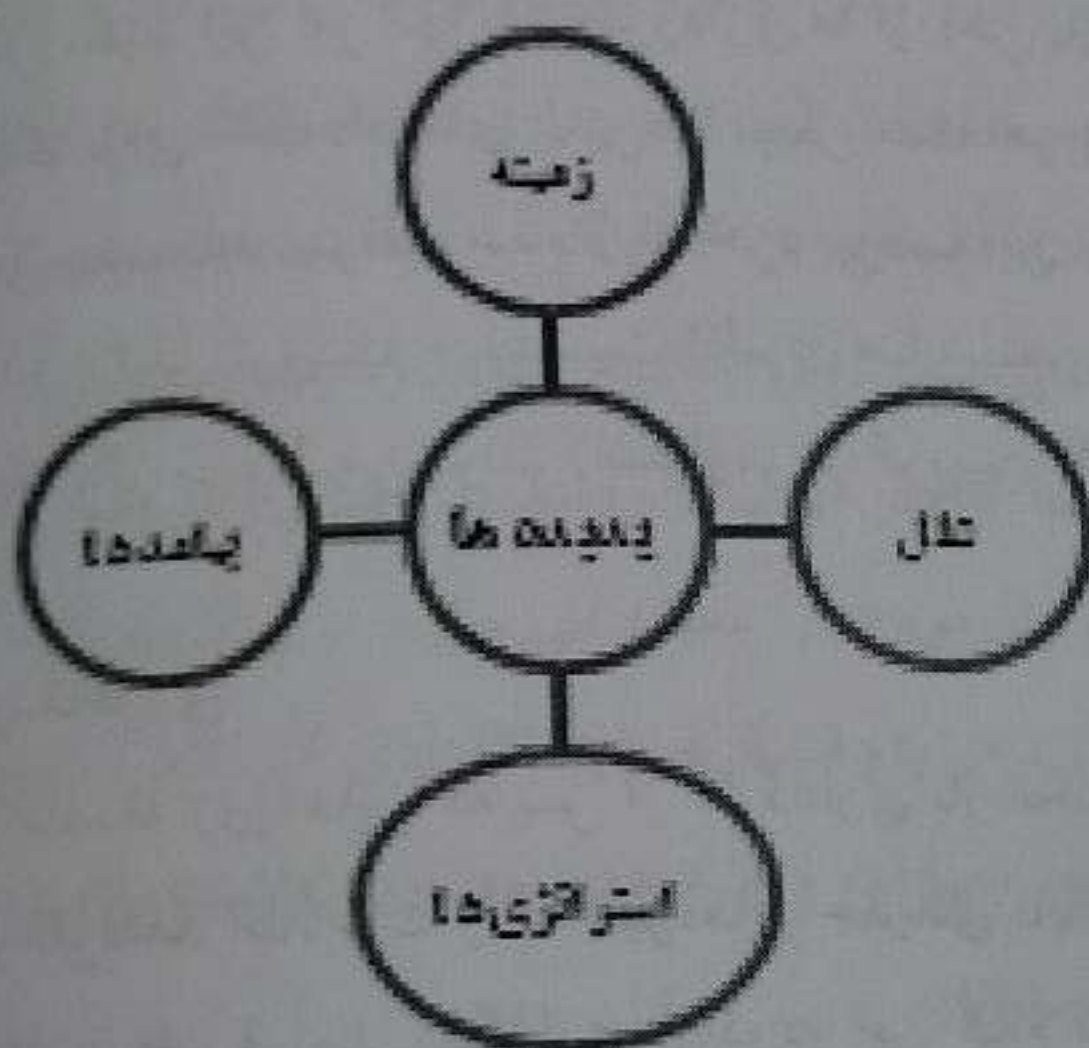
می‌رویم و به جست‌وجوی حوادث و رخدادهایی که دلالت بر مقولات می‌کنند، می‌پردازیم، و سپس به مقایسه آن‌ها با یکدیگر می‌پردازیم. در این روش به جای این که فرصت کشف تفاوت‌ها و مشابهت‌ها به حداکثر برسد، پژوهشگر قادر به کشف تفاوت‌های ظریف می‌شود که در غیر این صورت ممکن نبود. این کار تداوم انسجام بیشتر در گردآوری داده‌ها را فراهم می‌کند.

- داده‌های مربوط به نمونه‌گیری باز برخی اوقات و حتی اغلب به‌طور تصادفی نیز ظاهر می‌شوند. ممکن است ضمن مشاهدات و مصاحبه‌های میدانی یا قرائت اسناد به‌طور غیرمنتظره‌ای آن‌ها را پیدا کنیم. مهم این است که اهمیت تحلیلی حادثه یا واقعه‌ای را تشخیص دهیم. این امر تنها با برخورداری ما از ذهن باز و پرسش‌کننده و پیوسته گوش به زنگ برای اخذ داده‌های معنی‌دار میسر است. هر زمان که اطلاعات جدید یا متفاوتی می‌بینیم باید متوقف شده و از خود بپرسیم این چیست؟ چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ بدین ترتیب حساسیت نظری ما ضمن کدگذاری باز، با نمونه‌گیری باز به یکدیگر مربوط می‌شوند. (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۷: ۱۸۳-۱۸۲).

• کدگذاری محوری^۱

عبارت است از سلسله رویه‌هایی که پس از کدگذاری باز انجام می‌گیرند تا با برقراری پیوند میان مقوله‌ها، اطلاعات را به شیوه‌های جدیدی بایکدیگر مرتبط سازند. پس از استخراج مفاهیم، طی فرآیند کدگذاری آزاد، در این گام که مبنای آن ترسیم مفاهیم است به نمایش مفاهیم و آشکارسازی ساز و کارهای ارتباطی میان آن‌ها پرداخته می‌شود. حاصل این فرآیند، ظهور حلقه‌های علت- معلولی یا شبکه‌های مفهومی است که به صورت تدریجی کامل شده و موضوع مورد پژوهش از زوایای علت‌شناسی و پیامدهای برآمده از آن، مورد بررسی سیستمی قرار می‌گیرد. در کدگذاری محوری، پژوهشگر مفاهیم بدست آمده از داده‌های خام را در قالب گروه‌های مفهومی با همان مقولات دسته‌بندی می‌کند.

در مرحله کدگذاری محوری، پژوهشگر به بررسی و تفکیک مقوله‌های بدست آمده از کدگذاری باز می‌پردازد. بنابراین کدگذاری محوری عبارت است از سلسله رویه‌های که با آن‌ها پس از کدگذاری باز با برقراری پیوند میان مقولات، به شیوه جدیدی اطلاعات با یکدیگر ربط می‌یابند که این کار با استفاده از یک پارادایم (مدل الگویی) که متضمن شرایط، محتوا، راهبردهای (راهبردها) کنش متقابل و پیامدهاست، صورت می‌گیرد. برای صورت بندی این روابط اشتراوس و کوربین مدل پارادایمی به شرح زیر پیشنهاد می‌کنند:



مدل پارادایمی کدگذاری محوری اشتراوس و کوربین

آنچه باید توجه داشت آن که پژوهشگر به‌طور پیوسته میان تفکر استقرایی و قیاسی در رفت و آمد است. بدین معنی که درباره روابط به‌طور قیاسی اظهاراتی ارائه می‌دهد یا خصوصیات ممکن و ابعاد آن‌ها را ضمن کار و با داده‌ها پیشنهاد می‌کند. سپس سعی می‌کند در عمل آنچه را که از داده‌ها در ضمن مقایسه موردی با مورد دیگر بدست

آورده به تأیید برساند. این امر نشانگر تأیید دوسویه میان ارائه پیشنهاد و نظارت بر آن است (ازکیا و ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰: ۱۸۵-۱۲۹).

مفاهیم اساسی در روند کدگذاری محوری

در روند کدگذاری محوری با مفاهیمی سروکار داریم که بسیار حائز اهمیت‌اند که در زیر بدان اشاره شده است:

- مدل پارادایمی: سلسله روابطی است که میان زیر مقوله‌ها و مقوله اصلی برقرار می‌شود.
- پدیده: ایده، حادثه یا رخدادی است که مفاهیم و مقوله‌ها بر محور آن ایجاد می‌شوند.
- شرایط علی: مقوله‌هایی (شرایطی) هستند که مقوله اصلی را تحت تأثیر قرار داده و به وقوع یا گسترش پدیده مورد نظر می‌انجامند. شرایط علی در داده‌ها اغلب با واژگانی نظیر وقتی، در حالی که، از آن‌جا که، چون، به سبب و به علت بیان می‌شود. حتی زمانی که چنین نشانه‌هایی وجود ندارد، پژوهشگر می‌تواند با توجه به خود پدیده و با نگاه منظم به داده‌ها و بازبینی رویدادها و وقایعی که از نظر زمانی مقدم بر پدیده مورد نظرند، شرایط علی را بیابد.
- مقوله اصلی (محوری): که همانا پدیده اصلی (هسته) مورد مطالعه است. پدیده مورد نظر، ایده و فکر محوری، حادثه، اتفاق یا واقعه‌ای است که جریان کنش‌ها و واکنش‌ها به سوی آن رهنمون می‌شوند تا آن را اداره و کنترل کرده و یا به آن پاسخ دهند. مقوله محوری پدیده‌ای است که اساس و محور فرآیند است. این مقوله همان عنوانی (نام یا برچسب مفهومی) است که برای چارچوب یا طرح به وجود آمده در

نظر گرفته می‌شود. مقوله‌ای که به عنوان مقوله محوری انتخاب می‌شود باید به قدر کافی انتزاعی بوده و بتوان سایر مقولات اصلی را به آن ربط داد.

- شرایط مداخله‌گر: شرایط ساختاری که به پدیده‌ای تعلق دارند و بر راهبردهای کنش و واکنش اثر می‌گذارند. آن‌ها راهبردها را در درون زمینه خاصی سهولت می‌بخشند و یا آن‌ها را محدود و مقید می‌کنند.

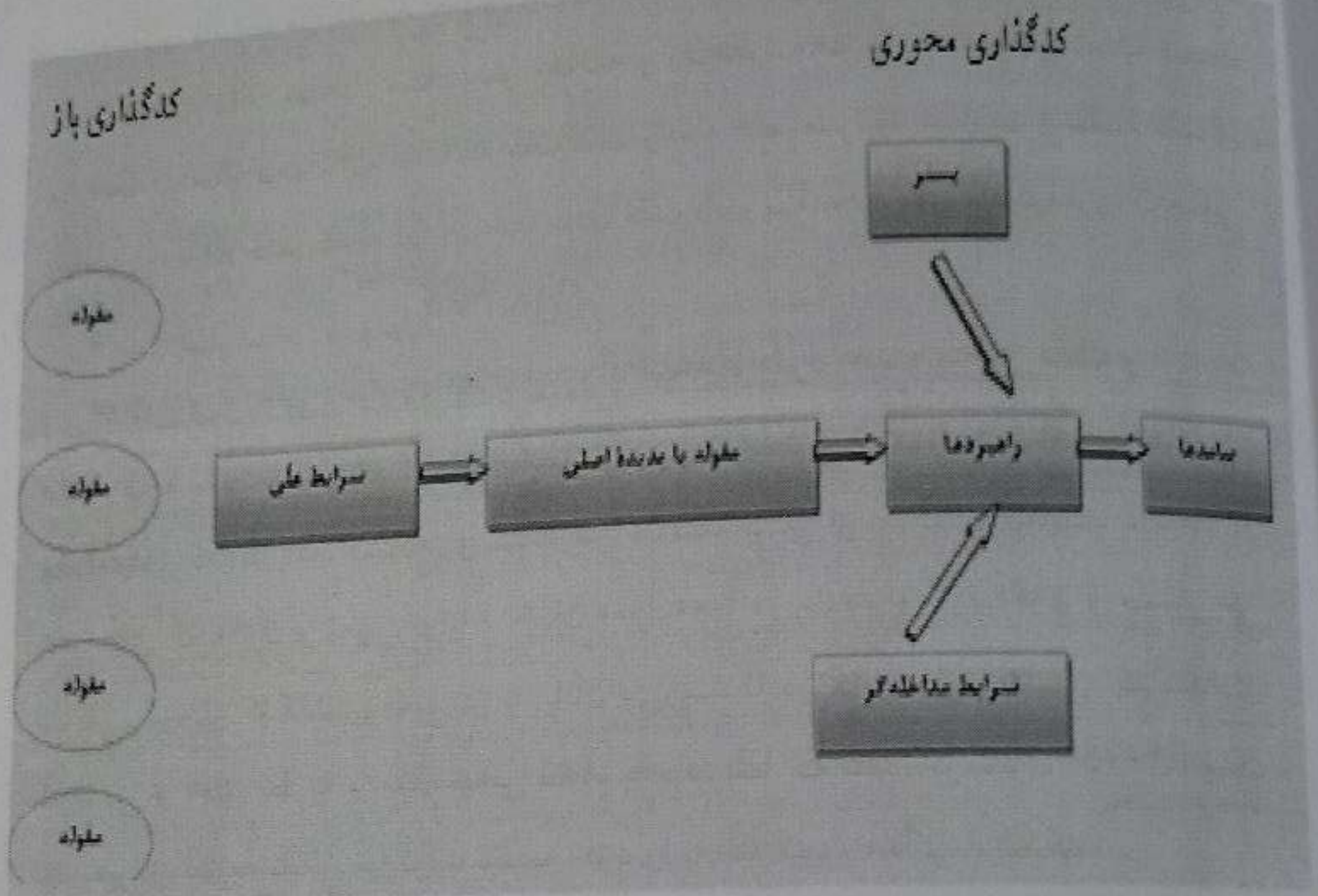
- راهبردها: راهبردها مبتنی بر کنش‌ها و واکنش‌هایی برای کنترل، اداره و برخورد با پدیده مورد نظر هستند. راهبردها، مقصود داشته، هدف‌مند بوده و به دلیلی خاص صورت می‌گیرند. همواره شرایط مداخله‌گری نیز حضور دارند که راهبردها را سهولت می‌بخشند یا آن‌ها را محدود می‌سازند.

- پیامدها: که به نتایجی که در اثر راهبردها پدیدار می‌شود، اطلاق می‌شود. پیامدها، نتایج و حاصل کنش‌ها و واکنش‌ها هستند. همواره نمی‌توان آن‌ها را پیش‌بینی کرد و الزاماً همان‌هایی نیستند که افراد قصد آن را داشته‌اند. پیامدها ممکن است حوادث و اتفاقات باشند، شکل منفی به خود بگیرند، واقعی یا ضمنی باشند، و در حال یا آینده به وقوع بپیوندند. همچنین این امکان وجود دارد که آنچه در برهه‌ای از زمان پیامد به شمار می‌رود، در زمانی دیگر به بخشی از شرایط و عوامل بدل شود.

- بستر (زمینه): بستر یا زمینه مجموعه ویژگی‌های ویژه‌ای است که به پدیده مورد نظر دلالت می‌کند؛ یعنی محل حوادث و وقایع متعلق به پدیده. بستر، نشانگر مجموعه شرایط خاصی است که در آن راهبردهای کنش و واکنش صورت می‌پذیرد (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵: ۹۷).

به طور کلی می‌توان اذعان داشت که پس از استخراج مفاهیم، طی فرآیند کدگذاری آزاد در این گام که مبنای آن ترسیم مفاهیم است، به نمایش مفاهیم و آشکارسازی سازوکارهای ارتباطی میان آن‌ها پرداخته می‌شود که بدان کدگذاری

محوری گفته می‌شود. حاصل این فرآیند ظهور حلقه‌های علت و معلولی یا شبکه‌های مفهومی است که در شکل می‌توان نمونه‌ای از آن را ملاحظه نمود:



تفاوت کدگذاری باز و محوری

واقعیت این است که کدگذاری باز و محوری، رویه‌های تقریباً یکسانی هستند که در سطح گسترده‌تر و با دقت و شدت بیشتری انجام می‌گیرند. بارزترین تمایز کدگذاری محوری و کدگذاری باز، در اعمال الگوی پارادایم بر کدگذاری محوری است (ازکیا و ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰: ۱۸۵).

کدگذاری انتخابی (گزینشی)^۱

آشکار شد که فرآیند کدگذاری باز و محوری، به پیدایش مجموعه‌ای از مقولات که الگوی ارتباط خاص میان هر مقوله و زیرمقوله‌هایش مشخص شده است می‌انجامد. حال نوبت آن است که مقولات را به هم مرتبط سازیم و نظام نظری خاصی را ارائه کنیم که به این پیوند دادن مقولات به یکدیگر، کدگذاری انتخابی گویند (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵: ۱۱۸).

کدگذاری انتخابی، عبارت است از روند انتخاب مقوله هسته به‌طور منظم و ارتباط دادن آن با سایر مقوله‌ها و اعتبار بخشیدن به روابط و تکمیل فضاهاى خالی با مقوله‌هایی که نیاز به اصلاح و گسترش دارند. پس از بررسی کیفیت داده‌ها از جنبه‌های گوناگون و تعیین ارتباط میان مقوله‌ها در سطوح گوناگون و مسیریابی شرطی، مرحله کدگذاری محوری به پایان می‌رسد تا در گام نهایی تحلیل، کدگذاری گزینشی و خلق نظریه و مدل نهایی انجام پذیرد. بنا به نظر کرسول (۲۰۰۵)، یک نظریه‌پرداز نظریه بنیانی می‌تواند نظریه خود را به سه شیوه ممکن ارائه کند:

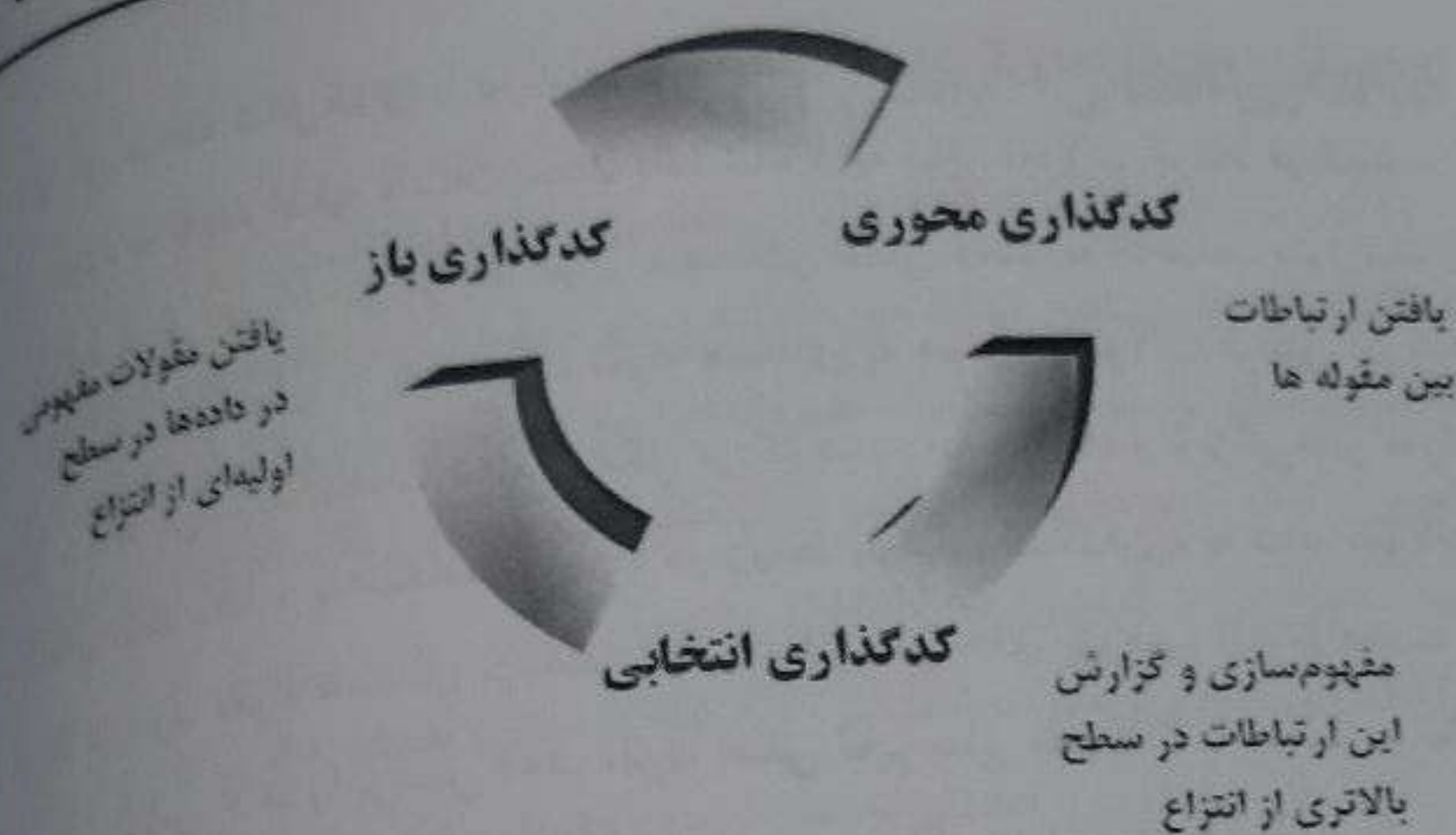
- به صورت نمودار؛
- به شکل تشریحی و روایت یک داستان؛
- به صورت مجموعه‌ای از گزاره؛

کدگذاری انتخابی شامل انتخاب مقوله هسته‌ای به‌طور نظام‌مند (منظم) در ارتباط با دیگر مقوله‌ها و بررسی مقولاتی است که نیازمند به تعریف و توسعه مجدد هستند. کدگذاری انتخابی سومین مرحله کدگذاری است و کدگذاری محوری را در سطحی انتزاعی‌تر ادامه می‌دهد.

در این مرحله شکل‌گیری و پیوند هر دسته‌بندی با سایر گروه‌ها تشریح می‌شود و یک مفهوم به پدیده اصلی داستان نسبت داده شده و به سایر مقولات مرتبط می‌شود. تحلیل‌گر در جریان این فرآیند، میان پدیده‌های اصلی دست به انتخاب می‌زند و به آن‌ها وزن می‌دهد و در نتیجه یک مقوله هسته‌ای به همراه مقولات فرعی آن که بدان مربوط می‌شوند انتخاب شده و شکل می‌گیرد. در ادامه، ابعاد و ویژگی‌های مقوله هسته‌ای بسط یافته و با استفاده از اجزاء در روابط پارادایم کدگذاری، به سایر مقولات مرتبط می‌شود. مقوله هسته‌ای پژوهش باید با سایر مقوله‌های پژوهش ارتباط داشته و به نوعی تمامی آن‌ها را پوشش دهد. مقوله اصلی نظیر سایر مقولات باید با در نظر گرفتن خصوصیات خود، بسط و گسترش داده شود. اگر شما داستان (موضوع) را به درستی تعریف کنید آن داستان علاوه بر نشان دادن مقوله اصلی باید تعیین‌کننده خصوصیات آن نیز باشد. زمانی که خصوصیات مقوله اصلی مشخص شدند، گام بعدی ربط دادن سایر مقولات بدان مقوله است؛ بدین ترتیب آن‌ها به مقولات تکمیلی تبدیل می‌شوند.

مقوله یا مقوله‌های گزینشی اصلی باید مانند خورشید در رابطه منظم و نظام‌مند با سیاره‌های پیرامونی خود باشند. این نوع کدگذاری پس از شناسایی و تشخیص متغیر اصلی^۱ شرکت‌کنندگان در پژوهش، در راستای حل و رفع موضوعات اصلی مد نظر آن‌ها صورت می‌گیرد. این نوع از متغیرها هرگز نمی‌توانند نادرست باشند بلکه تنها بیشتر یا کم‌تر با داده‌ها تناسب دارند. در این نوع از کدگذاری، مفاهیم را با الفاظی از قبیل کد اصلی و کد غیر اصلی به جهت نشان دادن درجه اهمیت آن‌ها از یکدیگر منفک نمی‌کنیم.

1 The Core Variable



منبع: (مداحی، ۱۳۹۲).

نمونه‌گیری گزینشی

این نوع نمونه‌گیری در کدگذاری انتخابی صورت می‌گیرد. اهداف کدگذاری انتخابی، ادغام کردن مقولات برای پرداخت نظریه و به تأیید رساندن اظهارات مربوط به ادغام و تکمیل کردن مقولات است که به گسترش بیشتر نیاز دارند. از این رو، نمونه‌گیری باید مستقیم و آگاهانه باشد با انتخاب اختیاری درباره این که از چه افرادی و چه مواردی باید نمونه گرفت تا داده‌های مورد نیاز بدست آیند (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۷: ۱۸۶).

روند نمونه‌گیری گزینشی

در نمونه‌گیری گزینشی، پژوهشگر ناگزیر است تا مکان‌ها افراد و اسناد را انتخاب کند تا امکان تأیید خط اصلی داستان را به حداکثر رسانده، روابط میان مقولات را محکم‌تر

کرده و به تکمیل مقولات ضعیف‌تر مبادرت نماید (همان: ۱۸۸). این اقدام ممکن است به معنی بازگشت به مکان‌ها اسناد و افراد پیشین یا رفتن به سراغ جدیدترین‌ها باشد که پژوهشگر می‌داند اطلاعات مورد نیاز خود را می‌تواند از آن‌ها گردآوری کند. مثلاً در بررسی مراکز تحت پوشش سازمان بهزیستی، پژوهشگر پس از تکمیل گردآوری داده‌های خود در مراکز مربوطه، تصمیم می‌گیرد به یکایک آن‌ها بازگشته و نظریه را از نو با داده‌ها مقابله کند. به علاوه او مقرر می‌کند اطلاعاتی در دیگر مراکز که از نظر سازمانی متفاوت‌اند گردآوری شود تا ببیند که آیا نظریه در آن مراکز هم پایدار می‌ماند.

یادداشت‌برداری نظری

مرحله اساسی روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای همانا مرحله یادداشت‌برداری نظری است. یادداشت‌برداری‌ها^۱ در واقع عقاید نوشته شده‌ای که به صورت حقیقی کدگذاری شده‌اند را تنویر می‌کنند. آن‌جا که پژوهشگر به مفهوم‌سازی وقایع و رخدادها می‌پردازد، یادداشت‌برداری به این فرآیند کمک می‌کند.

یادداشت‌برداری مهم‌ترین ابزار برای نگهداشت عقاید و باورهایی است که به هنگام مقایسه رخدادها و یا مفاهیم با مفاهیم یا رخدادها دیگر، در راستای تکامل نظریه انجام می‌گیرد. در یادداشت‌برداری، پژوهشگر عقاید و باورهای خود را در جریان نام‌گذاری مفاهیم توسعه داده و آن‌ها را به یکدیگر ارتباط می‌دهد. و پژوهشگر سعی می‌کند تا ارتباط میان مفاهیم را در قالب جدول‌ها دو به دو برقرار سازد. بدون وجود یادداشت‌برداری نظری، نظریه تصنعی جلوه می‌کند و مفاهیم تولید شده اصل نیستند.

یادداشت‌هایی که پژوهشگر به‌طور مستمر در طی فرآیند پژوهش و براساس تحلیل‌های خود تهیه می‌کند نقش مهمی در تدوین نظریه نهایی ایفا می‌کند. در جریان تهیه این یادداشت‌های پژوهشی، پژوهشگر تلاش می‌کند تمامی نکته‌ها و ایده‌های را که در طول فرآیند طولانی گردآوری و تحلیل داده‌ها تجربه کرده است ثبت و نگهداری کند. مراجعه مکرر پژوهشگر به این مجموعه یادداشت‌ها، کمک بزرگی برای او محسوب می‌شود. این یادداشت‌ها ممکن است شامل متن، تصویر، عکس، جدول، نمودار و موارد مشابه باشند که به تدریج در جریان کار تهیه شده و به تدوین تدریجی نظریه کمک می‌کنند (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸).

پیدا کردن خط اصلی داستان

هر روایت کیفی از دنیای مورد مطالعه، به یک داستان شباهت دارد که می‌توان برای آن یک خط اصلی یافت. به عبارتی برخی عناصر در این داستان، بیشتر از سایرین اهمیت دارند و بقیه رخدادها بر حول آن‌ها هویت می‌یابند یا به وجود می‌آیند. پژوهشگر نظریه زمینه‌ای، نه تنها خط اصلی یا محور داستان را می‌یابد بلکه دقیقاً مشابه مرحله کدگذاری باز به این مقوله محوری، نامی هم اختصاص می‌دهد (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵: ۱۲۰).

ارتباط دادن مقولات به یکدیگر و ساخت نظریه

زمانی که پژوهشگر به یافتن ماهیت خط اصلی داستان و مقوله محوری پژوهش خود همت می‌گمارد، حال نوبت آن رسیده است که دیگر مقولات را به مقوله محوری ربط بدهد. این کار نیز باید در چارچوب مدل پارادایمی صورت بگیرد. مدل پارادایمی به پژوهشگر کمک می‌کند تا بداند مقولات چگونه باید پس و پیش، قرار بگیرند. وقتی

پژوهشگر توانست مقولات را در ارتباط با یکدیگر قرار داده و نظام ارتباطات میان آن‌ها را بازگو کند، به واقع او مبادرت به ساخت نظریه نموده است (همان: ۱۲۶).

معتبر ساختن نظریه

پس از ساخت نظریه، پژوهشگر باید ببیند که آیا نظریه ساخته شده با داده‌ها تطبیق می‌کند؟ به‌طور معمول تطبیق با تمامی موارد مد نظر نیست و پژوهشگر در پی تطبیق کلی داده‌ها با مدل ارائه شده است. او به‌طور معمول پس از این مرحله، باز هم به عقب بازگشته و می‌کوشد تا نظریه خود را با آنچه که ممکن است جا افتاده باشد تکمیل کند (همان: ۱۳۱).

طراحی مدل

از این مرحله است که داده‌ها در قالب فرآیند مداوم که در طول زمان به وجود آمده، به نظریه تبدیل می‌شوند. بر این مبنا می‌توان اذعان داشت که نظریه سازی از نخستین تحلیل‌ها آغاز شده و تا آخرین تحلیل‌ها ادامه می‌یابد. نظریه سازی در واقع یگانه سازی عمل متقابل میان داده است (اشتراوس و کوربین، ۱۹۹۰). نخستین گام در مرحله یگانه کردن، تصمیم‌گیری در مورد طبقه‌بندی مرکزی است. طبقه‌بندی مرکزی، که گاهی طبقه‌بندی درونی نیز نامیده می‌شود، تم (درون مایه) پژوهش را نشان می‌دهد که محصول یک نوع تجرید است.

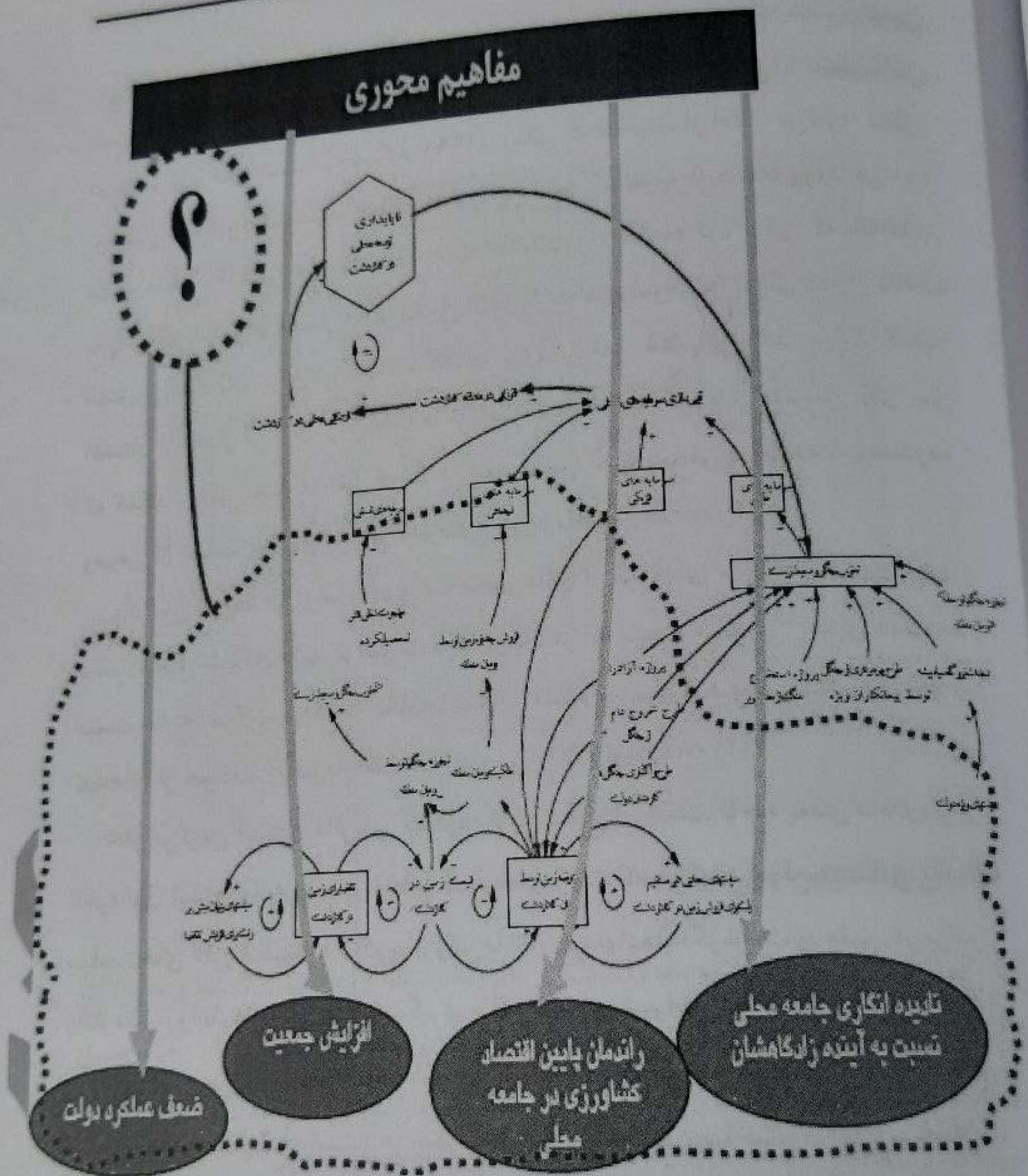
معیارهای طبقه مرکزی عبارت‌اند از:

- مرکزی باشد؛ یعنی تمام طبقه‌بندی‌های اصلی دیگر بتوانند به آن مرتبط شوند.
- در داده‌ها به صورت مداوم ظاهر شود؛ یعنی تقریباً در تمامی موارد، شاخص‌هایی باشند که به طبقه‌بندی مرکزی باز می‌شوند.

- تبیینی که با ارتباط دادن طبقه‌بندی‌ها رشد کرده و منطقی و با ثبات باشد.
- نام یا عنوانی که برای توصیف طبقه‌بندی مرکزی استفاده می‌شود، باید به حد کافی تجربیدی باشد تا بتوان از آن برای پژوهش در دیگر حوزه‌ها استفاده نمود و پژوهشگر را به سمت توسعه یک نظریه کلی راهنمایی کند.
- همچنان که مفاهیم به صورت تحلیلی، در عمل یگانگی، در ارتباط با دیگر مفاهیم تصحیح می‌شوند، نظریه در اعماق مراحل انجام یافته، در حال رشد باشد. تصحیح نظریه بدست آمده، زمانی رخ می‌دهد که پژوهشگر طرح نظری را تدوین کرده باشد. تصحیح نظریه شامل دو مرحله است:

الف) مروری بر طرح برای منطق و ثبات داخلی: یک طرح نظری باید در یک حالت منطقی ارائه شود و دارای ثبات باشد. اگر دیاگرام واضح باشد، ثبات و منطق هم می‌آیند؛ اما در برخی موارد، در هنگام نگارش گزارش نهایی، پژوهشگر این احساس را دارد که هنوز نیاز به کار بیشتری دارد؛ در این گونه موقعیت‌ها پژوهشگر باید به عقب بازگشته، از دیاگرام‌ها استفاده بیشتری کرده و یادداشت‌های خود را مرور کند. گاهی اوقات مشکل، نقص در داده‌ها نیست؛ بلکه زیاد بودن داده‌ها است که رسیدن به اشباع نظری را مشکل می‌کند. در این مورد پیشنهاد می‌شود که داده‌های اضافی حذف شوند و چنانچه جالب توجه باشند، تحلیل‌گر باید از آن‌ها در کارهای بعدی خود بهره‌برداری کند (ازکیا و ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰).

مفاهیم محوری

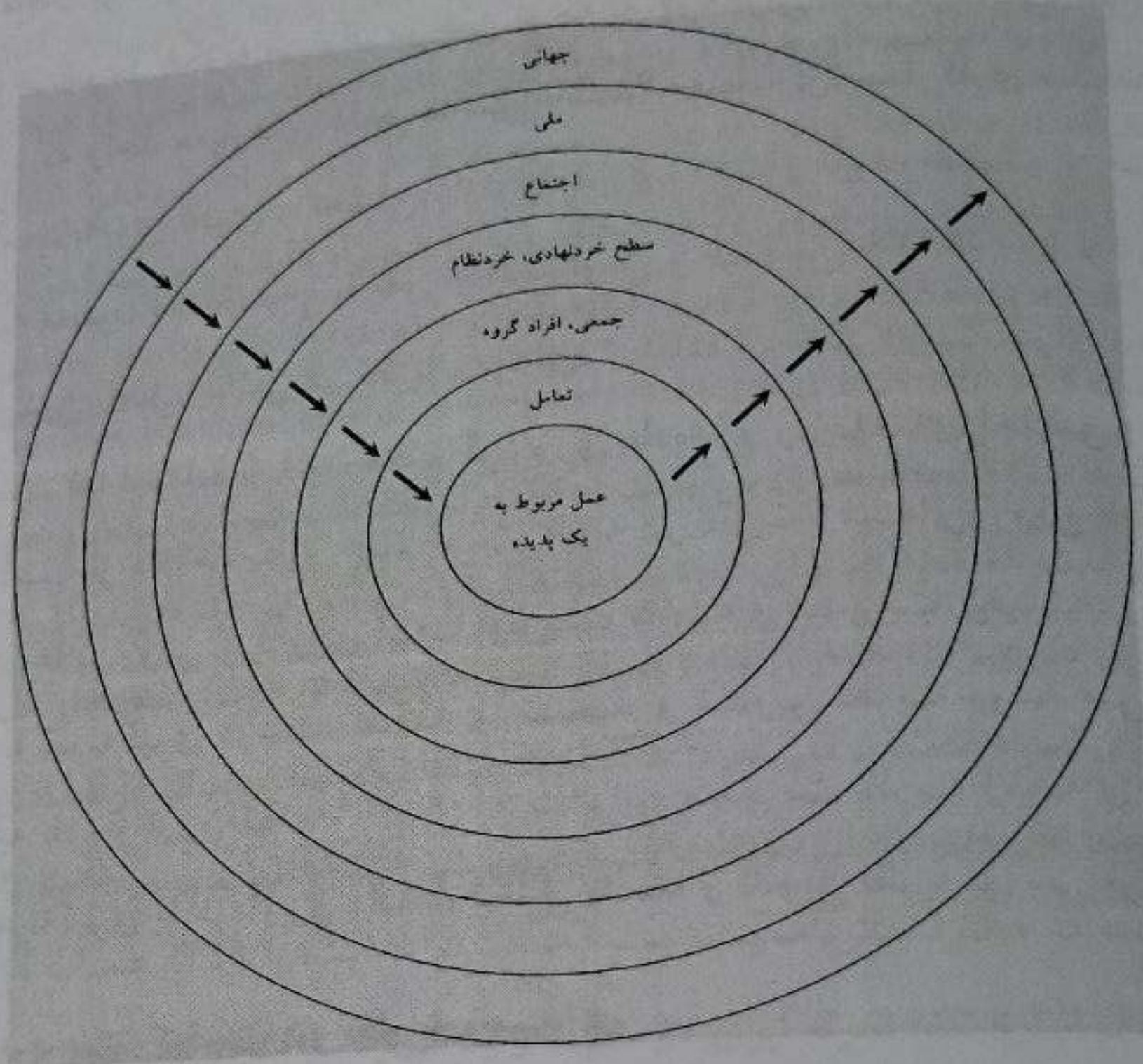


ب) اعتبار بخشی به طرح نظری: اعتبار پژوهش‌ها کیفی در مورد وصف و تبیین است و هم‌خوانی تبیین مورد نظر با وصف؛ به بیانی دیگر، باید دید که آیا تبیین قابل اعتماد و پذیرفتنی است؟ (جنسک، ۱۹۹۸). زمانی که صحبت از اعتبار می‌شود، منظور آزمایش در مفهوم کمی نیست بلکه منظور این است که نظریه از داده‌ها بیرون می‌آید اما در هنگام یگانه سازی، باید طبقه‌بندی‌ها را با داده‌ها مقایسه کرد یا این که یافته‌ها را به پاسخگویان نشان داده و عکس‌العمل آن‌ها را مشاهده نمود. نظریه‌ای که از داده‌ها مشتق می‌شود باید برای شرکت‌کنندگان در پژوهش قابل شناسایی باشد. پس از کسب اطمینان از اعتبار می‌توان برای یافته‌ها ماتریس شرایط تهیه کرد. این ماتریس برای این که کمک تحلیلی باشد در نظر گرفته می‌شود تا این که پدیده مورد مطالعه به محدوده وسیعی از شرایط و نتایج مرتبط با موضوع مورد مطالعه ربط داده شود.

ماتریس شرایط می‌تواند به صورت مجموعه‌ای از دایره‌های متحدالمرکز و از درون به هم، متصل با پیکان‌هایی فرض شود که از یکسو، به سمت مرکز و از سوی دیگر، به سمت خارج حرکت می‌کنند. پیکان‌ها نشان‌دهنده وجود فصل مشترک شرایط و نتیجه‌ای از حوادث زنجیردار هستند. (کوربین و اشتراوس، ۲۰۰۸).

خارجی‌ترین قسمت ماتریس گسترده‌ترین سطح آن است. ناحیه بعدی محدودتر از ناحیه اول است؛ اما باز هم در سطح گسترده‌ای است که می‌تواند موقعیت‌هایی مانند سیاست‌های ملی تنظیمات دولتی، ارزش‌ها، تاریخ، نهادها، نگرش‌های ملی در برابر رفتارها و روابط جنسیتی را در برگیرد. سطح بعدی شرایطی را شامل می‌شود که اجتماع نامیده می‌شود و تمامی بخش‌های فوق را در خود جای می‌دهد. سطح بعدی، سطح سازمانی یا نهادی است؛ هر سازمان یا نهادی اهداف، ساخت، قواعد، مشکلات، تاریخ و روابط خاص خود را دارد که فراهم کننده شرایط در این موقعیت هستند. چرخه بعدی سطح خرده سازمانی یا خرده نهادی است و بعدی چرخه تعامل است و

مرکزی‌ترین سطح عمل مربوط به یک پدیده است. یک پژوهشگر می‌تواند موضوع مورد مطالعه را در هر محدوده‌ای از این ماتریس مطالعه کند.



نگارش و تدوین نظریه

در این مرحله، نظریه به محصول نهایی نظریه زمینه‌ای نزدیک شده و مقولات گوناگون با یکدیگر و مفهوم یا مقوله اصلی ارتباط می‌یابند. در این مرحله هم‌چنین مفاهیم با کلمات، جدول‌ها یا اشکال ترکیب شده و غنی‌تر می‌شوند. (ازکیا و ایمانی جاجرمی، ۱۳۹۰).

مدیریت کیفیت در نظریه زمینه‌ای

در این مجال پرسش اساسی این است که تنوع فرهنگی در نظریه بنیادی چگونه مدیریت می‌شود؟ چگونه می‌توان در عین توجه به گوناگونی‌های فرهنگی، نظریه‌ای تولید کرد که واجد معیارهای علمی مناسبی باشد؟ معناداری، سازگاری مشاهده با نظریه، تعمیم‌پذیری نظری و تحلیلی، بازتولیدپذیری، دقت و تأیید، مهم‌ترین صفات یک نظریه مطلوب‌اند (فصیح، به نقل از اشتراوس و کوربین ۱۳۹۰: ۲۲) با توجه به مباحث پیشین، اصل اساسی در نظریه زمینه‌ای، استفاده از منطق درست برای ساختن نظریه است. لذا استفاده از فنون منظم گردآوری داده‌ها و رویه‌های تحلیلی و آن تفسیر مناسب از داده‌ها، بسیار مهم است. البته در نظریه زمینه‌ای، روش تحلیل و تفسیر داده‌ها بر روش گردآوری آن‌ها اولویت داشته و مدیریت کیفیت در نظریه زمینه‌ای با نمونه‌گیری درست، کدگذاری صحیح و تدوین نظریه پیوند می‌خورد (فصیح، به نقل از اووه فلیک ۱۳۹۰: ۱۰۹). بنابراین مدیریت نظریه زمینه‌ای در هر مرحله نمونه‌گیری یا گردآوری داده‌ها، تحلیل داده‌ها و تدوین نظریه بررسی می‌شود.

انواع مدیریت کیفیت در نظریه زمینه‌ای

• مدیریت کیفیت بر اساس معیارهای سنتی

ارزیابی کیفیت بر اساس معیارهای سنتی، در سه مرحله تحلیل می‌شود:

- در مرحله اول، مهم نحوه انتخاب نمونه به مثابه معبر دست‌یابی به اطلاعاتی است که نظریه زمینه‌ای با اتکاء به آن‌ها ساخته می‌شود. بنابراین باید بیش از تمامی نمونه‌های انتخاب‌شده باورپذیر یا پایا باشد. بر اساس پایایی رویه‌ای، زمانی نظریه زمینه‌ای باورپذیر است که اولاً نمونه‌های آن، اعتمادپذیر باشند؛ ثانیاً پژوهشگر واجد

قابلیت نمونه‌گیری باشد. در نظریه زمینه‌ای نمونه وقتی درخور اعتماد است که به عوض استفاده از نمونه‌گیری تصادفی، از نمونه‌گیری هدف‌مند و نظری استفاده شود. نمونه‌گیری هدف‌مند مشخص می‌کند که با چه کسی یا چه کسانی باید گفت و گو کرد. از این رو تصمیم‌های مربوط به نمونه‌گیری، آن دسته از اطلاعاتی را هدف قرار می‌دهند که در پرتو اطلاعاتی که پیش‌تر مورد استفاده قرار گرفته و دانشی که از آنها استخراج شده، ظاهراً بیشترین آگاهی بخشی را به همراه دارند. نمونه‌گیری نظری می‌آموزاند که پژوهشگر برای تکمیل اطلاعات و رفع موارد مفقودی، از چه معیارهایی برای نمونه‌گیری باید استفاده کند؟

از آن‌جا که به لحاظ نظری بی‌نهایت امکان برای انتخاب نمونه شدن وجود دارد، ضروری است که معیاری برای تحدید نمونه‌گیری به شکل موجه، تعریف شود. معیار نمونه‌گیری نظری، که همانا نمایا بودن نمونه است از طریق تصادفی بودن یا سهمیه‌بندی نمونه تضمین نمی‌شود؛ بلکه معیار انتخاب نمونه، میزان اثرگذاری آن بر نظریه است؛ نظریه‌ای که از دل داده‌های تجربی در حال شکل‌گیری برخاسته باشد. از این روست که محتوا حائز اهمیت است (همان: ۱۳۸؛ ایمان: ۳۴۹). همان‌گونه که پیش‌تر بدان اشاره شد، نمونه‌گیری در نظریه زمینه‌ای زمانی متوقف می‌شود که اشباع نظری حاصل شود. اشباع نظری زمانی روی می‌دهد که پژوهشگر از تبیین نظری پژوهش اطمینان یابد. در نظریه زمینه‌ای از روش‌های نمونه‌گیری باز، نسبی، متنوع و گزینشی استفاده می‌شود.

در نظریه زمینه‌ای، اعتمادپذیر بودن نمونه به‌تنهایی بسنده نیست؛ بلکه پژوهشگر نیز باید معتمد باشد. پژوهشگر نظریه بنیادی باید با منطق نمونه‌گیری و انواع آن در نظریه زمینه‌ای آشنا باشد تا بتواند مبنای نمونه اصلی و دلیل انتخاب نمونه نظری را

به خوبی بیان کند (همان: ۲۵۱). در صورت رعایت این نکات، می‌توان از نظریه زمینه‌ای پایا با اطمینان‌پذیر سخن به میان آورد.

معیار دیگر سنجش کیفیت، سنجش اعتبار درونی و بیرونی نظریه زمینه‌ای با باورپذیری و انتقال‌پذیری آن است. اعتبار در روش کیفی از چند لحاظ کنترل‌پذیر است. اعتبار بر اساس کنترل کنشگران، زمانی حاصل می‌شود که پژوهشگر پس از نمونه‌گیری در گردآوری داده‌ها بعد صوری روش گردآوری اطلاعات را رعایت کند. برای نمونه در صورتی که اطلاعات از طریق مصاحبه گردآوری می‌شوند، پژوهشگر باید مطمئن باشد که شرایط صوری نوع مصاحبه استفاده شده به خوبی رعایت شده باشد تا بتواند به درجه‌ای از وثوق و اطمینان دست یابد. اقتضای اعتبار ارتباطی در روش گردآوری نظریه بنیادی این است که پژوهشگر به خوبی با مصاحبه‌شوندگان ارتباط برقرار کند تا اطمینان یابد که نظریات او را به خوبی فهمیده و درک کرده‌اند. او باید در صورت امکان، اطلاعات را در اختیار مصاحبه‌شوندگان قرار بدهد تا موافقت آن‌ها را جلب کند. بر این اساس، پژوهشگر هنگام مصاحبه باید به این نکته توجه کند که واقعیت، امر از پیش تعیین‌شده‌ای نیست؛ بلکه واقعیت همانی است که در هنگام مصاحبه تولید می‌شود. مهم‌تر از همه، سنجش اعتبار داده‌ها بر اساس رویه پژوهش است. از این معیار در نظریه زمینه‌ای می‌توان به برخورداری بودن پژوهشگر از حساسیت نظری نیز تعبیر نمود؛ یعنی برخورداری پژوهشگر از توانایی تشخیص این که چه چیزی در ساختن نظریه مهم است و قدرت معنا دادن بدان را دارد. حساسیت نظری کمک می‌کند تا نظریه‌ای را تنظیم کنیم که پایا، معتبر و عینی باشد. چنانکه بیان شد، مهم‌ترین ویژگی اعتبار بر اساس رویه پژوهش، خصلت بازاندیشی آن است. این امر مهم در حساسیت نظری به خوبی نمایان است؛ زیرا پژوهشگر در رفت و آمدی مستمر، همواره نمونه‌ها و مقوله‌بندی‌های خود را بازسازی و با افزایش اطلاعات

جدید آن‌ها را کامل‌تر می‌کند. آگاهی از متون تخصصی و تجربه‌های شخصی و حرفه‌ای، منابع اصلی حساسیت نظری را تشکیل می‌دهند (همان: ۴۴).

- مرحله دوم، مرحله تحلیل داده‌هاست. پژوهشگر ممکن است در نمونه‌گیری و گردآوری داده‌ها موفق باشد، اما واجد قدرت تحلیل درست نباشد. تحلیلی در نظریه بنیادی پذیرفته است که در آن طبقه‌بندی و کدگذاری بدرستی انجام گرفته باشد. کارکرد کدگذاری باز به منزله نخستین سطح تحلیل بیان داده‌ها و پدیده‌ها در قالب مفاهیم است. در این مرحله، عبارت‌ها و داده‌ها به منظور کدگذاری به واحدهای معنایی تجزیه و دسته‌بندی می‌شوند. در کدگذاری محوری، به مثابه دومین مرحله کدگذاری، با استفاده از منطق پارادایمی، پدیده مرکزی شناسایی و شرایط علی کشف و ساختاری جدید ظاهر می‌شوند (ایمان: ۳۵۱). سپس پژوهشگر با نگارش خط داستان به منزله عامل متصل‌کننده مقوله‌ها، فرضیات و پیش‌بینی‌های خود را بیان می‌کند که این همان کدگذاری انتخابی است. پس از این مرحله است که نظریه ساخته می‌شود. از نظر اشتراوس و کوربین، تحلیل داده‌ها در صورتی به خوبی مدیریت شده است که مقولات اصلی، شاخص‌های حاکی از مقولات اصلی و مبنای انتخاب مقولات مشخص باشند. علاوه بر آن، گزاره‌ها حاکی از روابط مفهومی و مبنایی ساخته شدن گزاره و میزان پایداری مقولات در مقابل داده‌ها نیز باید تعیین شوند. مطلبی که درباره ملاک کدگذاری پژوهشگر باید بدان توجه کند، اشباع کدهاست (فصیح، ۱۳۹۰ به نقل از اووه فلیک: ۲۵۴-۲۵۲). یعنی پر شدن فضای یک مفهوم یا مقوله و فقدان ظهور داده‌های جدید.

- سومین مرحله ارزیابی کیفیت، مربوط به تدوین نظریه است؛ یعنی پاسخ به این پرسش که آیا نظریه بر داده‌های تجربی پژوهش استوار است تا تأییدپذیر و انتقال‌پذیر باشد؟

اشتراوس و کوربین هفت معیار سنجش پیشنهاد کرده‌اند؛ تولید مفاهیم بر اساس داده‌ها نظام‌مندی مفاهیم با یکدیگر، گستره ارتباط مفاهیم، میزان تنوع تعبیه شده در درون نظریه، توجه به روند، و میزان معناداری یافته‌های نظری، مهم‌ترین معیارهای ارزیابی همسویی نظریه با داده‌های تجربی‌اند (همان: ۲۵۵).

• مدیریت کیفیت بر اساس ملاک‌های جایگزین

از میان معیارهای گوناگون ملاک‌های جایگزین، در نظریه زمینه‌ای، اطمینان‌پذیری بر پایه رویه پژوهش، بیشترین کاربرد را دارد. بر اساس این معیار، مسائلی چون پیوند یافته‌ها با داده‌های پژوهش، شیوه وزن‌دهی به داده‌ها منطقی بودن استنباط‌ها و توجه به تحلیل‌های بدیل، ساختار مقولات، ارتباط روش نمونه‌گیری با فرضیه‌های مطرح‌شده، میزان سوگیری پژوهشگر، و استفاده از راهبردهای باورپذیر بررسی می‌شوند (ایمان: ۴۲۴).

• مدیریت کیفیت بر اساس معیارهای نوین

مهم‌ترین روش‌های مدیریت کیفیت نظریه زمینه‌ای بر اساس معیارهای جدید عبارت‌اند از:

- تناسب: نخستین معیار ارزیابی کیفیت نظریه بنیادی بر اساس معیارهای نوین این است که آیا اساساً این موضوع ویژه را می‌توان با نظریه بنیادی مطالعه کرد یا نه؟ ممکن است میان موضوع پژوهش و روش انتخابی انجام آن هیچ مناسبتی نباشد. بنابراین چنین مطالعه‌ای سودمند نخواهد بود و نمی‌توان در فضای تنوع فرهنگی از آن بهره جست.

- چند بعدی‌سازی: دومین راهکار مدیریت نظریه بنیادی بر اساس معیارهای نوین ارزیابی، استفاده از منطق چند بعدی‌سازی است که گاه نظری، گاه روشی، گاه داده‌ای و گاه مبتنی بر تشخیص پژوهشگر است.

چند بعدی سازی نظری در نمونه گیری به این صورت پژوهشگر می‌شود که هم‌زمان از دیدگاه‌های گوناگون، زمان و مکان‌های متنوع، افراد و گروه‌های متعدد، نمونه‌گیری به عمل می‌آید. مقتضای چند بعدی سازی روشی در یک سطح استفاده از روش‌های گوناگون نمونه‌گیری، کدبندی و مقوله‌بندی در فرآیند پژوهش است؛ در سطح دیگر مقتضای زاویه‌بندی روشی استفاده از روش‌های گوناگون گردآوری اطلاعات و تفسیر و تحلیل آن‌هاست. صورت دیگر چند بعدی سازی نظریه بنیادی استفاده از داده‌های گوناگون، چون داده‌های شفاهی و چند کانونی است. هرچه داده‌های پژوهش براساس روش‌های متنوع‌تری گردآوری شده باشند، کیفیت پژوهش افزایش می‌یابد.

صورت چهارم چند بعدی سازی، استفاده از تعداد بیشتری از پژوهشگران است؛ یعنی برای نمونه‌گیری، کدگذاری و تفسیر و تحلیل اطلاعات از چندین پژوهشگر استفاده می‌شود. نتیجه آن که نظریه‌ای که از این طریق تولید می‌شود، مدیریت شده‌تر از نظریه‌ای است که توسط یک پژوهشگر ساخته می‌شود. چنانکه در ضمن مطالب بیان شد، چند بعدی سازی تنها اختصاص به مرحله نمونه‌گیری نداشته و تمامی مراحل نظریه سازی پژوهش بنیانی را در بر می‌گیرد.

- استقرای تحلیلی: راهکار سومی که برای مدیریت نظریه زمینه‌ای بر اساس معیارهای نوین مورد استفاده دارد، استقرای تحلیلی است. بر پایه این راهکار، پژوهشگر پس از تحلیل نظام‌مند داده‌ها و پرداخت نظریه به گونه منسجم، موارد ناهمخوان با نظریه را جست و جو می‌کند. دست نیافتن به چنین مواردی، بیانگر مطلوب بودن کیفیت نظریه و برخورداری آن از قابلیت انتقال و عینیت است. این راهکار، بیشترین کاربرد را در نظریه زمینه‌ای دارد؛ زیرا این راهکار بیشتر در پی سنجش درستی و نادرستی نظریه تولیدشده از راه یافتن شواهد نقض‌کننده است.

- مقایسه دایمی: بر پایه این معیار مدرن، باید مفسران همت خود را صرف مقایسه دایم کدگذاری‌های خود با کدگذاری‌ها و طبقه‌بندی‌هایی کنند که پیش‌تر طراحی شده‌اند. کار مفسر با داده‌هایی که پیش‌تر کدگذاری یا طبقه‌بندی شده‌اند، پایان نمی‌یابد؛ بلکه آن‌ها پیوسته در فرآیند مقایسه وارد می‌شوند. بحث ساختن نمونه آرمانی وبر و پیروان او در امتداد همین بحث مطرح می‌شود؛ زیرا هدف از مقایسه دائمی و ساختن نمونه آرمانی، بسط قابلیت انتقال‌پذیری یا تعمیم در نظریه زمینه‌ای است (همان: ۴۳۹-۴۳۶).

نقاط ضعف نظریه زمینه‌ای

علی‌رغم تمام ویژگی‌های مثبت، یکی از عمده‌ترین نقاط ضعف نظریه زمینه‌ای مربوط به تعریف حساسیت نظری در این روش است. در واقع بر خلاف آنچه در نظریه زمینه‌ای ادعا می‌شود، مفاهیم از دل داده‌ها متبلور نمی‌شوند و این در واقع بستگی مستقیم به ذهن پژوهشگر و چگونگی تحلیل و تفسیر او از داده‌های گردآوری شده دارد. علاوه بر این، باز هم بر خلاف آنچه در نظریه زمینه‌ای مطرح شده، دانش و دانسته‌های پیشین پژوهشگر بر چگونگی برداشت او از داده‌ها تأثیر مستقیم می‌گذارد. اگر غیر از این بود کم تجربه‌ترین پژوهشگران بهترین نظریه‌پردازان در نظریه زمینه‌ای بودند، چرا که چگونگی تحلیل آن‌ها با کم‌ترین تأثیر از پیشینه پژوهش همراه بود (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۸۷).

در این زمینه، تأکید گلنزر و اشتراوس بر مداخله نکردن پیش فرض‌های پژوهشگر در نظریه زمینه‌ای را نباید به معنای نفی هرگونه تخصص قبلی پژوهشگر تلقی کرد. چرا که برخی از مهارت‌های او نظیر توانایی او در انجام مصاحبه تا حدی زیادی می‌تواند در پیش برد پژوهش مفید و مؤثر باشد. در مورد توصیه گلنزر و اشتراوس بر

مراقبت از مداخله نکردن پیشینه پژوهش بر روند تولید نظریه‌های جدید در نظریه زمینه‌ای نیز همواره این پرسش بی‌پاسخ می‌ماند که چگونه می‌توان مدعی شد که مطالعه گذشته یک موضوع بر خلاقیت پژوهشگر تأثیر منفی خواهد داشت؟

همچنین تأکید آنان بر تعامل طولانی و مستمر پژوهشگر با گروه مورد مطالعه نیز در عین حالی که می‌تواند مفید باشد، منجر به پوشیده ماندن برخی از جزئیات از ذهن پژوهشگر می‌شود.

مشکل دیگری که در نظریه زمینه‌ای وجود دارد تأثیری است که در فرآیند کدگذاری داده‌ها با جدا شدن مفاهیم از بستر و زمینه پژوهش بروز می‌کند. استفاده از نرم‌افزارهای کمکی در تحلیل داده‌های کیفی مثل نادیس^۱ و اتنوگراف^۱ که به منظور دسته‌بندی مفاهیم و کدها مورد استفاده قرار می‌گیرند، می‌تواند بر شدت این جدایی بیافزاید. هنگامی که رابطه میان مفاهیم در شرایط واقعی در یادداشت‌های پژوهشگر منعکس نمی‌شود آیا همچنان می‌توان از این یادداشت‌ها به عنوان منبعی برای انعکاس واقعیت یاد کرد؟

تأکید ویژه بر دقت در کدگذاری و صرف وقت و انرژی فراوان در این فرآیند می‌تواند از خلاقیت پژوهشگر کاسته و او را با پرداختن به جزئیات این مرحله فرسوده سازد. پژوهشگری که به‌طور مداوم به او توصیه شده تنها به داده‌های گردآوری شده توجه کرده و اطمینان داشته باشد که سرانجام نظریه‌ای که پاسخگوی پرسش‌های پژوهش اوست از درون این انبوه داده‌ها متولد خواهد شد، به تدریج خود را با انبوهی از متن مصاحبه‌ها و سایر انواع داده‌های گردآوری شده دست به گریبان می‌بیند و این در حالی است که به‌طور مرتب از منابع علمی در این حوزه دور می‌شود. اما واقعیت این است که این داده‌ها نیستند که نظریه را شکل می‌دهند، بلکه

این پژوهشگر است که بر اساس تحلیل خود از داده‌ها به تدوین نظریه می‌پردازد. از این رو، نمی‌توان اذعان داشت که نظریه زمینه‌ای صرفاً نظریه‌ای داده محور است، بلکه این پژوهشگر است که در این فرآیند نقش اساسی را ایفا می‌کند. در همین جا، نقطه ضعف دیگری از نظریه زمینه‌ای آشکار می‌شود. به دلیل نقش محوری و تعیین‌کننده پژوهشگر در تدوین نظریه، اگر به هر دلیل پژوهشگری از قدرت تحلیل کافی برخوردار نباشد احتمال تدوین نظریه‌ای که بتواند به درستی پاسخگوی پرسش‌های پژوهش باشد کاهش می‌یابد. در مجموع اگر قصد به کارگیری نظریه زمینه‌ای را در پژوهش خود دارید باید پیش از هر اقدامی به چهار موضوع و تأثیرات مخربی که هر یک از آن‌ها می‌توانند در شکل‌گیری نظریه نهایی داشته باشند توجه کنید (گلنزر، ۱۹۷۸: ۳۱).

- وسواس در کدگذاری داده‌ها و تمام تبعاتی که پرداختن به جزئیات این فرآیند ممکن است در پی داشته باشد.
- گسسته شدن از بستر و زمینه پژوهش که به‌طور طبیعی طی فرآیند کدگذاری رخ داده و تصویر کلی موضوع مورد مطالعه را مخدوش می‌سازد.
- نگرانی بیش از حد از داشتن هرگونه پیش‌داوری در خصوص موضوع مورد مطالعه که ممکن است منجر به فقدان آگاهی و اطلاع کافی از موضوع شود.
- تأکید مفرط بر آنچه به عنوان داده از گروه مورد مطالعه گردآوری می‌شود که ممکن است شما را از استفاده از منابع مناسب دیگری در زمینه تبیین موضوع مورد مطالعه باز دارد.

هر چند ایده گلنزر نشان از اصالت نظریه‌های مبتنی بر نظریه زمینه‌ای دارد، اما پیاده‌سازی آن در عمل چندان ساده نیست و دفاع از آن از چند جهت دشوار است. آیا می‌توان ادعا کرد که دانش کمتر در یک حوزه ممکن است به نتایج بهتری منجر شود؟

آیا واقعاً پژوهشگر باید پیش از آغاز به گردآوری داده‌های خود، از مطالعه پیشینه موضوع اجتناب کند؟

اگر این چنین باشد چگونه پژوهشگر می‌تواند موضوعی مناسب برای پژوهش خود بیابد؟ بی‌تردید فقدان بررسی پیشینه موضوع خطر انجام پژوهش‌های تکراری را افزایش می‌دهد و ممکن است قبلاً پژوهشی مشابه انجام شده باشد.

آیا واقعاً ممکن است پروژه‌ای را طراحی کرد و پیشینه موضوع را نادیده گرفت؟ اگر گلایزر نگران است که مطالعه پیشینه پژوهش، خطر ایجاد پیش فرض‌هایی را راجع به موضوع افزایش دهد، آیا مطالعه نکردن آن احتمال ایجاد پیش فرض‌های دیگری را که به‌طور ناآگاهانه ایجاد می‌شود را افزایش نخواهد داد؟ اگر چنین اتفاقی رخ دهد آیا خطر آن بیش از مورد اول نخواهد بود؟ البته مبدعین نظریه زمینه‌ای از این انتقادهای آگاه بوده و در بخش‌هایی دیگری از آثار خود تلاش کرده‌اند به نحوی پاسخگو باشند. مثلاً گلایزر و اشتراوس (۱۹۷۶: ۳) نوشته‌اند: (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸).

«البته قرار نیست که پژوهشگر به واقعیت موجود در موضوع پژوهش بدون مطالعه نزدیک شود. او باید قادر باشد بر اساس دانسته‌های پیشین خود داده‌های مرتبط را در حجم عظیم داده‌های گردآوری شده شناسایی کرده و در ادامه مقوله‌هایی که این داده‌ها را در کنار هم قرار می‌دهند را شکل دهد. اما تحلیل او از داده‌ها نباید متأثر از یافته‌های پیشین موجود در پیشینه پژوهش باشد».

از سویی دیگر گلایزر و اشتراوس (۱۹۶۷: ۱۶۱)، استفاده از کتابخانه‌ها و آرشیوها را به عنوان منبعی برای گردآوری داده‌ها ذکر کرده‌اند. با این حال و با توجه به سایر نظرهای آن‌ها در خصوص تأثیرناپذیری پژوهشگر از آثار مکتوب قبلی تناقضی در نظرهای شان دیده می‌شود. به بیان دیگر، سرانجام مشخص نیست که پژوهشگر چگونه می‌تواند بدون مطالعه پیشینه موضوع از یافته‌های دیگران نیز به عنوان منبعی

برای گردآوری داده استفاده کند؟ اگر پژوهشگری روش کتابخانه‌ای را برای گردآوری داده برگزیند و تلاش در جهت استفاده از نظریه زمینه‌ای برای تدوین نظریه تازه‌ای داشته باشد آیا همچنان می‌توان چگونگی تحلیل او را استقرایی دانست؟ این در حالی است که چنین روشی با دیدگاه مبدعین نظریه زمینه‌ای و به ویژه گلیزر در تناقض آشکار است (همان: ۱۶۴).

فرآیند تدوین نظریه در نظریه زمینه‌ای نیز با چالش‌ها و پرسش‌های متعددی مواجه است. تولید نظریه در نظریه زمینه‌ای هدف نهایی محسوب می‌شود؛ نظریه‌ای که به عوض اتکاء بر یافته‌های پیشین موجود در پیشینه یک موضوع بر اساس تحلیل استقرایی داده‌های واقعی تدوین شده است. در این زمینه سلدن عنوان می‌کند: در پروژه‌ای که در آن مشارکت داشتیم نظریه زمینه‌ای به عنوان روش پژوهش انتخاب شده و در آن زمان در زمره طرفداران نظریه زمینه‌ای بودم. با این حال در جریان اجرای آن پروژه به این نتیجه رسیدم که علی‌رغم انتظاری که وجود دارد، تدوین نظریه متأثر از پیش‌فرض‌های پژوهشگر است که در چارچوب روش‌شناختی نظریه زمینه‌ای به شکلی تازه در آمده است. حتی پس از انصراف از اجرای نظریه زمینه‌ای در آن پروژه همچنان این اعتقاد در ذهنم باقی ماند (همان: ۱۶۶).

یکی دیگر از نقاط ضعف نظریه زمینه‌ای به زمانی باز می‌گردد که به دلیل چگونگی اجرای پژوهش، یکی از مبانی مهم این روش به اشتباه تفسیر می‌شود. مثلاً بر اساس نظریه زمینه‌ای پژوهشگر باید تا رسیدن به نقطه اشباع به گردآوری داده ادامه دهد (گلیزر، ۱۹۷۸: ۳۵).

از دیگر نقاط ضعف نظریه زمینه‌ای، موردی است که دقیقاً سلدن بدان توجه نموده است: در مراحل از همان پروژه گاهی شرایطی ایجاد می‌شد که نشان از تطابق رویکرد ما با نظریه زمینه‌ای داشت. مثلاً در برخی از شرایط در حالی که می‌توانستیم

به سهولت اطلاعات زیادی از طریق پیمایش به دست آوریم، ترجیح می‌دادیم به گردآوری داده‌های کیفی بپردازیم که از عمق بیشتری برخوردار بود. چنین رویکردی دقیقاً منطبق با رویکرد مبدعین نظریه زمینه‌ای بود. با این حال در مراحل دیگری از طرح مجدداً با چالش‌هایی در استفاده نظریه زمینه‌ای روبرو می‌شدیم. به عنوان مثال در نظریه زمینه‌ای توجه به زمینه و بستر پژوهش اهمیت فراوانی دارد. اما تجربه پژوهش فوق نشان داد، گاهی در بستر پژوهش تمرکز پژوهشگر بر مؤلفه و مؤلفه‌هایی است که آن مؤلفه‌ها به همان اندازه برای شرکت‌کنندگان در پژوهش اهمیت ندارد. مثلاً در جریان پروژه، نقطه تمرکز پژوهشگر رفتارهای اطلاع‌یابی گروه مورد مطالعه بود، اما در مواجهه آنان با پرسش‌های پژوهشگر این امر برای آن‌ها اولویت چندانی نداشته و در مصاحبه‌ها به موضوعات دیگری اشاره می‌کردند. در نتیجه، فرآیند کدگذاری داده‌ها تا حدودی از این شرایط متأثر می‌شد. در نهایت امکان کدگذاری نه به شکلی که گلنزر توصیه می‌کند چندان عملی بود و نه بر اساس نظرهای اشتراوس و کوربین. کدگذاری در آن پروژه بیشتر به دسته‌بندی مفاهیم و حدس و گمان در خصوص وجوه آن‌ها محدود می‌شد. از طرفی، از آن‌جا که در نام‌گذاری مفاهیم از واژگان گروه مورد مطالعه استفاده چندان نمی‌کردم، به تدریج در عمل از مبانی نظریه زمینه‌ای دورتر و دورتر می‌شدم (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸).

نقاط قوت نظریه زمینه‌ای

بر اساس رویکرد اکتشافی نظریه زمینه‌ای، تداوم گردآوری داده‌ها منجر به پدیداری جهت‌گیری‌های جدیدی در فرآیند گردآوری داده‌ها می‌شود. بر اساس نظریه زمینه‌ای همچنین دانش و اطلاعات پیشین پژوهشگر درباره موضوع و یافته‌های پژوهش‌های پیشین نباید در مرحله تحلیل داده‌ها تأثیری بر او داشته و تمام یافته‌ها باید صرفاً بر

اساس داده‌ها بدست آیند. به ویژه گلنزر بر این موضوع تأکید ویژه‌ای داشته و در نوشته‌های خود بارها به آن اشاره کرده است. چرا که قرار است هر نظریه جدیدی که از طریق نظریه زمینه‌ای ایجاد می‌شود صرفاً بر اساس داده‌های گردآوری شده در همان پژوهش باشد و در هیچ مرحله تأثیری از آثار قبلی نپذیرد (گلنزر و اشتراوس، ۱۹۶۷: ۲۵۳). گلنزر و اشتراوس در این خصوص اظهار می‌کنند: پیش از آغاز فرآیند پژوهش، مرور جامع تمامی آثار موجود در پیشینه حوزه مورد بررسی، توانایی پژوهشگر را به عنوان یک نظریه‌پرداز بالقوه کاهش می‌دهد. همچنین گلنزر در ۱۹۷۸ در این باره مجدداً یادآور می‌شود: بر اساس رویکرد ما در نظریه زمینه‌ای، پژوهشگر ابتدا باید داده‌های مورد نیاز خود را از محیط واقعی پژوهشگر گردآوری کند. هم‌زمان با گردآوری داده، او به تحلیل داده‌ها می‌پردازد که نتایج این تحلیل راه را برای تدوین نظریه هموار می‌سازد. هنگامی که نظریه در حال شکل‌گیری به اندازه کافی رشد کرد و به نحو قابل قبولی ریشه در داده‌های گردآوری شده پیدا کرد، آن گاه او می‌تواند پیشینه موضوع را بررسی و مرور کند. در این مرحله او می‌تواند نظریه تازه متولد شده و مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن را با عناصر مرتبط در پیشینه پیوند دهد. از این رو تأثیر پیشینه موضوع بر نظریه تدوین شده پس از شکل‌گیری آن و نه پیش از آن رخ می‌دهد. از این رو، پژوهشگر می‌تواند اطمینان یابد که نظریه او ریشه در داده‌های گردآوری شده توسط خود او دارد و در جریان فرآیند شکل‌گیری تأثیری از پیشینه موضوع نپذیرفته است (گلنزر، ۱۹۷۸: ۳۱).

در پایان باید اذعان داشت که نظریه زمینه‌ای در ابتدای یک پروژه پژوهشی ابزاری کارآمد و رویکردی نویدبخش محسوب می‌شود، اما پیاده‌سازی رضایت بخش آن در عمل کار دشواری است. البته این دشواری در اجرای نظریه زمینه‌ای را نمی‌توان کاستی و نقصانی جدی برای آن تلقی کرد چرا که برخی مؤلفه‌ها و اجزای این روش

ارزشمند و قابل تحسین است. نظریه زمینه‌ای، منشاء تحول بزرگی در پژوهش‌های علوم اجتماعی به شمار می‌آید و روند پژوهش در این حوزه را به نحو قابل توجهی از سیطره کمی‌گرایی آزاد کرده و زمینه را برای پژوهش‌های اکتشافی و گسترش مرزهای دانش در این حوزه فراهم آورده است. پژوهش بنیانی، کانون توجه پژوهشگران حوزه علوم اجتماعی را از تمرکز بر آزمون‌های آماری و تلاش برای تعمیم بخشی به نتایج پژوهش‌ها به مسیر تازه‌ای معطوف ساخته که در آن امکان بیشتری برای مطالعه عمیق پدیده‌های اجتماعی وجود دارد. اجزاء نظریه زمینه‌ای از جمله نمونه‌گیری نظری، امکان لازم را برای کشف شباهت‌ها و تفاوت‌های ویژگی‌های گروه مورد مطالعه فراهم می‌آورد و این همان کاربردی است که از یک ابزار دقیق پژوهشی می‌توان انتظار داشت (منصوریان به نقل از سلدن، ۱۳۷۸).

نمونه عملی پژوهش انجام گرفته با استفاده از رویافت نظریه زمینه‌ای

تحلیل جامعه‌شناختی پیامدهای ورود عناصر مدرن به کردستان^۱ (بررسی موردی: مناطق روستایی موکریان)

روش پژوهش

پژوهش کیفی در واقع هر نوع بررسی است که یافته‌های آن با شیوه‌هایی غیر از روش‌های آماری یا هر گونه کمی کردن به دست می‌آید. در پژوهش‌هایی که خصلت کیفی دارد، داده‌های اصلی اولیه با یکی از دو زبان، زبان فنی پژوهشگر یا زبان روزانه

۱. نمونه عملی از رساله دکتری رشید احمدرش با عنوان: تحلیل تاریخی - جامعه‌شناسی پیامدهای ورود عناصر مدرن به کردستان، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی، گروه مطالعات توسعه، به راهنمایی آقایان دکتر مصطفی ازکیا و دکتر موسی عنبری، استخراج شده است.

پاسخگویان، تولید می‌شود. زبان‌های مذکور برای توصیف رفتارها، روابط اجتماعی، فرآیندهای اجتماعی، نهادهای اجتماعی و به ویژه معناهایی به کار می‌رود که مردم به فعالیت‌های خود، دیگران و نیز به اشیاء و زمینه‌های اجتماعی می‌دهند (بلیکی، ۱۳۸۴: ۳۰۱).

نکته مهم درباره روش‌های کیفی این است که علاوه بر مستندسازی تجربه فردی، ایدئولوژی و ذهنیت، می‌توان با آن‌ها اطلاعاتی درباره ساختارهای اجتماعی، جنبش‌ها و نهادهای اجتماعی به دست آورد. برای مثال متون روایتی مملو از اطلاعات جامعه‌شناختی است و بخش فراوانی از شواهد تجربی به شکل روایت است. (فرازونی^۱، ۱۹۹۸: ۵۱۷). هر پژوهش کیفی حتی اگر طراحی ضعیفی داشته باشد، می‌تواند اشاره‌های ارزشمندی برای نظریه سازی داشته باشد. Alasutari, 1996: (382). بنابراین، روش‌شناسی کیفی ابزارهای لازم را برای توجه به معنا، قدرت و تعامل در حیات اجتماعی فراهم می‌کند و به سوژه‌های مورد بررسی در پژوهش‌ها قدرت عاملیت بیشتری می‌بخشد (ذکایی، ۱۳۸۱: ۱). در پژوهش حاضر، از دو رویکرد نظریه زمینه‌ای و روش‌شناسی مردمی، به عنوان رویکردهای اصلی پژوهش کیفی و نیز از فنون مصاحبه‌های نیمه‌باز، عمیق و نیز سنجه‌های غیرواکنشی (اسناد و مدارک) استفاده شده است.

روش نظریه زمینه‌ای به سبب امتیازات خود، کاربرد وسیعی در پژوهش‌های جامعه‌شناسی و سایر رشته‌ها مانند مدیریت و پزشکی یافته است. از زمان معرفی این رهیافت در سال ۱۹۶۷، معروف شدنش رو به فزونی بوده و به شکل گسترده‌ای به عنوان راهبردی تفسیری در علوم اجتماعی به کار گرفته شده است. به‌طور کلی، می‌توان گفت که در این روش، به جای پیش‌فرض‌های نظری، به داده‌ها و میدان

اولویت داده می‌شود. در روش نظریه مبنایی، بر خلاف رویکرد قیاسی که با نظریه‌ای کلی آغاز می‌شود، کار با مشاهده آغاز می‌گردد و بر پژوهش استقرایی متکی است. البته این بدان معنا نیست که پژوهشگران، اندیشه‌ها یا انتظارات پیشین نداشته باشند (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۰۸).

جامعه آماری در پژوهش حاضر، مناطق روستایی در کردستان موکریان (شامل شهرهای مهاباد، بوکان و پیرانشهر، نقده، اشنویه، سردشت) است که از بین آن‌ها با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند، سه شهر مهاباد، بوکان و پیرانشهر به عنوان سه شهر اصلی در منطقه انتخاب گردید و افراد روستایی با استفاده از تکنیک گلوله برفی، به عنوان جمعیت نمونه، مورد بررسی قرار گرفتند.

اعتبار^۲ و پایایی^۳ پژوهش

در پژوهش‌های کیفی، بیشتر بحث اعتبار مطرح است تا پایایی (این موضوع، ناشی از ماهیت هستی‌شناختی و فلسفی روش‌های پژوهش کیفی است). به اعتقاد اووه فلیک (۱۳۸۷: ۴۱۰)، یکی از روش‌های افزایش اعتبار، "باورپذیر کردن گزینشی" است. منظور وی از اصطلاح مذکور، مستدل کردن متن با نقل قول‌هایی قابل قبول که در پژوهش حاضر، موارد متعددی از آن‌ها به منظور باورپذیر کردن یافته‌های پژوهش بیان شده است. برای سنجش اعتبار و پایایی در پژوهش‌های کیفی به‌طور کلی و مصاحبه‌های عمیق و تاریخ شفاهی به‌طور خاص، از روش زاویه‌بندی^۴ استفاده می‌شود که در آن سه زاویه یا منبع برای ارزیابی و صحت مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای

1 Flick

2 Validity

3 Reliability

4 Triangulation

بررسی صحت تاریخ شفاهی، مانند سایر مدارک تاریخی، انسجام داخلی، مقایسه با سایر منابع، روش‌ها و پژوهشگران لازم است (محمدزاده، ۱۳۸۸). به تعبیری دیگر، زاویه‌بندی یکی از محبوب‌ترین راهبردهای اعتبارسنجی در پژوهش کیفی محسوب می‌شود. راهبرد مذکور، همگرایی مبتنی بر یافته‌ای خاص با استفاده از انواع متفاوت روش‌ها، نظریه‌ها، رویکردها، پژوهشگران و منابع اطلاعاتی است (محمدپور، ۱۳۸۹: ۶۹). برای سنجش اعتبار یافته‌های پژوهش حاضر، علاوه بر استفاده از منابع داده گوناگون، ابتدا یافته‌ها را با متخصصان توسعه روستایی، اساتید محترم راهنما و مشاور، دانشجویان مقطع دکترای دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران و پژوهش‌های تعدادی از نخبگان و افراد تحصیل کرده‌گرد آنان برگزار کرده بودیم، در میان گذاشتیم. علاوه بر این، مقایسه یافته‌های پژوهش با برخی از پژوهش‌های داخلی و خارجی پیشین (برای نمونه، پژوهش‌های ازکیا، رفیع‌فر و محمدپور) به افزایش اعتبار یافته‌های بررسی بسیار کمک کرد. همچنین از آنجایی که به زعم لینکلن و گوبا^۱، (۱۹۸۵) به نقل از فلیک (۱۳۸۷: ۴۲۰) تطابق بر ساخته‌های پژوهشگر با بر ساخته‌های افراد مورد بررسی، بیانگر اعتبار و باورپذیری یافته‌های پژوهش است، در پژوهش حاضر، با "حضور طولانی‌مدت در میدان"، "مشاهده مداوم" و "چندبعدی کردن روش" برای تحقق آن تلاش کرده‌ایم.

یافته‌های پژوهش

مقارن با اولین مراجعه به چند روستای مورد بررسی، سعی کردیم با توجه به اهداف و پرسش‌های پژوهش که البته در اوایل بسیار کلی و گسترده بود، به نمونه‌گیری نظری

^۱ Lincoln and Goba

پردازیم. در همه مراحل نمونه‌گیری و مراجعه به روستاها و برگزاری مصاحبه با جلسه‌های بحث‌گروهی بسیار تلاش کردیم که با اقشار گوناگون، زن و مرد، پیر و جوان تحصیلکرده و بیسواد در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون مصاحبه کنیم. گاهی با مطلعان محلی مانند کدخداها یا روحانی مساجد (تقریباً همه روستاهای مورد بررسی که تعداد آن‌ها به بیش از هفتاد روستا می‌رسید، از روحانی تمام وقت یعنی در تمام فصول سال و مسجد برخوردار بود)، افراد سالخورده و تحصیلکردگان روستایی مصاحبه می‌کردیم. مصاحبه‌ها اغلب از نوع باز و آزاد بود و فقط در هدایت بحث و طرح پرسش مداخله داشتیم. بلافاصله پس از برگشت از روستا، ضمن بررسی یادداشت‌های میدانی که در حین مصاحبه‌ها ثبت می‌شد، نوارهای صوتی پیاده و تصاویر مشاهده می‌گردید. پس از مراجعه‌های اولیه، کم‌کم به تحدید موضوع مورد بررسی پرداختیم و چند جلسه بحث‌گروهی با مطلعان و نخبگان محلی (که عمدتاً تحصیل کرده و دارای مدارج دانشگاهی در حوزه علوم انسانی بودند) برگزار کردیم. پس از بررسی‌های اولیه، پرسشنامه‌ای باز با حدود دوازده پرسش گوناگون طراحی کردیم و از پاسخگویان خواستیم که نظرهای خود را درباره تغییرات به وجود آمده بر اثر ورود عناصر مدرن به جامعه سنتی کردستان در جنبه‌های گوناگون بیان کنند. حدود پنجاه پرسشنامه به دو صورت حضوری و غیرحضوری، یعنی از طریق اینترنت در اختیار نخبگان محلی قرار گرفت که در حدود شش ماه، تقریباً سی پرسشنامه تکمیل شده معتبر، عودت داده شد.

بررسی پرسشنامه‌های مذکور، به شناخت موضوع مورد بررسی و عمق و جهت تغییرات گوناگون بسیار کمک کرد. تجزیه و تحلیل پرسشنامه‌های فوق، ابتدا باعث شناخت بهتر و دقیق‌تر از عناصر مدرن وارد شده به جامعه روستایی و سپس جنبه‌های تغییرات پدید آمده گردید. چنان که دوازده پرسش اولیه که در آن‌ها تقریباً جنبه‌ای از

تغییرات به وجود آمده در جامعه روستایی مورد پرسش قرار گرفته بود، کم‌کم به هشت پرسش، شش و در نهایت، پس از ادغام بخش‌هایی از مسأله که تقریباً هم‌پوشانی داشت، به پنج حوزه تقلیل یافت.

بررسی‌های میدانی و مصاحبه‌های اکتشافی به تدقیق، تحدید و تقلیل مسأله مورد مطالعه بسیار کمک کرد. پنج حوزه نهایی مورد بررسی عبارت است از: (۱) باورها و اعتقادات مذهبی؛ (۲) تعامل و ارتباط اجتماعی؛ (۳) تغییرات خانواده؛ (۴) معیشت و سبک زندگی و در نهایت، حوزه تغییرات فرهنگی و آداب و رسوم.

تعداد مفاهیم، مقولات جزء و عمده به تفکیک حوزه‌های پنج‌گانه مورد بررسی

ردیف	حوزه مورد بررسی	تعداد مفاهیم استخراج شده	تعداد مقولات جزء استخراج شده	مقولات عمده ادغام شده
۱	باورها و اعتقادات مذهبی	۷۸	۱۲	۴
۲	ارتباط و تعامل اجتماعی	۸۷	۱۳	۴
۳	تغییرات خانواده	۱۶۶	۲۱	۴
۴	معیشت و سبک زندگی	۱۷۶	۱۸	۵
۵	تغییرات فرهنگی و آداب و رسوم	۱۲۶	۲۱	۴
جمع		۴۶۸	۸۵	۲۲

در پژوهش حاضر، مصاحبه‌های آغازین جمله به جمله خوانده شد و پس از کدگذاری جملات و پاراگراف‌ها مقولات آغازین پدیدار گردید. با تحلیل خط به خط و همان‌طور که در جدول فوق ملاحظه می‌شود، با استفاده از رویه طرح پرسش، مقایسه و مراجعه مکرر به داده‌ها داده‌های خام به مفاهیم تبدیل گردید. در نهایت، در این مرحله، ۴۶۸ مفهوم، حدود ۸۵ مقوله جزء و ۲۲ مقوله ادغام شده و چهار مقوله عمده ساخته شد.

با توجه به روش تحلیلی مورد استفاده یعنی نظریه مبنایی، مراجعه به میدان، انجام مصاحبه‌ها و تحلیل هم‌زمان آن‌ها تا آخرین مراحل پژوهش و حتی در حین نوشتن گزارش، به‌طور مستمر ادامه یافت. البته پیاده کردن نوارهای ضبط شده که اغلب با دوربین فیلم‌برداری و در بسیاری از مواقع، با تلفن همراه تهیه می‌شد، بسیار دشوار و زمان‌بر بود، به ویژه که بسیاری از روستاییان به زبان کردی صحبت می‌کردند و ناگزیر بودیم آن‌ها را به فارسی برگردانیم.

فرآیند مفهوم‌سازی^۱

پس از برگزاری مصاحبه‌های اولیه که به عنوان مقدمه ورود به میدان در پایان تابستان ۱۳۹۰ انجام شد، سعی گردید با عده‌ای از مطلعان و تحصیل کردگان آشنا به مسایل تاریخی و اجتماعی منطقه مورد بررسی نیز مصاحبه‌هایی انجام شود. پس از انجام مصاحبه‌های مذکور و برگزاری چند جلسه بحث متمرکز گروهی، تقریباً با موضوع مورد بررسی و ابعاد تغییرات پدید آمده از دید نخبگان محلی، آشنایی مختصری حاصل گردید. پس از این مرحله، چارچوب پرسش‌های مطرح شده و حدود و ابعاد موضوع مورد بررسی، شفافیت خاصی یافت. شایان ذکر است که در ابتدا حوزه‌های مورد بررسی، از وسعت بسیار زیادی برخوردار بود. در هر مرحله که مصاحبه‌ها انجام می‌شد، برخی حوزه‌های مورد بررسی و مقوله‌ها که با یکدیگر هم‌پوشانی داشتند، با هم ادغام می‌گردید. برگزاری مصاحبه‌ها و مراجعه به میدان، تا زمان نگارش مطالب به صورت مداوم و بر حسب نیاز و برای رفع ابهام‌ها ادامه یافت.

البته همان‌طور که بیان شد، پس از برگزاری همه مصاحبه‌های فوق، هنگامی که پرسشی درباره مقوله‌ای خاص ایجاد می‌شد، مصاحبه‌های فردی کوتاهی نیز برگزار می‌گردید. در واقع، رفت و برگشت به میدان تا آخرین لحظه‌ها ادامه یافت زیرا پژوهش مبتنی بر نظریه مبنایی، فرآیندی مستمر است و پژوهشگر پس از هر بار مراجعه به میدان، به نکته یا نکاتی درباره موضوع مورد بررسی وقوف می‌یابد.

در نهایت، حوزه‌های مورد بررسی به پنج حوزه به شرح زیر تقبیل یافت که مقوله‌های ادغام شده مربوط به هر کدام از آن‌ها و مقوله عمده یا هسته اولیه و نوع آن در جدول زیر بیان شده است:

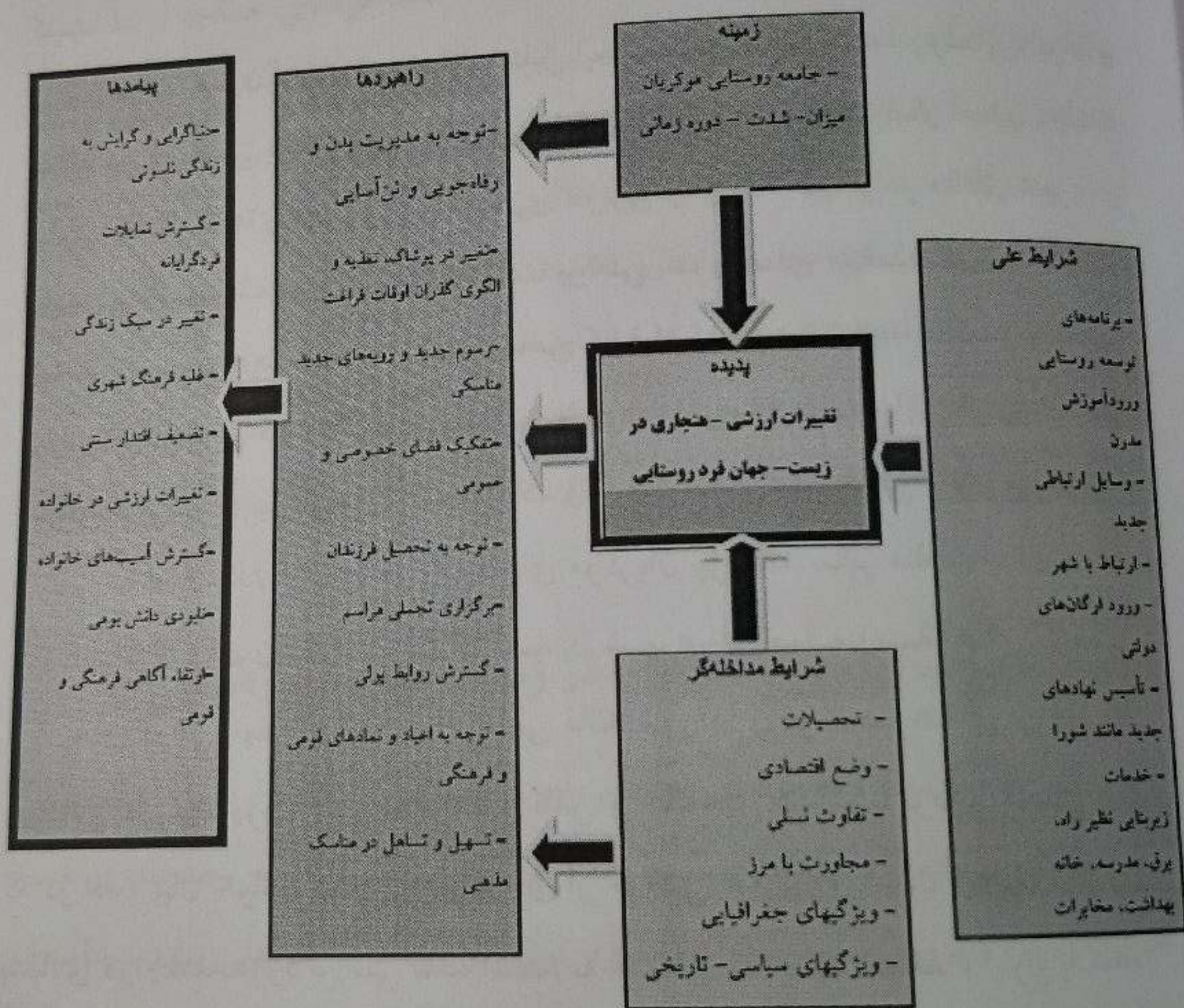
مقولات عمده استخراج شده به تفکیک ابعاد شریطی، تعاملی، پیامدی

ردیف	حوزه مورد بررسی	مقولات جزء	مقولات عمده	نوع مقوله (زمینه‌های تعاملی، پیامدی)
۱	مذهب	۱- دنیاگرایی یا گرایش به زندگی ناسوتی (۱)	دنیاگرایی یا گرایش به زندگی ناسوتی	پیامدی
		۲- تضعیف اقتدارستی یا تضعیف جایگاه مردان دین (۲)		پیامدی
		۳- ارتقای آگاهی مذهبی مردم (۳)		زمینه‌ای
		۴- مقاومت مذهبی یا تداوم نقش مذهب (۴)		تعاملی
۲	تعامل اجتماعی	۱- تضعیف شبکه‌های ارتباطی سنتی (۱)	گسترش تمایلات فردگرایانه (۲)	پیامدی
		۲- کاهش نفوذ اجتماعی (۲)		تعاملی
		۳- گسترش تمایلات فردگرایانه (۳)		پیامدی
		۴- گسترش روابط برونگرومی (۴)		زمینه‌ای
۳	خانواده	۱- گرایش به تقارن در روابط بین اعضای خانواده (۱)	تغییرات ارزشی در خانواده (۲)	پیامدی
		۲- افزایش آسیب‌های خانواده (۲)		زمینه‌ای
		۳- تغییرات ارزشی در خانواده (۳)		پیامدی
		۴- تغییر در الگوهای مسرگ‌گزینی (۴)		زمینه‌ای
۴	معیشت و سبک زندگی	۱- گرایش به زندگی شهری	تفسیر سبک زندگی	پیامدی
		۲- افزایش امید به زندگی		پیامدی
		۳- نابودی ارزش برمی		پیامدی
		۴- توجه به مدیریت بدن		زمینه‌ای
		۵- پیوند شاخص‌های اقتصادی		زمینه‌ای
۵	مسایل فرهنگی	۱- ارتقای آگاهی قومی	ارتقای آگاهی قومی	پیامدی
		۲- همگرایی شهر و روستا یا غلبه فرهنگ شهری		پیامدی
		۳- تضعیف اقتدارستی		پیامدی
		۴- اهمیت عامل زمان		زمینه‌ای

کدگذاری محوری: در این مرحله از پژوهش سعی کردیم مفاهیم و مقوله‌های اولیه در مرحله کدگذاری باز را بار دیگر و با استفاده از مدل پارادایمی، دوباره در ارتباط با یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم. در این مرحله نیز دو راهبرد "پرسش" و "مقایسه" به‌طور منظم مورد استفاده قرار گرفت.

کدگذاری انتخابی: کدگذاری انتخابی^۱ بر آخرین قدم در تجزیه و تحلیل دلالت دارد. در این مرحله، ادغام مفاهیم بر محور مقوله اصلی و تکمیل مقوله‌هایی انجام می‌شود که به گسترش و اصلاح نیاز دارد. همچنین یادداشت‌ها و نمودارها مانند یک آینه، پیچیدگی و عمق تفکری را نشان می‌دهد که باعث پیدایش نظریه می‌شود (کوربین و اشتراوس، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

نمودار (مدل نهایی) پارادایمی پیامدهای ورود عناصر مدرن به جامعه روستایی کردستان



شرایط علی مربوط به مقوله مرکزی در مدل نهایی

با توجه به آنچه که در بخش‌های قبلی و به ویژه در مدل‌های مربوط به بخش کدگذاری محوری مورد توجه قرار گرفت، تغییر در زندگی افراد مورد بررسی، پیامد و نتیجه ورود مجموعه‌ای از عوامل جدید است که "یا" عناصر مدرنیته "نامیده می‌شود. با نگاهی به نمودار بالا می‌توانیم برخی از عمده‌ترین عناصر مذکور را در ذیل بیان کنیم.

"آموزش مدرن"، شاید عمده‌ترین دلیل ایجاد تغییرات در جامعه روستایی ایران و منطقه مورد بررسی باشد. گرچه مدارس جدید که متعاقب روی کار آمدن دولت پهلوی و سیاست‌های موسوم به "نوسازی اتوبانی و از بالا" در بیشتر مناطق شهری و روستایی تأسیس شد، در اوایل با مخالفت برخی گروه‌های متنفذ مانند مالکان و روحانیون مذهبی (هر کدام به دلایلی خاص که قبلاً بیان شد) مواجه گردید، به تدریج مورد پذیرش مردم قرار گرفت. به گونه‌ای که امروزه در بسیاری از روستاهای دورافتاده کردستان نیز افرادی با تحصیلات و مدارک بالای دانشگاهی یافت می‌شود. پس از اصلاحات ارضی، در روستاهای موکریان نیز مانند سایر مناطق ایران، شاهد ورود انواع گوناگون مظاهر زندگی مدرن شهری از جمله رسانه‌های گروهی، ارگان‌های دولتی، نهادهای جدید اجتماعی مانند شوراهای و نیز مجموعه‌ای از خدمات زیربنایی نظیر راه، برق، آب، مخابرات و تلفن و خانه‌های بهداشت بودیم. همان‌طور که در ادامه بیان خواهد شد، مجموعه‌ای از عوامل مذکور، باعث ایجاد تغییرات بسیاری در جامعه مورد بررسی شده است، به گونه‌ای که اینک شاهد وقوع پدیده "تغییرات ارزشی - هنجاری در زیست‌جهان افراد" مورد بررسی هستیم.

زمینه

به لحاظ تاریخی، منطقه مورد بررسی حائز اهمیت خاصی بوده است و هست. زیرا در محدوده مرزی سه کشور ایران، عراق و ترکیه قرار دارد. از این رو، در طول تاریخ مناسبات سیاسی بین کشورهای فوق، به طرق گوناگون بر زندگی و وضعیت ساکنان این منطقه تأثیر گذاشته است. برای نمونه، در جنگ‌های میان دولت عثمانی و صفویه، هر کدام به دلایل و منافع خاص خود، از کردها که اصالتاً مردمانی جنگجو و سلحشور بودند، علیه یکدیگر استفاده کرده‌اند. بنابراین، منطقه موکریان به لحاظ تاریخی، جغرافیایی و سیاسی، همواره از اهمیتی راهبردی برخوردار بوده است. همین امر باعث شده است که جنبش‌های متعدد سیاسی، نظامی و اجتماعی فراوانی در این منطقه پدید آید. ذکر موارد تاریخی فوق، از آن رو اهمیت دارد که نوع و ماهیت تغییرات ایجاد شده در نتیجه ورود عناصر مدرن را واجد برخی ویژگی‌های خاص و گاهی منحصر به فرد می‌کند. چنان که موکریان مرکز عمده‌ترین جنبش سیاسی معاصر کردی، یعنی؛ جمهوری خودمختار کردستان در سال ۱۹۴۶ (۱۲۳۴ شمسی) به مرکزیت مهاباد بوده است.

پدیده (تغییرات ارزشی - هنجاری در زیست جهان فرد روستایی)

همان طور که بیان شد، در نواحی مورد بررسی "تغییرات گسترده ارزشی - هنجاری" در "زیست - جهان فرد روستایی" در حال وقوع است. با این وصف، در همه حوزه‌های مورد بررسی، از جمله در حوزه باورها و اعتقادات مذهبی مردم، مناسک مذهبی، ارج و قرب روحانیون، شیوخ و مردان دین و نیز باورهای نظیر زیارت قبور، نوشتجات و غیره، تغییرات فراوانی مشاهده می‌شود. در حوزه ارتباطات و تعامل اجتماعی و پدیده‌هایی نظیر میزان تعاون و همکاری، اعتماد به یک دیگر، هنجار

معامله متقابل، دید و بازدیدها و شرکت در مراسم عروسی و عزای نیز گرایش‌ها و ترجیحات افراد مورد بررسی قابل توجه است. بیشترین تغییرات پدید آمده در حوزه مسایل مرتبط با خانواده است. اینک جامعه روستایی با مسایل عمده‌ای روبروست که غالباً منشاء شهری دارد. ظاهراً به دلایلی که بیان خواهد شد، شهر نه تنها ارزش‌های خود، بلکه مسایل و آسیب‌هایی مانند اعتیاد، طلاق، انحرافات جنسی و غیره را نیز به جامعه روستایی صادر کرده است. مواجهه خانواده روستایی با عوامل نوین به ویژه رسانه‌های جدید ارتباطی، آن را در شرایطی نامتعادل قرار داده است. در این حوزه گرایش‌های تجملی در حوزه تزئینات و وسایل مصرفی، نوع تغذیه، وسایل آرایشی و دکوراسیون منزل نیز به وجود آمده است. در حوزه معیشت و سبک زندگی نیز تغییرات فراوانی در زندگی مردم مورد بررسی مشاهده می‌شود. گرایش‌های سبک زندگی شهری در همه مسایل جالب توجه است. بیشترین تغییرات در حوزه بهداشت پدید آمده است که خود زیربنای تغییرات در سایر حوزه‌ها نیز شده است. گسترش شاخص‌های بهداشتی، زمینه‌ساز افزایش امید به زندگی شده است. همین امر باعث تغییر شکل و بعد خانواده‌های روستایی شده است. اکنون گرایش به تشکیل خانواده هسته‌ای و برون‌همسری و منسوخ شدن اشکال اجباری ازدواج مشاهده می‌شود. به‌طور کلی، گرایش به بهبود روابط بین زن و مرد و تقارن در روابط بین اعضای خانواده وجود دارد. همچنین در حوزه مسایل مرتبط با عشق و مسایل جنسی نیز تغییرات فراوانی ایجاد شده است. برای نمونه محمد یکی از روستاییان جوان که حدوداً ۳۰ سال دارد و دو سال است که ازدواج کرده است، در این باره چنین می‌گوید:

«... البته خیلی طبیعی است. همه چیز تغییر کرده. زندگی تغییر کرده. در گذشته به علت نوع زندگی و کمبود امکانات رفاهی، پدران و مادران ما طبق عادت اجداد خود

رفتار می‌کردند. زن و مرد توقع کمی از یکدیگر داشتند ولی حالا همه چیز عوض شده. توقع زنان بالا رفته. امکانات جدید می‌خوان. ببینید زنان کار کمتری دارند. وقت زیادی را پای تلویزیون و ماهواره می‌گذرانند. آن‌ها فیلم و سریال‌های عشقی و گاهی صحنه‌دار می‌بینند. قبلاً زنان و دختران برای آرایش خود از داروهای گیاهی مانند خه نه، کل^۱ و لباس‌های زنانه دست بافت با رنگ‌های متنوع و شاد استفاده می‌کردند. حالا از انواع کرم و وسایل آرایشی تبلیغی استفاده می‌کنند. خانه بهداشت هم تأثیر زیادی داشته. در مورد مسایل زنانه، انواع بیماری‌ها، وسایل پیشگیری و تنظیم خانواده، مسایل جنسی و بسیاری از موارد دیگر به آن‌ها آموزش می‌دن. خلاصه مسایل خیلی فرق کرده و شهری و روستایی هم نمی‌شناسد."

از جمله موضوعات دیگری که می‌توان در حوزه تغییرات مرتبط با مسایل خانواده، به ویژه وضعیت زنان و دختران بیان کرد، ختنه زنان است که بر روابط عشقی و مسایل جنسی نیز تأثیر می‌گذارد. مصاحبه با افراد مورد بررسی، به ویژه با دو تن از بهورزان محلی، پژوهشگر را در این زمینه خاص مجاب کرد که ماقطعاً با کاهش میزان "ختنه دختران" در کردستان روبرو هستیم. هر چند ممکن است که در برخی از روستاهای دورافتاده، مواردی از ختنه دختران دیده شود، اما روند کلی آن رو به کاهش است. ظاهراً سطح تحصیلات والدین، به ویژه آگاهی‌های بهداشتی که بهورزان و بهیاران به روستاییان به ویژه به زنان روستایی ارائه می‌کنند، در این حوزه تأثیر فراوانی داشته است.

۱. مواد آرایشی سنتی که منشاء گیاهی داشت و معمولاً افراد بومی ماهر و باتجربه در حوزه دانش بومی مربوط به گیاهان دارویی، آن‌ها را می‌ساختند یا از افراد دوره‌گردی به نام «ورده واله فروش» خریداری می‌شد.

شرایط مداخله‌گر کنش

در پژوهش حاضر، "وضعیت اقتصادی"، "تحصیلات" و "تفاوت نسلی" شرایط مداخله‌گری است که به کارگیری راهبردها را در زمینه "تغییرات ارزشی-هنجاری" تسهیل یا محدود می‌کند. وضعیت اقتصادی زندگی روستاییان می‌تواند تغییرات مذکور را تسهیل کند. گروه از افراد به‌طور معمول به لحاظ "معماری منازل"، "وسایل و تزیینات خانه"، "پوشاک" و بکارگیری فناوری جدید و نیز سایر جنبه‌های زندگی، بیشتر خود را با تغییرات فوق وفق داده‌اند.

راهبردهای تعاملی کنش

"راهبرد" ساز و کار و تدبیری است که در برخورد با یک "پدیده" خاص به کار گرفته می‌شود. افراد مورد بررسی در حوزه "باورها و ارزش‌های مذهبی" راهبردهایی مانند "کاهش مراجعه به شیوخ" یا "کاهش استفاده از ادعیه و نوشتجات" یا "تسهیل و تساهل" را در انجام مناسک مذهبی مانند نمازهای جماعت، نماز عید یا روزه گرفتن به ویژه در فصول بهار و تابستان مورد توجه قرار داده‌اند. هر چند تداوم نقش مذهب نیز خود را در قالب‌هایی مانند "گرایش به سفر حج توسط متمولان جوان"، "نمایشی شدن و کالایی شدن سفر حج" - که افراد متمول و متنفذ روستایی برای نشان دادن منزلت اجتماعی و "تمایز" خود با دیگران به آن متوسل می‌شوند - یا در مواردی "راست‌آیینی" نشان داده است که مورد اخیر، بیشتر ماهیتی وارداتی داشته است.

روستاییان در حوزه "ارتباط و تعامل اجتماعی"، با بکارگیری راهبردهایی مانند "برقراری روابط پولی" و استفاده از فناوری در برقراری ارتباط و پیوندهای اجتماعی خود سعی کرده‌اند تغییراتی نظیر "تضعیف شبکه‌های ارتباط سنتی"، "کاهش تعاون

اجتماعی"، "گسترش روابط برون‌گروهی" را سهل‌تر بپذیرند یا دست کم با آن کنار آیند. این وضعیت به ویژه در میان جوانان و افراد تحصیل‌کرده روستایی مشاهده می‌شود که به دلیل کهنلت سن افراد نسل اول، به تدریج مدیریت خانواده و روستا را در اختیار می‌گیرند.^۱ مصداق آن، عضویت جوانان در شوراهای اسلامی است که در برخی از موارد، باعث ایجاد تضاد نسلی نیز شده است. به گونه‌ای که افراد مسن و نسل اول، دور شدن خود از نهادهای نظارتی و مدیریتی روستا مانند دهیاری یا شوراهای اسلامی را به معنی خلعید و کاهش اقتدار و منزلت اجتماعی خود تلقی می‌کنند.

روستاییان در حوزه خانواده نیز با بکارگیری راهبردهایی مانند "توجه به تحصیل فرزندان"، "انتخاب الگوهای جدید همسرگزینی" و "تفکیک فضای خصوصی و عمومی در معماری" شاهد تغییرات ارزشی پدید آمده در این حوزه بوده‌اند. شایان ذکر است که خانواده روستایی هنوز از جایگاه و اهمیت فراوانی برخوردار است و بسیاری از تصمیم‌های مرتبط با زندگی اعضا در کانون خانواده اتخاذ می‌شود، اما در سالیان اخیر، افراد تمایل بیشتری به پذیرش "برابری و تقارن در روابط بین اعضای خانواده" نشان داده‌اند. به عبارت دیگر، زنان و کودکان از جایگاه بهتری برخوردارند و در تصمیم‌های مربوط به خانواده، بیشتر از قبل، با آنها مشورت می‌شود.

"برگزاری تجمعی مراسم" و استقبال از "رویه‌های جدید مناسکی" مانند جشن تولد، سالگرد ازدواج و غیره از دیگر راهبردهای روستاییان است. البته راهبردهای مذکور، همواره جنبه مثبت ندارد و در مواردی مانند فراموشی برخی سنن گذشته نظیر هنجار همیاری‌های گروهی یا "هه ره وه ز" ضمن زمینه‌سازی برای پذیرش رسوم

۱. مشاهدات میدانی محقق، بیانگر آن است که به طور تقریبی، حدود نود درصد از اعضای شوراهای اسلامی روستا را افراد جوان و تحصیل‌کرده تشکیل می‌دهد.

جدید و عمدتاً شهری به فراموشی "دانش بومی" و برخی از رسومی انجامیده است که به‌طور سنتی کارکردی مثبت و سازنده در جامعه روستایی داشتند. در سالیان اخیر، با گسترش دامنه دو عامل "تحصیلات" و "رسانه‌های گروهی" به ویژه شبکه‌های ماهواره‌ای، توجه به نمادهای قومی و فرهنگی مانند عید نوروز و چهارشنبه‌سوری گسترش یافته است. این موارد نیز راهبردی برای شناساندن "تمایز گروه قومی" از دیگران و راهی برای مقابله با سیاست‌های یکسان‌سازی و یکدست‌انگاری جامعه متکثر و اصالتاً "موزاییکی" جغرافیای ایران شده است.

همان‌طور که بیان شد، از جمله راهبردهای دیگری که روستاییان در مواجهه با ورود عناصر مدرن و امواج مدرنیته به قلمرو زیست جهان‌شان به کار گرفته‌اند و می‌گیرند، "توجه به مدیریت بدن"، "رفاه‌جویی و تن‌آسایی" است. گسترش بهداشت به ویژه در قالب خانه‌های بهداشت و بیمه‌های روستایی باعث شده است که روستاییان مورد بررسی درباره "راه‌های پیشگیری و کنترل مولید"، "روابط عشقی و جنسی"، "تفکیک فضای خصوصی و عمومی در معماری خانه‌های روستایی" که آزادی و انتخاب بیشتری برای اعضای خانواده به ویژه زوج‌های جوان فراهم کرده است، تعبیه حمام و دستشویی، استفاده از مواد آرایشی و انواع محرک‌های جنسی که پیوسته از رسانه‌های جمعی به ویژه کانال‌های ماهواره‌ای تبلیغ می‌شود، اطلاع بیشتری یابند و رغبت فراوانی به پذیرش تن و "تن به مثابه یک رسانه" داشته باشند البته هر چند جامعه روستایی به‌طور کلی تحت تأثیر تغییرات مذکور است، "شدت" و "میزان" این تغییرات در بین نسل‌های دوم و به ویژه افراد نسل سومی که غالباً تحصیلکرده هستند و با مظاهر جامعه شهری بیشتر ارتباط دارند، بیشتر از افراد نسل اول غالباً سالخورده و بی‌سواد است.

راهبرد دیگری که افراد جامعه مورد بررسی، در مقابل "تغییرات ارزشی-هنجاری" در نتیجه ورود عناصر مدرن اتخاذ کرده‌اند، تغییر در نوع و کیفیت پوشاک، مواد تغذیه‌ای و خوراکی و نیز گذران اوقات فراغت است. برای نمونه، در حوزه اوقات فراغت مشاهده گردید که چگونه حتی در فصول بهار و تابستان که فصل کار و تولید در روستا است، جوانان روستایی به تماشای بازی‌های فوتبال ملی و بین‌المللی می‌نشینند و در اماکن عمومی و مغازه‌های روستا با یکدیگر به بحث و گفت‌وگو درباره آن می‌پردازند.^۱ مشاهدات بیانگر این است که با گذر تدریجی زمان و افزایش ورود عناصر مدرن به جامعه روستایی، هم‌رنگی بیشتری بین سبک‌های زندگی شهر و روستا پدید می‌آید. در واقع، به تعبیر یکی از پژوهشگران برجسته روستایی، فرآیند "شهری شدن روستا"ها در حال وقوع است. چنان که یکی از روستاییان در این باره چنین می‌گوید:

"ماهواره باعث تغییرات زیادی در نوع پوشش اهالی شده است. برای مثال، قبل از اینکه ماهواره به روستای ما بیاید، اهالی لباس‌های گشاد، بلند و متناسب با فرهنگ بومی خود می‌پوشیدند و با ظاهری کاملاً ساده بیرون می‌رفتند. ولی الان با آمدن آن به روستا، اکثریت افراد لباس‌های کاملاً تنگ و کوتاه، کفش‌های جورواجور، موهای

۱. محقق در شبی که بازی پایانی فوتبال جام ملت‌های اروپا، بین دو تیم اسپانیا و ایتالیا برگزار می‌شد، در یکی از روستاهای شهرستان پیرانشهر به نام لیک بن حضور داشت که در فاصله حدوداً ۴۵ کیلومتری پیرانشهر به سمت مهاباد قرار دارد. محقق در یکی از مغازه‌های به سبک سوپرمارکت‌های لوکس شهری (دارای دو یخچال ویترونی و مخصوص بستنی که انواع نوشیدنی‌ها در آن قرار داشت و تقریباً هر چیز مورد نیازی در آن یافت می‌شد) با ناباوری مشاهده کرد که جوانان روستایی با اشتیاق فراوان علاوه بر بحث درباره بازی‌ها، درباره تیم‌های شرکت‌کننده و حتی بازیکنان تیم‌ها، اطلاعات فراوان و به‌روزی داشتند. آنها به طور دسته‌جمعی علاوه بر تماشای این بازی، به تفسیر آن نیز می‌پرداختند.

آرایش شده به سبک غربی و چشم‌وهم‌چشمی‌های زیاد به بار آمده است. امروزه در روستا با پوشیدن این گونه لباس‌ها، دختران و زنان را نمی‌توان از هم تشخیص داد.^۱ همان طور که از نقل قول بالا استنباط می‌شود، اینک پوشیدن "مانتو و شلوار" در بین دختران و زنان جوان روستایی، "کت و شلوار" یا شلوارهای "لسی" و "جین" در بین مردان و پسران جوان، پذیرش همگانی یافته است.^۱ به ویژه نسل سومی‌های جامعه روستایی به تعبیر بوردیو به منظور به نمایش گذاشتن "تمایز" خود با نسل‌های اول و دوم روستایی که غالباً بیسواد هستند و از ذائقه‌ای خاص با ویژگی‌های جامعه روستایی برخوردارند، از سبک‌های نوین استقبال می‌کنند و به مصرف "کالاهای فرهنگی" مشابه شهری‌ها می‌پردازند. در حالی که تا کمتر از یک دهه قبل به دلیل ویژگی‌های خاص منطقه مورد بررسی، نوعی نگاه منفی به موارد فوق وجود داشت. برای نمونه، پوشیدن مانتو و شلوار برای دختران و زنان روستایی گرد تقریباً "عار" محسوب می‌شد. در حال حاضر، وضعیت مذکور، نه تنها عار نیست، بلکه مدهای جدید آرایشی در میان زنان و دختران و حتی پسران روستایی رواج یافته است و افراد نسل اول و پدران و مادران، سخت‌گیری کم‌تری در این حوزه دارند. اینک

۱. یکی از معمرین روستای لک بن، به نام مام رحیم بیان می‌کرد که چگونه در خانواده آنها، فقط یک دست کت و شلوار با یک کلاه پهلوی وجود داشت. ایشان تعریف می‌کرد که هر وقت یکی از اعضای خانواده برای خرید چیزی به شهر - که در آن زمان معمولاً مهاباد بود - می‌رفت، آن کت و شلوار را می‌پوشید. چون گفته می‌شد که در صورت پوشیدن لباس کردی، مأموران دولت شال کردی را که مردان کرد بر سر می‌گذاشتند، از سر آنان برمی‌داشتند یا به نشانه تحقیر و اذیت آنها، تکه‌ای از شلوار کردیشان را می‌بریدند. این امر مقارن با اجرای طرح یکسان‌سازی پوشش و کشف حجاب بود که در زمان رضاشاه انجام شد. البته همان طور که قبلاً بیان شد، طرح مذکور با مقاومت‌های فراوانی در کردستان مواجه شد که شدیدترین حالت آن، قیام ملاخلیل، روحانی کرد بود که بعدها از جنبش تحت رهبری وی، با نام "قیام ملاخلیل" یا "جنبش شاپکو" یاد می‌شد.

تماشای تلویزیون، ماهواره و سریال‌های کردی و فارسی به بخشی از "الگوی گذران اوقات فراغت" تبدیل شده است. شایان ذکر است که سریال‌های با محتوای عشقی که روابط نسبتاً سهل‌گیرانه عشقی و جنسی را ترویج می‌کنند، از مقبولیت عام برخوردار است.

پیامدهای به کارگیری راهبردها

به کارگیری هر یک از راهبردها، پیامدهای مربوط به خود را دارد. برای مثال، اتخاذ راهبرد "تغییر وسایل منزل" موجب افزایش نیازهای روستاییان، گسترش مصرف‌گرایی، تغییر در عادات و الگوی مصرفی، گسترش خانواده‌هسته‌ای، رفاه‌جویی و تن‌آسایی روستاییان می‌شود. تشویق والدین به ادامه تحصیل فرزندان و سرمایه‌گذاری آنان در حوزه تحصیل فرزندان، پیامدهایی مانند پیدایش روحیه رفاه‌جویی، افزایش سطح انتظارات، فقدان تمایل جوانان به انجام فعالیت‌های کشاورزی و دامداری و حرکت جامعه به سمت الگوهای فردگرایانه را داشته است که در قسمت‌های قبل درباره هر یک از آنها توضیحاتی بیان شد.

وقوع پدیده "تغییرات ارزشی - هنجاری در زیست جهان" در جامعه مورد بررسی، پیامدهای متعددی داشته است. "دنیاگرایی و گرایی به زندگی ناسوتی" از جمله پیامدها به ویژه در بین افراد تحصیل کرده و نسل سوم است. این امر پیامد "کمرنگ شدن نقش مذهب" برای نمونه در امور مرتبط با معاملات، گسترش تساهل دینی و تضعیف برخی مناسک مذهبی مانند شرکت در نمازهای جماعت، کاهش جایگاه "زکات‌دهی" می‌باشد. البته شایان ذکر است که با وجود تغییرات مذکور، جامعه مورد بررسی از صبغه مذهبی برخوردار است و تقید به امور مذهبی، به ویژه در بین افراد میانسال و سالخورده روستایی هنوز پا برجاست. در ضمن، از نشانه‌های دیگر

"دنیاگرایی" می‌توان "تضعیف جایگاه مردان" دین از جمله روحانیون و شیوخ را بیان کرد. اما در این ارزیابی، همواره باید احتیاط کرد. بدین معنی که منظور ما، تغییرات در مقایسه با گذشته و قبل از فراگیری ورود عناصر مدرن به جامعه مذکور است. علاوه بر این، می‌توان "ارتقای نسبی آگاهی مردم" به ویژه تحت تأثیر افزایش سطح تحصیلات و حضور رسانه‌های دیداری و شنیداری و ارتباط بیشتر با شهر را بیان کرد. از نشانه‌های این آگاهی، کاهش بسیار "باور به جبر و قدرگرایی" با خرافه‌پرستی است. هر چند مردم هنوز تا حدودی به "شفابخشی" برخی نوشتجات، ادعیه، اماکن متبرکه مانند خانقاه‌ها و غیره باور دارند ولی به تدریج از "شدت" و "میزان" باورها و ارزش‌های مذکور کاسته می‌شود. شاید در برخی موارد، بتوان برخی گرایش‌های افراطی مذهبی و راست‌آیینی را به "مقاومت" مردم در مقابل تغییرات ایجاد شده نسبت داد. در هر حال، مشاهدات بیانگر تغییر جهت گرایش‌های مردم به شیبی ملایم به سوی امور "این جهانی" است.

"گسترش تمایلات فردگرایانه" از دیگر پیامدها در بین افراد جامعه روستایی مورد بررسی است. هر چند "فردگرایی" به معنای کامل جامعه‌شناختی تحقق نیافته است، "برقراری روابط پولی" در پیوند با یکدیگر و با افراد بیرون از جامعه روستایی، استفاده از فناوری‌های ارتباطی ضمن "تضعیف شبکه‌های سنتی ارتباط" و گسترش "روابط برون‌گروهی" در معاملات، مناسبت‌های گوناگون و ازدواج، راه را برای بروز تمایلات "فردگرایانه" و تأثیرپذیری کم‌تر از جمع و اجتماع هموار کرده است. در واقع، این مسأله خود را در "تغییر سبک زندگی" روستاییان نشان می‌دهد.

ورود عناصر گوناگون نوسازی از حدود یک سده پیش به جامعه روستایی موکریان که البته طی یک دهه گذشته "شدت" و "فراگیری" بیشتری یافته، باعث شده است که روستاییان به میزان بیشتری به زندگی شهری گرایش یابند که اصالتاً ماهیتی "مصرفی"

دارد. "بهبود نسبی وضع اقتصادی" مردم، به ویژه پس از سال‌های جنگ و پشت سر گذاشتن ناامنی‌های اوایل انقلاب، باعث افزایش "امید به زندگی" شده است که خود را به شکل "کنترل مولید"، پیشگیری و مداوای بسیاری از بیماری‌های مسری مانند جزام و نیز بهبود نسبتاً خوب شاخص‌های بهداشتی در روستاهای مورد بررسی نشان می‌دهد. تغییر سبک مذکور نه تنها در استفاده گسترده از وسایل و امکانات شهری و دکوراسیون منزل، بلکه در معماری روستا، مصالح به کار رفته، مقاوم‌سازی مساکن روستایی، و اجرای طرح‌های هادی نیز مشاهده می‌شود. چنان که در حوزه معماری روستایی، تحقق نسبی "عدالت و آزادی در تفکیک فضا" را ملاحظه می‌کنیم. مطالب مذکور بیانگر غلبه "فرهنگ شهری" در روستاهاست. البته "فاصله از شهر" یا "راه‌های ارتباطی" بر "شدت" و "میزان" پدیده فوق تأثیر می‌گذارد. به‌طوری که در روستاهای بزرگ تر و نزدیکتر به شهر که رفت و آمد روستاییان به شهر بیشتر است و افراد ارتباط بیشتری با شهر دارند و می‌توانند برخی کالاهای تولیدی مانند لبنیات و میوه‌ها را به‌طور مستقیم به بازارهای شهری عرضه کنند، تمایل به مظاهر زندگی شهری بیشتر مشاهده می‌شود. اصولاً در بسیاری از روستاهای مذکور، تفکیک و بازشناسی خانه‌ای روستایی از خانه‌ای شهری بسیار دشوار و شاید غیرممکن باشد.

شاید بارزترین نشانه "تغییر سبک زندگی" را بتوان در "توجه به مدیریت بدن" مشاهده کرد. اینک در جامعه روستایی، "بدن" علاوه بر کارکردهای سنتی نظیر "وسیله کار و تولید"، "وسیله بقا" و "تداوم نسل" واجد کارکردهای نوینی نیز شده است. در واقع، "بدن به مثابه یک رسانه" نگریسته می‌شود که به‌طور مداوم خود را در مناسبت‌های روزانه بازتولید می‌کند. چنان که گسترش گرایش به آرایش، توجه به زیبایی پوست و مو و چهره، استقبال از مدهای جدید، بیانگر گسترش توجه به بدن در کنش‌های متقابل روزانه است.

شاید به جرأت بتوان گفت که بیشترین تغییرات در حوزه "مسایل خانواده" پدید آمده است. به گونه‌ای که شاهد "تغییرات ارزشی" عمده‌ای در این حوزه هستیم. از جمله شاخصه‌های تغییرات مذکور "گرایش به تقارن در روابط بین اعضای خانواده" است که پیامدهای آن، "تضعیف مردسالاری"، "کاهش تبعیض جنسیتی"، "کاهش خشونت" و "بهبود وضع زنان و کودکان"، "استقلال نسبی اعضا"، "توجه به تحصیلات و سرگرمی‌های فرزندان" را شامل می‌شود. اکنون "تضعیف شبکه‌های سنتی"، "افول ارزش‌ها و اقتدار سنتی"، "تغییر نگرش به طلاق، روابط بین دو جنس، مسأله عشق و مسائل جنسی و غیره" ملاحظه می‌شود. الگوهای سنتی ازدواج و همسرگزینی تا حدود فراوانی تغییر یافته و با الگوهای شهری، هماهنگ‌تر شده است. برای نمونه، شاهد کاهش ازدواج‌های اجباری، کاهش ازدواج‌های درون‌گروهی و فامیلی و شیوه‌های سنتی ازدواج و مراسم آن هستیم. در بسیاری از روستاها، به ویژه روستاهای بزرگ و نزدیک‌تر به شهر، شکل و نوع مراسم ازدواج، کاملاً حالت شهری یافته است. ازدواج‌ها به‌طور معمول در تالارهای شهری بزرگ برگزار می‌شود که نوع مراسم و چگونگی پذیرایی از میهمانان، تفاوتی با مراسم شهری ندارد. علاوه بر این، ازدواج در روستاها به‌طور سنتی در فصل‌هایی غیر از بهار و تابستان، به ویژه در ماه‌های آخر پاییز و حتی صرفاً در روزهای خاصی مانند دوشنبه و پنج‌شنبه برگزار می‌شد، این وضعیت نیز دیگر چندان مشاهده نمی‌شود و روستاییان خود را به ماه یا روز خاصی مقید نمی‌دانند.

به تدریج با گذشت زمان، بیشتر به این واقعیت پی می‌بریم که "روستا تداوم شهر" است. در واقع، "روستا حیات‌خلوت شهر" است. برای همین، چندان نباید تعجب کرد که انواع گوناگون مسایل و آسیب‌های شهری، به ویژه در حوزه خانواده، به روستاها نیز تسری یابد. چنان که در بسیاری از روستاهای مورد بررسی، شاهد آسیب‌هایی نظیر

طلاق، اعتیاد، تنش در خانواده، اختلاف بر سر ارث، روابط خارج از خانواده و غیره هستیم. در حقیقت، همه مطالب مذکور، وقوع "تغییرات ارزشی در خانواده" را تأیید می‌کند.

از پیامدهای دیگر، "ارتقای آگاهی قومی و فرهنگی" است. مطالعات حاکی از آن است که طی یک دهه اخیر، بیشتر تحت تأثیر دو عامل "تحصیلات" و "رسانه‌های گروهی" مردم مورد بررسی نسبت به هویت فرهنگی و قومی خود آگاهی بیشتری یافته‌اند. این مسأله خود را در توجه روزافزون به برگزاری مراسم سال نو نشان داده است، به نحوی که در آن نمادهای هویت قومی و فرهنگی خود را بیش از پیش نمایان کند.

نکته آخر این که با وجود همه تغییرات در "زیست-جهان افراد روستایی" هنوز نیز دست‌کم در روستاهای کردستان روح زندگی می‌تپد و روستا با همه تغییراتی که یافته است، هنوز روستاست. لذا دست‌کم در کردستان سخن گفتن از زوال روستا سخن بیهوده‌ای است و بهتر آنکه از بلوغ روستا سخن بگوییم.

جمع‌بندی و بیان نظریه

با توجه به آنچه در بخش‌های پیشین درباره تغییرات ارزشی در حوزه باورهای مذهبی، ارزش‌های فردی و جمعی، نگرش به عشق و جنس مخالف، مدیریت بدن و نگرش به بدن به مثابه رسانه و تغییرات بهداشتی و ... به وجود آمده، می‌توان اذعان کرد که در نتیجه ورود عناصر مدرن به جامعه روستایی موکریان، شاهد تغییرات ارزشی و هنجاری گسترده‌ای در زیست جهان افراد مورد بررسی هستیم. از این رو، با عنایت به آنچه بیان شد، می‌توان چنین گفت که :

مشاهدات، بررسی‌ها و "تجربه زیسته" پژوهشگر، بیانگر وقوع تغییرات متنوع "ذهنی - عینی" در "زیست‌جهان" روستایی ایرانی و در نتیجه، زیست‌جهان روستایی گرد، تحت تأثیر شرایط طبیعی، قرار گرفتن در نوار مرزی و مجاورت با سه کشور عراق، ایران و ترکیه و شرایط تاریخی، سیاسی و فرهنگی خاص منطقه "موکریان" است. تغییرات مذکور در حوزه "باورها و ارزش‌های معنوی و مذهبی"، "ارتباط و پیوندهای اجتماعی" درون‌گروهی و برون‌گروهی در مسائل گوناگون مرتبط با "خانواده" از قبیل روابط اعضای خانواده با یکدیگر، روابط زن و مرد، والدین و فرزندان، عشق و مسایل جنسی، طلاق، ازدواج و سنت‌های مرتبط با آن‌ها، در حوزه مرتبط با اقتصاد و معیشت روستاییان، "سبک زندگی" شامل مواردی نظیر دکوراسیون منزل، مسکن و مصالح به کار رفته در آن، وسایل آرایشی و تزئینی و غیره و نیز در حوزه "فرهنگی و قومی" یعنی توجه به پوشاک، موسیقی، ادبیات و هنر و نمادهای قومی و هویتی، بیانگر "امروزی‌شدن" انسان روستایی است. در واقع، شاهد "ایجاد برخی سنت‌های امروزی" و نیز "امروزی‌شدن برخی سنت‌های قدیمی" در جامعه روستایی ایران و در نتیجه، در کردستان هستیم. با توجه به همه تغییرات فوق‌به وجود آمده در منطقه مورد مطالعه، با اندکی تساهل، ما نظریه زمینه‌ای "مدرنیته دگرواره با ویژگی‌های ایرانی - کردی" را ارائه داده‌ایم که سایر پژوهشگران می‌توانند درباره ابعاد و ویژگی‌های نظریه ارائه شده به پژوهش بپردازند.